

معراج النبوت

MI'RAJ-UN-NUBUWWAT

By

Mu'in Miskin

Folios	:	229
Subject	:	Sirat
Illustrated/Illuminated:	:	-
Script	:	Nasta'liq
Scribe	:	-
Date of transcription	:	1261 A.H.
Condition	:	Good
HL No. 2471	:	Cat No.

MERAJAN
NABUWAT



2471

O.P.L.

H.L.No.2471

Prog.no. 5746

KHILDA BAKHSH O.P. LIBRARY
P.T.M.
Prog No 5766... (Old Series)
Date 21-8-1955
Section Manuscript

منتبت میکنم در سبک
 در صحت و ارباب فارسی مستحق و معجزه الهی را یاری کنی که استوار در حق
 مسلمانان فارسیه فیه تبیین معنی معصود و بعضی معنی مرقوم و هم ملک است
 و در نزد غیر کلمه شرح کتابی دیگر علی حده منبر معصود و ترجمه بسیار
 و هم معنی را شرحی که از الفاتی باطلان و حقایق بسیار است از جمله
 و بنده و نیز در حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم کتاب معراج النبوة فی مدارج الان
 جامع است در احوال و اوضاع خیر البراءة علی افضل التیاب و معانی و مراد باقی
 از انوار عظام و احادیث کرام حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و علیه السلام و علیه السلام
 در سبک نظام انحراف و نیز از حدیث و احادیث حضرت سید المرسلین صلی الله
 و سلم معنی نروخته و در طبع باطلان کثیره و معارف شریکه و مبارزات لطیفه و از
 شرح چهار دفتر و بسیاری دیگر از نسخ و سبک در تکرار کتابت و رانده چنانکه اکابر

آثار

از شهادت و اکتاف و کتب و مدارک آنها مبارک بزرگوار و در ترویج و نشر آن
کوشیده و انصاف و افاضل و از العبادت زیارتگاه امکان ارباب تقوا و انبیا و ارجع
و ملاذ اصحاب نیک و صاحبان و طاعت و مسجد حجاب اول و دلم شهادت انصاف و
اکثر این شرح حکیم شریفان از کتب بطون باین طرز است
بسم مستغیدان رسانیده و خواص از روی صدق و اخلاص مظهر حقان
سعدانیده و با و عیسی شریفان و اعانت محسنین مظهره تا قریب تقسیم کرده بود
عبد السلام هم با تمام شریفان این مالکیت یافته بود و در روز و طاعت مبارک
ان جماع مشتاقان رسیده آن حاج ارواح و انبساط اسرار حق و برافروخته
فدا کرده ان تمام رسیده بود و مدارک ان اختتام پذیرفت باین فقیر انوار فرمودند
در طبایع سیده و ادعای مستقیمه بکمال او طمان این شایسته جمیع و حقانی
نیز یکی یکی اشارات و طالع عبارات ارباب معانی مخصوص ثلثات مرتبه تر شهادت

مهند به بعضی مسکنین میل نام و طبع کلام است نسخی دیگر مستحسن منسوب مذکوره
 و مقرون بصفات از کبریا باشد اسد عارف و مودود و فقیر را مودود از قصه از حد حفر
 کلیم الرحمن موسی عز من سلوات الله تعالی و سلمه علیه در کتبخانه دولت سال
 تقویم از آنکه مقبول غنما است و مودود در محالین مذکوره بحضرت ابرار و اشراف
 گذرانیده و در کتبم قلم گردانیده و در دلی مانده بود و خازن طراز بیغض این عازم است
 بشارت شریفه بخاریم از محله غفرل میرزا ظهور در معرض قبول بیرون فرامیدگار
 امید داری بخیاب قدس یاری سجانه و تعالی آنکه مقبول قلوب غرقا و مطبوع طباع
 طرقت باشد و از موهو و طراز اول محفوظ و عوام و خواص از وی تحفظ و امان الموقوفین
 و المستعان بکس مسعین بیع الا طویل تحت ارض فی الخلد و خطها فی کتاب لولیس
 البصر کم من کتاب کرم کان کانه قد البس الزمان و الاخر الی یاسن اذ انظرت
 فی کتب کنی باله عاله و الخیر قد کسر الفصم افصح لی یا الخیر و اختم فی یا الخیر جعل

قدس
 الخیر

قلم

در میان سیر قاصد و صبر رابر عمارت و امانت و امانت نذر در عمارت و صبر
و قصص الشریان و اکثر تواریخ مذکور است و این علم که در این حال و چون عمر آن متقدّم
گشته تحقیق است شامل این بر کمال لغت نیز می باشد و از در دو فرزند ارجمند
میرزا محمد و ناصر علیهما الصلاه و السلام مشهور گشته و این دو بزرگوار از اعاظم
پیشروان و اکابر موان با کلاه حضرت ابی جعفر علیه السلام بوده اند و علوم مرتبت و متعقبات
اینان از حد وصف بیرون و از مرتبه تعریف افزون است و شرح ظهور این دو بزرگوار
ابا در کتاب و مجوز نظام و مدد و ان بر و این اکثر نقله و آثار خبان بوده است و در میان
میرزا نوید که در الملک مصر در زمان ابی جعفر علیه السلام و السلام همچنین
سلطنت و در اوقات بعد از او در دنیا سیر این مقصود هر سیرده شخص از این اعلام او
قابول است و معروف تحت سلطنت که در دست فرماندهی با شجاعت تمام است
و در کوفه و عراق و در هند و ایران و منظر کرامت و احیای کوفه و عراق و طایر ابدین معروف است
بر کتب و ولایت کرد و علامه صفای بمبای و در این ممالک اختیار کرده از دین حق انوار

نمودند فاما اولاد یعقوب از آن سنبله نالسنبله شده است عفت نمودند و از آن طریق نمودند
از شیخ و حبیب حزن قابول اعقاب یعقوب را علیه السلام و مقام خود گفت معصوم
تمامت بنی اسرائیل را بقید حبس معصوم گردانیده و بنده کی گرفته گفت شما خدم و حمالیک
اقرار با بوده اید و سمیت عبودیت خاندان عاقلانم و استیفاء تمامی بنی اسرائیل را از کتاب
اعمال شافیه و افعال فوق الطافه مامور گردانیده و روزگار بنی اسرائیل روزمان حکومت
مقابول شد محنت گذران بود و چون از در قضا و عفو و بیجا و میل و نیز نعل کرد
ابو العباس میر و بیدین مصر بنزایان میر از استیفاء قاضی بنزایان علف میر علف
بنزایان میر از امیر بنزایان میر از امیر بنزایان میر از امیر بنزایان میر از امیر بنزایان میر
و بنزایان میر از امیر بنزایان میر از امیر بنزایان میر از امیر بنزایان میر از امیر بنزایان میر
ادب و بلیت استحقاق بنزایان میر از امیر بنزایان میر از امیر بنزایان میر از امیر بنزایان میر
قرار داده با اقدام تحمل استیفاء این بنزایان میر از امیر بنزایان میر از امیر بنزایان میر
کیفیت استیفاء و بنزایان میر از امیر بنزایان میر از امیر بنزایان میر از امیر بنزایان میر

200

اطلاع یافته شد از حقیقت حاصل بود که مکتوب کرد و ایند و همراه با این مکتوب فرمود
در آن نواحی فالتیری حراست بود و چون غریزه رسید خود در همراه ثمانی بازار آمد
و تا بفروشد که آمد و غریزه از بازار و بر می داشت که خود از تو چشم همه غریزه ثمانی
طایف بودند و ثمانی دست بی باز آمد و صورت حال باز نمود و در دیگر خود غریزه بازار آمد
با وزیر عثمان ماجرا پیش رود و غریزه گفت این شهر با سالت اینها معاصر با این مردم
نیو غریزه می باید خود فالتیر انجام بیک از ملازمان پادشاه بفرست و وجه از بازار و دست
داود بیک را بر این خود و دیگر بر این ثمانی مقرر ساخت و در کورستان مصر کن گرفته از
بر خضاره آباد و در آنجا در می استانی چون قاعده از آنجا می کند و از هر سری در می بفرست
طایفه بر این سوال که در ثمانی بسیار از سز غریزه است و در دمه و در ثمانی تمام خود از اصلاح
و غلام غریزه آن و با حشام تمام مملکت پادشاه آمد و پادشاه نشان را به ساخت و چون
کفایت امور سلطنت و ترتیب اسباب مملکت و در در ذات غریزه که در لاجرم همه است
بسیاری از امور مملکت بوی موصی کردند و بسبب کفایت و در غریزه مال بسیار آمد و غریزه
در ملک او را قطب الدوله لقب کرد و کار و بر استعدا یافت و قدر ترش از ثمانی است

مهاجر را بیدار ملک برادر اکر می دانسته بود خوش گفت که دانید و در کیفیت ملاقات
در ملک او ایستاد و ایستاد است که هر چنانچه در می گرفت او را بسیار سپید و شاد را
بغیر می آوردند و طبع خود را از ایشان طلب کرده و در حق خود گفتند این فرزند
ملک گفت بر من تقدیر و نیاز باید داد یعنی شغال طلا ملازمان ملک رحمت امشائ
بیش معهودند و خود در مسلح می افروزد و با عاقبت حد و نیاز از ایشان نگرفت و گفت مراد را
نداد بعد از آنکه ملازمان ملک گشتند کیفیت حال معروض داشتند ملک او را طلبید
کو نیز با جبهه صد غلام حشمتی همه سپاه خویش با اسبان حبابه سلا حبابه سپاه با ایشان
همراه بارگاه ملک آمدند بغیر از فرعون و ثمان و ثمان که سعید پس فرزند و اسبان
سعید بکار گشتند چون نزد یک ملک آمدند ملک از فرزند رسید مراد را گفت و خود را در جواب
گفت که نه ای من نداد و در قفسه خود در راجع مرز و بی ای ملک در ملک
معروض گردانید و گفت که ملک نیز از هیچ نصیب عدالت و انصاف و عدالت
نوبتین و نیاز احم و چون جوید و اعتناست از اول با سپاه خود یک پشته کرده و
الکافیه یا و شاه و علیا حطامی و در امر رعیت و مردم و خواستم منصوب بر الکفرم

تأثیر بدلیل این ملازمیت با و نه مستعد کردم و گفت استلزام القیاد بر ضعف عرض ۴
دارم باید از امر من تلقای نفس استقلال غنیمت آید و هرگز متعرض احوال نکشت تا اکنون
مقصود قایم نشتم و مجموع احوال و عبید و مواشی که در مرتبه بدست آورده بودم را
میشی لازم آن ملک کشید و ملک احوال و اوضاع و مشی تحسین گفتار و سخنان و بر آسما نموده
او را تفحص و تحسین ترصد احوال اعایا منسوب گردانید و با مردم معامله حسن و جمعی نمود
خودا اگر از عایا بشکند از روز میخوردند و روز بروز عظم و احتشام و روز قریبی بود تا پادشاه
وفات آمد و بواسطه ملکیت و جاه و میل رعیت با و میسرند حکومت شدند گفت و چون با این
مشغول گشت و تمامی آن مملکت که القیاد و بر بر حاکمه دل جان بستند و خود را متقاعد و مطاع
مهریان و بدین باطل تا این گشته از دین حق اخراج نموده و مردم را بدین بزرگ و عظمت
احصاء و دلائل فرمود و بنو اسرائیل محبت و صفت حضرت یوسف علیه الصلوة و السلام بدین
او میل نکردند و القیاد فرمان باطل و سر میزد بر ایشان دست نه بر کشاد و بر ایشان
بر قیامت و قبل نه یک عطف منسوب گردانید و این فرعون که از فرعون الهی خلیل و عسله الهی

بود و بر اینست از آنکه ساجده ملک طبر و مستحکار تر بود و بنی اسرائیل را نیز فرقه کرده اند
از فرقه را بجاری باز و دست طایفه را در قوه و شوکت و شجاعت و غلبه احوال از حبال مشغول
گردانیده بود تا از برای وی از محاون زر قوه و فلزات و دیگر حاصل میکردند و چندان
مشقت در با هفت بن فقیران ملحق میگشت که اعضاء و جوارح ایشان از درشتی اعمال
و از افعال اعمال مجروح گشته بود و ملائجه دیگر معمارت و طعماری معرود گشته تا از برای وی
مقصود و حصول و عمارات کوناگون میبختند و هیچ و محنت تمام عمر تبلیغی نمیکردانند و هم
بن فرقه را بجاری فرموده را بحدادی و امثال این باز و دست بجهت خاصه وی ما
انگشتن گوشت و استخوان و استطاعت این کار نداشتند بر ایشان جزیه و صنع
مکروه بود و روز بروز مخاطبه ترینه بان میر سپهر و بنده اگر خیابانی در او از مخاطبه اندک تعلیه راه یافت
تا مثلاً بعد از غروب آفتاب از مخاطبه او در می دست راست آن مستمندان با گردن و غل
هر را در وی و بکمال او را در هر عقوبت بگذرانیدند و او بهر حبس و بیکر وی و هر روز مخاطبه و
مغوری و خوف فرمودی او در بی معامله او با مردم بنی اسرائیل این نیز بود و باین نشان که

بدینک ازین مقداری معنی گمان میداد و نمیدانستند و میباشند و کسان او میکردند
و نوکران او بنی اسرائیل را جبار گشتن خود را بنی خود نمودند و با عمل ابدال مثل کسان می کردند
گشتن و تکلیفشان نمودند و ذالک قوله تعالی یسئروا علیکم سوء عذاب این ملعونان
نیچای سال در اوایل عهد سلطنت خود مردم را بعبادت او تان و عبودیت اقسام تکلیف میکرد
و چون جریان احکام و نفاذ او امر و توانی خود بر اقصای غایت و قوی متبادره گردید
ساخته با مردم اظهار این معنی نمود و نمایانرا اکنون از عبادت اقسام منع میکنند چه این اقسام
همه موقوف و مقهور شد و در تحت تصرف و مینا اگر خواهم همه را بکشم و اگر خواهم بدارم و در تحت
الوایت که است بر همه مستولی باشد و از صفت مرا بستم است پس عبودیت شما من بکار دارم
انگاه بغیر انار یکم الا علی در میان قوم ظاهر گردانید و این مصر را از عبادت اقسام و پیش
تماثل بسجده و طاعت خود گشتن و لادت کرد و چنانکه حق تعالی از آن خود او بخشید و از حق تعالی
انار یکم الاعلی و اخفا و یعقوب را علیه الصلوٰه و السلام بعد اظهار این امر منع جمع از روزه
خود خوانند و گفت اگر عبادت مرا تمام نمائید از جمع تکلیف بر شما بدارد از او باشد و اگر اقسام

نمائند شکار از زیادت بر ایام سابقه بعد از این معصیت دارم و بنو اسرائیل از قبول این امر
ایمان نهند از شرحت ایاد و اجداد خود بخاور نشو و ند و این لعین ایشان را بعد از این که ناگون
و خدشهای خبیث بدست و همواره حمت نامبارک با بابت و تبدیل بنی اسرائیل
مستحق میگردانند و این فقرات در است و اثبات این لعین میکشیدند و از دسترس السلام الصرا
نمی نمودند تا لطف خداوندی جل و علا لغیر این رسیده اراده از لیه با بی حضرت نبویه
مولی بن عمران صلوات الله علیه علیه تعلیق گرفت و از مقامات ظهور آن نور و برهان
ان سورا بهر در یک آن بود و در خلال این احوال بنی لعین و خوابید به هر شیء از اجاب
و بارشام بیدارند و بر نه مستحال یافت تمامی حصون و قلاع و بیوت و ثغاب مصریان را تسبیح
و از هر جایی آنرا یافته نگذاشت مگر مسکن بنی اسرائیل از سطحات آن آتش مضمون مانند اهلار
بیوت منازل ایشان در صحرای فرعون از سبب این واقعه بر خود زنده از خواب بیدارند
و با مختصر کاتبان و معتبران فرمان داده صورت خواب ایشان در میان آورد و معبران گفتند
تعبیر این است شخصی از بنی اسرائیل معصیت کرد و در اتصال قطعیان بدینصفا نمائند و در

۸
و فتح دو دمان سلطنت سحر علی بن مندول دارد و بنحان گفته اند ما را نیز شش لطافت فیلکته
و مقامات نجومیه در تقویم و سطرانات چنین معلوم کنند و عنقریب از فرزندان یعقوب علیه الصلوٰۃ
و السلام سحر طهور کنند و انتقال ملک و اختتام سلطنت این خاندان بخرج و تحقیق بدو فرعون
گفت خروج اندر شخص و وقت باشد گفته اند از اساتیل و کبریا و غده لهر و بروز است فرعون
می حرکت تا بکشد و افعی خویش قضا و مریم حضرت جلال احدیت را جل جلاله متصرف گردانید و تقویر را به
بسیار تا بقیه بدو را از ناقص و برین فرار گرفت و حال اولاد و گورین اسرائیل را بقبیل رساند و من
بعد زمان قایم را بر نسوان حاکم و قار و بر سر اسرائیل و غیب می بیند از بابین و راعد
حاصل الکلام در آن سال کویکان بنی اسرائیل مقتول گشته و در سال آینده زمان قبطیان بر نسوان
بنی اسرائیل را بکشت نام برده زن بنی اسرائیل که زن قبطی و از شد تا در آن مستوران بر سر
در متولد میشد بقبیل میرسانند و بر قهری می انداختی میگذاشته تا انتقال نامعد و در آن واقعه
مفقود گشته صد هزاران طفل سر بریده و کشته تا کلمه در حب ویده شد و در این ایام که در
مدت مدتی بر دست تا جنانکه پنج سال بر سر بنی اسرائیل گذشت و در این ایام اسرائیل علیه تا عون شایع
گشته خلق بسیار عدم برودند اختیار کردند و اعیان و اموال قبطیان را در قهر و غم و اندک تظلم نمودند

ما کردند تا به پادشاه پدیدار شد چراغ ایتدا در راه اهل ضلالت را فروز و دایم الفیت
جمعیت در میان اهل ملت بدیدار و در اجرت به خلق را بطریق راحت ابرشا و ناید و لیاو
و حاجت اهل سعادت را اصلاح و سودا باز دارد و بنون نور عرفان ارباب حبل از
دل و فوالت نوحه جاده و جلالت ساند معجز از شوق غیب نمائنده گشت تا باز حصار انعام از بنام
جود و اظلام بیرون آوردند و طفل از مخدعه الطون بحاکم می آمد قی الحال باز به عالم غیب
میفرستادند تا فایده سال حضرت با حضرت سلطان تحت جاده جلال بریان تحت فضل و کمال
منظور لطافت احسان کلیم الرحمن موسی عمران صلوات الله علیه از کفن غیب با من
شهادت الله و عالم کون و قیاد را نور اشد و شرف و منفرد گردانید بدین منزل بود که در
قتل غیب ارباب نجوم بقیه نبین خود معلوم کرده اس سال سال ولادت آن فرزند و انقلوب او
در رحم مقرر شد و ولادت آمدند و معروض رای فرعون گردانیدند مولود و خود از شرف
بیرون خواهد آمد و گفتند که آن فرزند آن شخص در رحم فرار کرد و فرعون گفت اکنون به بیرون
گفتند غیب فرمان باید داد دروان از زمان جدا باشد و یا یکدیگر اصلا اختلاط ننمایند
فرعون بفرمود تا میان نوا کردند ای بیگانه اهل مجموع از شرف بصیر او دید و ملک از حرام

شما در گذشت خدایات یادشانه و عاطفت خروانه در باره شما از رانی خوانند در است بنی
اسرائیل است تمام نموده و در هر چه می فرموده و چه می خواست او کبر از است بیرون آمدند و چون
در خیال افتاد آن شب سکندریه را بنید و با مکتوبه خود کسیه است فرام که نزد خورشید از قوم
بنی اسرائیل بود و نزد حضرت از احفاد و این بن الولید فرعون دوست بود علیه الصلوات و السلام و
ایمان مشرف شده میباشند نماید باید که موفود مبارک خسته مقدم از صلب او در جویاید
با هر عریضت همان بد حضرت موسی علیه الصلوات و السلام که از مؤمنان و معتقدان او بود و خوب
خود خوانده با سکندریه در قصری در آمده و از آنجا که در وقت در قصر تعیین نموده و چون شب
و فرخنده قدرت شد و روان در افشان غبار ابر سر و سیج سرای عالم در شده بصیرا برده
عسکرن تمام نام را بر الوان این صندل سرای لاجوردی بزم بر کشیدند و کواکب ثواب چون بعلما
از هر سو کب را از هر چه می ضرب و در کی این همه فقر عالی میباش بیرون کردند و سیرانی که شاهان و پادشاهان
فلکند بر جادائی و اسما و ذات الملک ابد و سدا افتاد کردند و غنیمتینان مجالس قدسی و طریقه
انسان با جان ملکوتی و لغات جبروتی و در برده عشاق غزل سرای ساز کردند و روز سعیدان
نه شب و پنج نود و نه بود و با منجیب مزاج بود ماه که بر عمل فلک کائنات گذشت و در غم انجمن شب

چنانکه در کتاب بنی اسرائیل موعده رعایت و امید عنایت از ازواج مقدسین نمودند و در پیشانی
۱۰ نشان و خرمی و نیش و میوه و در خوشن بین بنی اسرائیل نیز پیر مردی آمده گذشت آن برادر هم چون
رفتاد و مادر موسی علیه الصلوٰه و السلام تکرار آن طواف با ایشان موافقت نموده پیش عمران آمد
عمر از چون نظر بر این جوهر ماه بیکر آمد آتش شهبوده در کانون باطنش اتحال یافت و کلال و تقا
و قدر نیاز به قدرت مرکب تبر لعل شهبوده را در میدان آشتیا در جولان در آوردند سفاسی و اعظام
انعام حجت و سیاح میل مباحثت و رفقای همای با طبع عمران بر کف استیا در بدن گرفت
و بعد تقاضا عزمیدن آغاز کرد و باران طوفان بزدانی از آسمان صلت عمرانی در دمان صدف هم
مادر موسی علیه الصلوٰه و السلام افتاد انگاه همدستان قدرت الیه جل و علا قدر عالی نثار موسی
علیه الصلوٰه و السلام در فضای مشبه نیاید نهادند ملک الارحام که عامل ولایت میباشند استخوان
که در بر نیار رفیع و قدر منبع دستکاری نماید فرمان ابد صورت کلیم با نقش کلیم نیش در حواله
ان لجمال توان کرو ما خود به قدرت خویش مباحثت استیاز نموده از دست صورت می
نمایم و اصطفتیک نفس انگاه قدرت قادر چون نقاشی آغاز کرد و صباغ از رنگ آمیزی
بنیاد نهاد صنایع حکمت قلم صفت در دست گرفته لوح جبین استخوان حقیق و جمال بیگانه است

صطفیک علی الفاس بر فرق دی نیاد و خفت و صطفیک انقب در درون پوستاند فطرت از نور
سوال کرد ابرو خجسته کار خانه صالح و دینا به بدایع نگار خانه کسب و ادوات کمال لغوت
جلد دل و حریف قدرت خواب داد ابرو عنوان منثور زبان دستور کلمات است اینان کلمات
انشاء الله نور انش در درود و ترانه مریدان این خلیف فرستاد در دیار نیکو خور و دینا سجاده بر آورد
ایستاد از انش سوزان از شعله انش محبت بگردد آب فرو ریخت موج زمان از باران دیده
در بر پیروز اطلبش نوی فلک از تاج و تختی ترک باشد سدره المشی از درخت هست و در بر کی
بود در ایام زندکی در تابوتش در ایام و از خلوت خانه لاجوت میمان خانه ماسوشش فرود ابرم
زیر جلد بل حصه فرعون را بر معده تریشش ترایق کوه انیم و دل اسیر استغیثش مشتاق ایم
دو روی مانند بطلمیوس فرمود او خیار کلن فرعون فی عین را چون بگوید که بود کرد انیم
اطبانی ماسیات او قسطی از اوج حیات مختص است اندازیم و در بیان بدین حی زاد و احوال
ایش سرگردان گردانیم بطوریکه در بدست و داده مشهد کوشتن گردانیم نگاه به پیغام
ان امی بدو کرب لیر نیک میمان خانه شغیثش و شغیثش و موت و ده ان شبها فرمایم و بعد از آن

منا و بیان

منادین طلب یغوسیم تا اورا به بیابان مصر خوانند در آن بیابان قطرات باران بر مثال عبد الله
عاشقان بر روی شمع است گردانیم بر قهار او چنین در آریم و در عید نارا بگردن فرمان دهیم
که کانی بود ایمان رفته و گردانیم و او را نیک تنگ خرد کبریم تا منجیه و از روی بودی
ایمیزد از درخت نر و تازه آتش بی اندازه بروی جوی دهیم کند طلب و گردن و می اندازیم
و او را بجانب خود کشیم بگوید طورش برابریم و صد و بیست چهار هزار سخن بگوید چندی در میان
اریم بعد از شب معلوم شدی او را فانی گردانیم زار سواق توریت بر سر هزار است بوی انعام
فرمایم همد و در از آن کلام سبحان نام توریت و منقار اسرار گرفته بر مثال ما و همد سیه
بجانب هر عون بنو فخر سیم باره خوب را در دست و در ثقیان عظیم گردانیم نوری از آن نور می
آثار خویش در زمین با بکلیس و نعت یحیی و با این ده بران نعوم حاملان فرستیم و عاقبت الامر
بران مسخران او را غلب کردانیم و بعد از آن در مقام مناجات مشغول گردانیم و خنده از آن
سیر بهر با و در میان آریم که در فانی را سراسر می باشد نماند و دیدار و حلا و در دیدار او را
بجواب غیاب میرفتن و از آن خواب میوید و در گردانیم تا با سر و ایمان را با بکلیس
و ایقان تازه گردانیده استی که الیک شرف انا اول المومنین و یکبار از قدرت بر حال

سوال کرد اینست که این اشارت به چه احوال و رویداده از اصحاب کمال و بی نظیران فرمایند
 جواب داد که این اشاره است بر کبریه و رایب نبوت برقرار طایفه فتوت بر نشسته و سینه مشهور
 در سانس و کائنات نبوت بی امیر از عبادیه و نبوت و نجاست و قربیه و نجاست عود محمد الشیخ الفخیرانی
 است من جانب الطول و ایت است که فاعطی امیر جمال نمای حضرت ماست شجره کثره او
 تذکره کثره منظره نظر از راه ماست و منصف علی عینی است و العیت علیک محبت محراب
 خطاب و مانتک سمیک یا مویچ شرف شرف فاستمع لا یوحی است و منوع الصد شرح
 الصد شرح فی حدیثی است مرفوع و میراثی اوست و شایع احکام منوع است
 که از فم الصدواته که کری او اضمیم بدرب الی ضاحک بخروج بعباس مجرم راز با غرار و حکم اله
 موسی لکیمیه ای اندر سر عشق اکاه توئی با هم خنده خاضع مجرم شهادت توئی با الوار حقیقت
 از تو طالع کرده چون مجرم استغفار الله توئی جعلوا الله توای و سلام و تحنیه و اگر امیر علی بنی عباس
 الله فی و علی موسی کلید و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الحمد لله رب العالمین روایت است از عباس رضی الله
 عنهما که بعد از حج پیغمبری از صلب پدر مفضل نکشت و بر جم مادرتقل شد مگر که شماره او بر آسمان ظاهر شد
 و چون در حین انتقال آن نقطه منقسمه طلوع بویس مویس بر آسمان عجایب نمود و سخن از امر همدان آن

بول
 شرح

کافیه است این حدیث از امام الصادق علیه السلام فی حدیثی که در کتاب کمال

فی الامور

میر بودند مشاهده آن که الکب نمودند و آن صحرای که بنی اسرائیل مجتمع بودند فریاد بر آورده غلغله و غیره ۱۲
باوج فلک شمشیر ساینده و چنانچه او از ایشان بگوشت فرعون رسیده و عبودیت او بپایان رسانیده
از عمران پرسید که این چه اواز است و چون عمران در حقش مبالغه شریک غالب نظر در این قرار یافته بود
از این مبالغه شریک الکب انحراف آن نمود و معهود است تا فرعون معلوم شود را بموحد هم تبدیل داده گفت
چنان میخاید که بنی اسرائیل از اعزاز و اکرام تو خوشند که گشته اند و از غایت سرور نوره و فریاد میکنند
فرعون بجماع خود باز گشته آن شب از خوابی که بگذشت بیدار شده بود و در خواب رفته او این را دیده
هر ما در موسی علیه الصلوٰه و السلام در ایام حمل و از آثار و علامات که بر او امل طاری میشود از آن فریاد و غلغله
و بسبب این یک از قوایل بر او بر موی کل پیوسته نهادند تا ماه که انصاف آید عیبت بر او بر منوال
منقبت شد و در غایت ایام تعلیه آورده است و آثار از بنی عباس و فنی از غلغله نقل کرده است که چون
وقت وضع حمل آمد و علامت طلق بر ما در موسی علیه السلام پیدا شد و دایه بود از همان مکان فرعون را مادر
محبت قدیمی با او میداشت از این بر آن دایه کس فرستاد و مجریست خودش سرفراز گردانید و با و بر این از میان
آورد و آن مقابل آنکس قبول بردید نباید با او و احسانت مادر موسی انجام نموده تا حکیم الامت علیه الصلوٰه
و السلام از عالم غیب بیام شهادت اند که در آن روز همراه بود که نوایایی این خانه و خیابانی این خانه

بنور وجود حضرت نور گشت و بواسطه سطوح آن نور و سطوح ظهور عجز بر آن و استیلا
 شد که تیره بر اندام و زلف و محبت تمام از آن و لید سعید و دل و ابر بندید اند خد از آن مادی و
 علیه الصلوة و السلام در کتب و تثنیه عافی العیبر خود اظهار کرده که ای زن عمران بد آنکه در ابتدا حال
 با خود خرم کرده بودم که اگر فرزندی تو میری باشد الهی او را بقتل رسانم و با فرعون و از آن حال در وقت
 که دادم اما نوری در عین این فرزند شد بد که درم حسن و جمال و حریره و معاینه دیدم که بعد از
 دل عاشق جمال و بر گشتم این فرزند از چند نیکی نگاه دار این جهان فرزند است عالمی در
 و کور و بین خوف و شکیب فرعون از جهت اوست شکیب بد آنکه حصه تو از سر قصه است دل ترا بوی
 علیه الصلوة و السلام شکیب است و شکیب از با فرعون مناسبتی خیا که فرعون کاشکان خود را میفرستاد
 تا او را درین اسرائیل و ایتش سیاحت بکشد و نکند و تا بدید حضرت موسی علیه الصلوة و السلام از محله
 تا لکان کرد و کد لک شیطان فرعون صفات خود را بر روز میفرستد تا او را و احضار و اعضا و
 جوارح را بشنید و حاکم میکرد و اندک تا باشد که موسی دل را که کلیم رب جل و علا و ندیم طور
 سنایی قایل به شکیب بود و بی شک و ریب بیدار کرد و اندک تا آنکه که موسی دل از
 رحم غفلت لغضای میوای عالم محبت آمد و ابر لطف شهنشاهی نور فضل الهی جل و علی

در چنین در شایسته کرده یقین داشت که این بزرگوار موسی را از ابلیس فرعون صفت را اردار
الملك مصر و توجو مجاوت ملک و دوو جل جلاله بیرون خواند کرد و حکومت در بایست او را
از بنی اسرائیلان اعضا و جوارح منقطع خواهد کرد **قصه** و این که عطا از ابن عباس
رضی الله تعالی عنهما روایت میکند که چون حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام میبایست بعضی اعیان
بر برهنه و قوت یافته بنوعی آنکه عسایه را نباید و عسایه عسایه عسایه فرمانید بعضی از قهرمانان
این امر را کفایت حال اعلام کردند که شکان فرعون بنوعی و شکان عسایه عسایه عسایه
ان خانه را فرزند گرفته و خواهر موسی علیه الصلوٰه و السلام پیش مادر و پدر که ای مادر چرا من
فرعون از ولادت فرزند خیر یافته بقصد قتل بر آوردم هجوم کرده اند و مادر متحرک شده عقل
از و زایل شده از غایت اضطراب موسی را در خانه پیچیدگی الحال و تنور تفتان انداخت
و این الحام حق تعالی بود که در دل ویر افکنده بود چون عوانان بخانه عمران درآمدند چند شخص
مخوف و نوحه کودکی میزدند از آنجا میبویس باز گشته مادر موسی چون از آن و هشت پیش باز آمد
گفت فرزند خود را از غایت بخودی و متحالی افکنده ندانم که آن کی بود و طلب فرزند نمیداد

عبدان و خجانه بود گردانیده بطبع اندک شاید با ایمان نبوده دست برور نماید و چون حفظ نماید
ای جل و علا ایمان نبوده و او در کف عصمت خود نمیدارد امید است که از کید و مکر و فصول و مخفی نماید
روایت کند ضحاک مفسر رحمه الله العالی علیه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت میکنند که چون مادر موسی علیه
الصلوة و السلام اهتمام فرعون در قتل او و محض اولاد و محبتش احضار بنی اسرائیل مشاهده کرد بر فرزندان و بنده خود بفرستید
از بنایید بکشتن اهلان کوفتار کرد و خواست تا طایفه از مملکت غنیب بفرستد تا شش بستان فرزندان خود
ویر از غصه ملک انجاست باید چشمتان عالم غنیب ندالار بیسبع دل از صغفه در او اندازد از برادر
تا بوب است که سر او را بران تا بوب چون در در صدف خون کردان و او را دران و در ویر
اخذند حضرت ماسا سلیمیه صلی الله علیه و آله بنی جباریه حق تعالی در قرآن اندیش و اوقو خبر و او
و لقد منا علیک مرة اخی اذ او حیا الی ملک با بوی ان قد قیسه فی التابوت قد حیه الم الم الله
بر وقت الهام غنیب بنی جباریه چون کرد و بر شزار شاهان فرعون بود و از فرستاده عا و خود تا نابوی
از برادر و بر مرتب کرد و انداختار سبب ان بر یک کوفت طفلی در شتم شوت شده تا بوب احتیاج دارم در ویر
انکه از طریق اخوان نه نموده فرزند و دارم و از عرض قطبان می اندیشیم بچرا هم که در نابوی
از کینه متوفان محفوظ دارم بخارجون کینه حال معلوم کرد فی الحال خبر و فائلان اولاد و بنی اسرائیل

رفت و خواست تا این را می بود مطلوب نشان نماید حق تعالی را پس در از نطق باز داشت با مصداق بلفظ
توانست بخند و هر چند با شادان خواست تعظیم ایشان کند میسر نشد فائیدن باز اسارت یافتیم و می
طول کشید او را بر کمر از تنبیس خود بر انداخت چون بمقام خود رسید باز زبان در نطق قادر گشته خواست تا
کلماتش را فرعون را اخبار کند و یکبار باز زبان در از نطق باز ایستاد و این نوبت نیز در نطقش بختانیده
بیرون فرستادند که سیوم نیز به همین طریق خواست تا اظهار کند هم زبانش گشوده هم دیده تابینا
نخار با خود گفت که حالبا این کودک را این تغییر است از قبیلان از اسلاف خدای است ما خود جز نم کرد
که اگر این نوبت فوت ناطقه مرا جوت کند و با عره باز آید دیگر اصلا اظهار سخن این از بنمایم حق تعالی
چون صدق می شنایید فرمود بر دو قوت بر سر باز داد و سر بر داشت را بنور توحید و ایمان روشن
گردانید و نابودی ترا نشاید بیاورد پس علیه الصلوة والسلام تسلیم کرده و والد کلمه فرزند خود را شنیده داده
و سرود گشوده در لغافه پیچیده در آن تابوت مخفی گردانید و سرش بقبیره قرار اندوده در او غل انداخت
و گویند که این واقعه در سه ماهی حضرت موسی علیه الصلوة والسلام رو بر نمود و در آن تابوت آن صلاه ملک
و ملکوت بر گزیده حضرت جبروت را بر سر نهاده در جربان در آمد و او را می برد تا نزد یک قهر فرعون

که برکناره ادو نیل ساخته بود و در خنجر استوار گشت و آن روز اتفاقاً فرعون در آن شهر میفرزید و آنست
بود و بر شط نیل بساخته انداخته و بخت تمام طبرکله با وج مهر و ماه بر افراشته خون نقش بر تابوت
و نماد خوارست تا کیفیت حال معلوم کند جمعی از خادمان که در خدمت وی بودند فرمود او باید ریختن آن
تابوت مبادرت نمودند و بدست آورده بنظر ویران آورده و در حین ملازمان جدید تمام نمودند سران تابوت
را نتوانستند گشت و خواسته بشکسته شکسته شد و در آنش انداخته نشوخت اسب خاتون که با او میفرستاد
میفرستاد حالش بد و باج عرفان معطر بود بر این امر و قوت یافته مجلس حاضر گشت و چون نظرش بر
تابوت افتاد و با خود گفت که قفلش میانی اینست و من منقح فوج اینست و من دارم از این دل اسب
سوزش است و چون را می نمود و بخت از این تابوت حضرت موسی علیه الصلوة و السلام
میشام جاننش اسیدل و بر اجذب کرد و تابوت را پیش خود طلبید و گفت قفل این تابوت بنام ملک
حی لا میوت بوده است جل و علا کلید او نیز هم بنام حضرت او جل و علا خواهد بود و ثبت بنیل است و نموده
دست بجانب صحرای تابوت دراز کرده الحال کشاده گشت و وزیر از این تابوت مطلع گشت و دیده
از مطلع آن خبر میشد و وزیر افتاب در جنب آن میره می نمود و نگاه نظرش بر کودکی افتاد

چو زان خلد بر بخت حسن و جمال او بود و دستور کان مناظر علی بن غنیم و دلال ار
علا حجت بر جمال و کرامت او غنیمت کین و خلق و وفا کس بار نرسد نه زار و نه شکر انکار ما کرد
از حسن فرمودن مخلوقه اعدا اند که حسن و کرامت بار نرسد اشارت ای در و لیس تا بعیت
حضرت میرزا علی الصلواته علیه السلام پیش فرعون آوردند و چند چید کرد تا بکشاید نتوانست کشاید زیرا که
در آن تابوت کسرت حق بود و نه بدیدان تابوت تمام حق بود و در پیش
و کند که ولی در در میرزا دوست بود و ولدین امین از شد حال و بود و میرزا دوست بود
الدین امین با بقول انما یستعین به شیء من شیء الله فیکون معه و الله مع الصابرين
و میرزا دوست از دل بنده فرعون بر باید او است چون ایستاد فرعون علیه السلام و السلام
بکشاید حضرت میرزا علی الصلواته علیه السلام چشم باز کرده در ویر ایستاد و تقسیم فرمود
حضرت معتمد القلواته علی و علا و کس و کس را در دل ایستاد بر تبه استیلا و او که زیاده
از آن تصویر نتوان کرد و گویند که فرعون را چهره بود که بهیچ وجه از حسن و جمال او است
و الله اعلم

بر آنست که نو فاما برض شلا کشته و گوید که دیده اش نیز از قوت بصره حاصل بود و هم اهل ۱۲
از خواب از سر و دولت عاجز بودند یکی از آن که جامع بعد میان اهل بیت و کثرت و در روز
مهاجران تمام داشت بعضی فرعون را سینه بود که زوال این دولت منحصراست با سحر و جادو
و شان قوی چنانکه بصورت انسان در ایران دولت تو از دولت پدید آید و در آن بزرگ
صورت بود و چون در خمر از نظر بران سرز افشا و دید که انگشت در میان و اردو شیر می
بسیار معالجه طبیب برض و اس خطور کرده قدر از این میان مبارکش بر موضع برض مالیده از آن علت
خدا صفت و او است و دیگر بر نظری که کاتب این گفتند دیده اش نیز بفرمانت فرعون چون
مشاهده این معنی نمود از غایت اشتباه باغ از او اگر اسم تمام حضرت موسی را علیه الصلوة و السلام برود
بر کشته نهاد و شیره شیش بر مودت بار آورگشت ایمان ملک و دولت که بر صورت اطلاع یافته
با فرعون گفتند از این میان که دولت موجب اینده ام قدر سلطنت تو خواهد شد و قتل را فرعون بر تو
ملکت از زوال محفوظ ماند از کان ملک فرعون را مستحق انعام و جلاوی طلب کرد تا چون آن بکنایه بریزد
این معادند است هر که از این دولت در روز آل فرستید تیغ و نیز بر بوسه شدی را بر بدن
راه ندادند از فرعون زبان شفا کشته کشته و القیاریه ان فرزند خواهرش نمود و جسدش را در

فلیکن واده میگفت قره عین بی وال لا تقطعه علی ان یبعثنا او کده ولد العینه ای ملک
 که بوشانی بی نام از اسبجارد و باجیس و انبار و حاجی مرین و محلی است لیکن آنکه می بایست بنویزد
 می بایست نقل حدیثی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام می فرماید که من بایستی بفرستم عیسی
 علیه السلام و بانی را که بی که نور دیده و سرور سببه نماید فرعون گفت اگر قره العین تو باشد
 از فرزندان که را با و حاجت نیست حضرت می فرمود معلوم که سوگند پاکس با و سوگند خورند که
 فرعون بقره العین علیه السلام و اسلام افرا کرد می خیزد ای اعتراف نمود و حق تعالی را
 هدایت گرامت فرمود و خاندان سیه را گرامت فرمود و لیکن خدای تعالی را ازین مردم
 اذیت ای درویش کافر می نمودی اگر بدو پی نبوده که برگیرند اعتراف نمودی مقبول حضرت
 احدیت که پس در جهان میری در حق نبوده مومنی طبعی مدت بخوابد سال بود آنست حضرت جل و علا
 اعتراف نموده و نبوت انبیا علیهم الصلواه و السلام محض بوده و کوس محبت ایشان در انتظار
 و اکنا و شمشیرشان وجود فرود گرفته اگر درین دم از میان بران نبده افکنده را عود و دگر دارند بلکه
 مقبول رساند از دم حضرت عیسی و عیسی خاندان نبوغ است به جانان فرعون از سر نقل حضرت
 علیه الصلواه و السلام در گذشته او را بجلید لیل خود بخشنید بعد از آن با سیه خطاب کرد که فرزند خود را بیا

در این کتاب

قصه

بیانی از

می بانی گفت نام مندرج حال در اختیار میکنم اسیر فرزند را و در میان آب و خشک است آورده ام ۱۷
و بخت و خطا آب امو میگویند و خوشتر از این است که نام نهادم بعد از آن که نوزاد نقل کردند
شعین را بعین مبدل کرده اند و منکر گفتند و این نام تا بقیامت بر آن حضرت نهادند و در روز اول از حضرت
جلال احد است صلواته سوال کردند که خداوند این خاکبان می نماید و غفلت آن بی سرمایه را چه نام میکند
باید اینها از روز اول باز قدم در مقام اسلام و تسلیم دارند ایشان را نام مسلمانان نام کردیم و هم مسلمان
المسلمین جز قبل الله است ای در دل این ضعیف بنده را روز اول نامی نهاد تا بقیامت آن نام از روز اول
و حضرت پروردگار عالم تعالی و تقدس و تعظم بنده را که در روز اول مسلمان نام نهاده باشد از آن
نام تا بقیامت بر او نماید و علی اما حضرت خط تو از من قدس است و والدیه موسی را علیه الصلوٰه و السلام فرزند علی
و حمزه و سید و ولایت در بول و جانبش دوست میداشت و نفوشت مهر و محبتش در صحابوت دل و جان میشکافت
از شتر و شمشان بر و بر اسان بود خواست تا در کعبه حفظ حاجتیش از مکا بهار باب شتر و مضمون و محفوظ
دارد و خطاب آمد که ادر او در یابا اندازید بعد از آن آثار قدرت عظمی که کن ای در وی روح تو شمر
شاید باز بر او بلند پرواز که سرور و شادان عشق نشین جایی او بود و سلطان بر و بطور تمام محفوظ
کای در شکفتنی بر سر و بر فرو آورد و کای طعم از مطیع انعام خوف بود بر حواله است کرد بر خاعده عبادت

در سلاطین مجیدین خود را در پرده سوار میدانند از نظر ناخشان محفوظ بمانند
 برآمد از عدم حق و در جمیع عباد افتاد پیشتر سجده چون رسید از بادم نظر نشانی
 و از پس آمد برده برادر غیر نشانی مادر و پسر علی الصلوات و السلام از برای و از برای قیام ترتیب کرد
 گوید و پیش ساخت و او را در دریا خیز از انداخت اینی حکمت خداوند جل و علا از برای
 غرض العین روح نمره القوا جان از تشنه باره خاک صندوق بدن از یک بنمود و در شکاف او را
 بموم نمود بنمود و در مسامیر بر آید و بر تپایی او را بر هم و جوت نگاه بود روح را در کون محسن
 بنجمیده و در محبت و در مایه و کلمات معرفت بر آید و کمال محبت در دیده می
 و از نشان طوطی آسمان بر سر دشت و غوان و کام جان بجا نیده در صندوق بدن در او در
 سران صندوق از القیر و قیر اسوار گردانید و طعناب شربت در هم بسته بدین صورت در دنیا انداخت
 که این مثل الجواهر الانبیا کما انزل الله امی در دلیس مادر و پسر علی الصلوات و السلام فرزند را در دنیا انداخت
 چون تا بورد به بیان دریا رسید بنشکان دور بر او آوردند مادر و در عقب تابوت بر ساحل و در
 و عید لیس و الکون طاعت بنده بود و علی و پسر و پسر کشید که ابر حال فرزند و بنده جل و علا

نورانی

خود وقت کرد انم الی خوانده و از ناد شنونده او از ثانی احوال و در هر فرصت نوشته شد
عقب خطاب آنوقت فی ولا تخزنی کند که چون ثبوت بدین در عالم انوار حق در وقت
رایج فتن در کربلا صل در این فتنان شهاب طبع مقصد او کرده در ملک است او کوفته با بیان
معاصی بر حواله او صفت کشید که با محبتی شیعیه نهاد و او هم شکند باو بای محبت و صلوات
نفاق باو بیان عمر ایکسده کارنده بخار بر معنی بازاید و خبان وقت اگر عنایت الی باب
صل و جلالت خباثت والدہ موسی علیه الصلوٰۃ و السلام خطاب لاتی فی ولا تخزنی نسلی داد و شنیده و مانده را
نیز این نزد البسم جان در دهر ان لا تخافوا ولا تحزنوا و البسمه النبی کنیم تو عدوت از ارم خداوندی
جل و علای عیب و عیب نباشد
اورده اند که والدہ موسی علیه الصلوٰۃ و السلام در آن وقت که فرزند
در دریا می انداخت صاحب او الی کشتن فرعون فرزند مراد و خاوندی است و با کشتن و دریا می انداخت
ببین نزد یک است حکمت است که از ان کار با پدر امر معجزاتی منبیا عالم عیب موسی موسی
اعتراف او دادند الی بی بی خیره فرزند او و دریا و دریا کشتی دریا کشتی و دریا کشتی
دریا عدوت و ان مناله با فرعون علیه السلام اولین در دریا کشتی اندازد و دریا کشتی
فرزند خود مشاهده نمایی و ان دریا کشتی و دریا کشتی و دریا کشتی

[illegible]

نماید کما در روحی فرمود که قطره حید شیر در کام جان و بر زبان شیر نوشی کند و شیر هیچ دایه
 دیگر قبول نکند چنانکه فرمود و در کتاب علی بن ابراهیم لایطین است که در اوقات در بابت اوم را علیه السلام
 و اسلام و در وقت شاف از عسل منانست و بر سر او کف زد و خواست که در دریا فرو نهد و میانه اندازد اول
 این را از لبان او بوی شیر ترشید و در کام چکانید که است بر کلمه معصودان بود چون شیر ترشید
 باز لبان او بوی شیر ترشید باشد شیر ترشید از موضع مجامع و بنویس سر فرو برد و در نهانی بگذارد
 و شفاست و بنویس را بر حوض حرام گذاشت تا باز ترشید بماند بر لب جفتی فایر کرد پس بانی من کل رب
 و باین گویند که من از اقلیم یالایم سر عالم نمیدانم نه از حکم نه از باد و سر اوم نمیدانم
 مرا چون دایه لطفش شیر سوخت برورده چون مخور آن شیرم سر ز فرم نمیدانم اگر کسی سوال کند
 که حکمت چه بود در آنکه حضرت موسی را علیه السلام و در آنش و آب افکندند جواب داد که
 از باب اشارات را در این باب قوال است قول اول است که در آنش و آب افکندند و در آوردند
 تا طبع برود که کند تا در وقت ابلان حکام شیر ترشید چنان مگر که خط حید را بشنود
 و سوزاند و در وقت اظهار حقیقت جان عارفان و خدا را بستان ایمان معترفند با یکبار
 عرفان بر افروزدانی قول دوم ای موسی فرمود اوم نو دو گروه خوانند بود منافقان و منافقان

من افتخار را در آب عرق خواهیم کرد و غرقنا ال فرعون و موفقان بالانش صامی خواهیم سوختن
 فاخته بکم الصلوة و انتم تقرون ای موسی تو امروز در انش و آب درانی تا امروز از انش
 بخت آب عذاب امیر به است قول سیم ای موسی اول در انش و پس در انش می که اگر چه اول سوختن
 به زلش فرعون خواهد بود اما عاقبت بحیات مناجات در جو منجات روان خواهد شد قول چهارم
 ای موسی امروز در انش و آب درانی همچنان آخر الزما می که کنایه دیدار دارد و او را در میان آب
 و انش خوش می باید بود و چشم و دل بین خاکیم و انش و آب است چشم بین و بدل هم کج کار
 چرا است قول پنجم ای موسی امروز در انش و آب در انش و آب را بشوین تا فرود آید ایم
 اجولیت یعنی آن بدانی امروز انش تخلیص برین فردا انش تخلیص خواهد دید امروز انش سوزنده
 است فردا انش فروزنده است امروز سوزنا است و فردا از بار دیگر ای موسی امروز است از
 دریا فردا خطابت از موی سبزه و قیام امروز خطابت بقیال و قبل امروز علامه
 فردا خطابت را امده ام و است بام ما فردا خطابت است کلام ما ای موسی امروز ترا انش
 بخودیم محرق فردا انش نایم مشرق امروز ترا انش بخودیم محرق فردا خطابت نتوانیم مشرق امروز

والتس تسور در روز نماز اگر کسی طور شبی از
حرف تترسے اور دین دریا کدڑی کسی نماز اگر وقت
عرق قطبان بعد از عرق تترسے آتہ دریا کدڑی از
در کس پس بند در وقت صحنی بہیم و جہلی و جہلی
و باز نالہاں باز دادند در وقت مابین و بر کداری
اول یوسف علیہ الصلوہ والسلام کہ اور ہوا
معفوت صلوات اللہ علیہ جدا کر دیند پہل و جہلی
و باز بوی دادند معرفت و بر کداری و مابین
و دین از دو لغت شریف سرور اور دین
بغم کینہانی و باز ناخا ہوا بر وقت معرفت
و شرفانی اول حضرت سالت صلی اللہ
تعالی علیہ وسلم کہ از کس سرور اور دین

نمبر و اندوه سوگواران باز مانجا فرستاد
کمال عزت شاهی و مرگواران بدین حد
الحکم است در این میناس ختم حصر از صحنی
را صلوات الله علیه از اینست عروین او بودند
عنايت در این قاصصی هما کاسافیه باز در طلسم
بایار سبب عزت و امن و ملک دار از ضلوع
بدین اندیش کمالک روح ناز می آید از این
بنوع موسی میروند از این سکوی و التاریخ
عزتا باز بوی راسته بر او کی با آنهاست
الطیفة از جمعی که بکتاب مرصع عاود
موسی لافروندی بعید و بران

بود و در این فرزند نرسان بود و اورا تقیم در روز بارسل اعزاز و انگاه در قدرت ۳۱
 مکر او را در آن مملکت چون رسالت بیرون آریم و باطنش در احشش متوجه باریم
 و لا تخاف لا تخش لا تخشین ترا ایمانی است و تو بر فوت آن بجانب نرسان و در
 ایمان خود را بجا سپرده و در بار بخت با اندک و انگاه نگاه کن که چگونه با من و
 امانت بنواصل میگردد و بروج و راحت میرسانم اولیک لیم الا یعن و میزدون
 علیه السلام حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام بظاہر در سلک امواج نبل و معترض ثلث بود و با
 و معنی و کشف حجاب جلیل جل و علا درین شرف بود چنانکه حضرت ابراهیم علیه
 و السلام بظاہر در آتش سوزان و در معنی در کشتن سلاکت فرزندان بود و حضرت یسعی
 علیه الصلوٰه و السلام در زیر تیغ ران بود اما در معنی و کشف حجاب امان بود و حضرت یونس
 علیه الصلوٰه و السلام بظاہر در شکم ماهی و در زندان بود اما در معنی و حیطه حقیق الجبل و
 علا نازان بود حضرت یونس علیه السلام بظاہر در شکم ماهی و در زندان بود اما در معنی و حیطه حقیق الجبل و
 اما در معنی بود حضرت یونس علیه السلام بظاہر در شکم ماهی و در زندان بود اما در معنی و حیطه حقیق الجبل و
 بظاہر با بار و با منور جسم غمان باشد و لکن در معنی نقیصت ملک غفار جل و علا و فرزند بروج
 و در بیان باشد که فروغ در بیان و جنبه تقیم

والله اعلم بالصواب
وقد اذعنوا في ذلك

انصاف و احسان و سخاوت و بزرگواری و کرم و بخشش و احسان و احسان و احسان
 که چون این در کتابه در باری نبوت و ان درج بندگی و عبادت و عبادت و عبادت
 را ان با نوبی عظمی از نالوبت بیرون آورده در گنبد گرفت و مهر بخش و در درون جای
 جای و او خاطر عاقلش تبریت ان بهال بوستان رسالت و کلدت کلدت
 رسالت متعلق گشته از برای خصانت اخلاص طراوت و جوابت ملکوت و احسان
 اظهار ان محبت فرمان و از ناگویند چهار صد و ایه که از جمله محذرات مصر و بند ملکوت
 اند و حضرت نبوت نبای نبوان ایه جل و علما که فرموده بودند و حرمتها علیه السلام
 بستان میگردام از ان مضعات را و در و ان گرفت و ما و موجب را و در ان اوان
 از احوال فرزندان و کفایت واقعه و در بهر گونه اگر بهر بنود و خاطر خاطر و در از فرزندان
 محزون چه حال و مال و در بنده است خوابش را که مساهه ببریم بود از برای قفقه
 حال در بد و خرد و مردم با سنجیدار احباب و اعلام آثار را و در خویش و عیال و الصلوات و السلام
 و جوانی ترویج می نمود و در انشاء ان گذارش بابرگاه فرعون افتاد گفت و گوئی
 این واقعه عیال و اطفال هستند اگر من در اینجا موقوفم نوم امور انان محمل گایند
 و اگر خدایا چه ملک غنایت فرموده فرزندان من بسیار و از عهده ان خدایا که معبود است

انظار
 عیال

بیرون ایم السید خیر قبول امیر او نیز میری یافت لاجرم والده موسی را ۲۲
علیه الصلاه و سلام اجزه مقرر کرده با تخریب و تصالیحی که معهود است بر حسب فرموده
فرمود که آن نهال کشت محبت را در غنچه کینو کینو نموده بعضی سلطنت بخاری حاضر
کردند و با میر طایفه فرزندان با مادر همراه بمنبر نگاه خویشی مقتضای وعدة السلطنت
باز آورد و حکما قال الله تعالی فرد و ناه الا اسمی کی تو غنچه ها و لا تخزن و گویند که مدت
غیبت فرزندان را در مدت یک شبانه روز پیش نبودی و به روایتی سی شبانه روز
مدان در ویش که فرزان امیر واقع در ذات تو زواید باب تحقیق
ظاهر و لایب ان خیانت حکیم علی الاطلاق جل و علا موسی و از ارواح تراور
تأبوت قات بمقتضای حکمت از لید و عنایت ابدیه و آورده و از ارواح بی انما
مثل الحوة الدنيا كما انزلنا من السماء اذ اخذ اهل دینیه فرعون صفت نبوت
قاصه خود خوانند تا موسی روح را بدام ترویر صید کردن و رقیه القبا و خود دارند و
از شاه باز بلند بر دوازده روح که بعد از من موصوف و بسیر نعمت موقوف بر باب
دانه امیر خیر انبیل شکر و بمنزل و ما و ای خود بخیر از سر دست سلطان حقیقت
نمی نشست لاجرم سر با طاعت امیر فرود میان و دنیا و در عنایت ای جل و علا

الاصحاح الثامن في بيان فضل الصلاة والسلام على محمد وآله

اسب واروست شغفت بر کشاد و دونا بوبت نهاده شیرت را بقوت فکرو گوشت
 فکرا پیش بر داشت ناموسج روح بکلی از قید حسیه و تعلقات خود پرست باز است
 انگاره در محرابش همگیان رضوان و عثمان و حور و مقصور را به دور عرض کرد و نمود
 روح بهج یک از اینها التفات ننمود و بشهره شیرستانه بایل نشسته باین معنی کلام نمود
 شعر
 ما بهشخص از نیست محو غلمان فارغیم نه در نعیم هر عالم جانان فارغیم
 طفل جانزاده لطف ازل می پرورده لا جرم از مبد بشهره شیرستان فارغیم
 ما حجت خداوندی حل و علا بر باین حال مگویید اگر میخواهید این رضع رفیع المشان
 بیاورید اورا شیر از پستان خدا و لغایان مهربان می نمایی باید لا جرم منبسان
 عالم غیب تصدیق و بر نموده و در کنار لطفش نهاده شیر بجای ایشان رضاء و نفاش
 می پروراند چنانچه مولوی قسوس در مثنوی منو باین سبب شیر خواره چون ردایه بگفته
 شعر
 شیر خواره شد مرا و زامی هله شیرستانه شیر مرغی چون جنوب
 از قوت القلوب نه شیر حاکم خوراند شیر ای نو نوری بی حجب مانده تر
 مانده بر اکر وی ای جان نورانی تا به بنی بی حجب مستور اند چون ساره سیر در گردن کینه

لیکن کرد و نرسید چون کسی ای در دین نماند و کائنات بفرمانت از شهر ۲۳
بجا و رضا ما بر سر پس این شهر که از شهر نوبت قالب در هضم شکلی تا از مهالک و اوقای
باف برادر وصال اتصال با بی و با بر اتصال کو با کردنی سو تو مرا جان و جهان حکیم جان
و جهان زنده تو مرا کنج روانی حکیم کنج روانه دل من خور و جو موسی ز ازل شیر حقایق ^{حالت}
چون از این شهر تو خور و حکیم بشیر زانرا از همه خلق مصدیم ز به باز رسیدم نه نیامدم نه دیدیم
حکیم کون و مکان را در می نشاندیم سر حقوق ندارم جز از صید و مقام حکیم نبر کما را
نه تو هر از جو کانی ز تو هر قطره جای نه جز تو نیست نشانی حکیم نام و نشان از این ابد چون
شکر زبانشان بر ساکنان بوستان تا خشن ازند بجای بلبیل زاغ در باغ منزل ساز و
والحان بیلان در بوستان بسیم و بوستان نرسد عند لب همچون مسافر غریب
رو بر پروانه خوال و در سبز انوی خاموش نشسته و در صحن گلزار دیده اند دیدن خار
بر بند و کوید باغ را بی طراوت گل نتوانم دید و بوستان را بی کرشمه سبیل مشاهده
نتوانم که جدا از آن که روزی چند بر آید و شکر بوستان خرگاه کاخوری برت
از صحن بستان بردار و را بگو ریحی و باغ اهل عالم را معطر گردانند عروس گل با سبیل
سراز قبه فیروزه کون سرون کند با و صبا باز تو بخت عشقباری آغاز کند نسیم گلبر
چون مشاطکان لطف از او از حسن و گل بسیم بیل بران بیل بر بوی گل راه

بوستان پیش گمرد و مقارن مثل در پیش غازی کل و خاک تلال مالیده باد
زار بی مالیده داین زرم غزل سر این آغاز کند به از عشق بین که میل شداده میکند
سر خوش و نیت بر به غوغا چه میکند به بخرام سویی کلمه اخوان باشی به تا نگر می که
عشق تو با ما چه میکند ای درویش هیچ مدد از به نیکویم و این را می از که نام نافه عطر
قام می بوییم حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام با در رسید عیسی و از ناله آغاز کرد
روزی خواب بود که پیل تو اوج تو نیز از غصای بویایی خرس بوی این شد و غم
خاک و بجان آسمان کند و این زرم به نغمه گمرد و مثل من عیش عشق کنون سویی
گلستان مبروم بوی از آن گل باقیمد و اندر بی آن مبروم چون آب جوشتم و آن
رفیقا و سرور باغ جان با جامی من و او است از آن است غطان مبروم شمن
عند لب بنجوم که عشق کل نالان شدیم فی فی که من بیدم سویی سیمان مبروم
یا صغری ام صفت شکن می بوده و در زندان گم نه افتاده از باری من اکنون بیدان مبروم
رحمتا ابی القصد آورده اند که طوطی در موسی علیه الصلوٰه و السلام فرزند او چند خوشتر در
کنار وید و غم و اندوه بگفتار یافت و کرد کار شفاف و تبریت و بی محبت و خاطر
قیام منجمد و سب در رعایت خاطرش با رسال بنده اما و الحال عطا با او ز روز مبروم

۲۳
ایمان نهال بوستان نبوت گلستان خدوت برکنار جو مبارک امانی در بهار حوائج
قد کشید و بجز ترعرع رسیده اسبید خاتون بوی معانی و مستطاب که مرا حاطر لغز زنده کنند منزه
مستطاب و ملاقات وی بجایست شام اول جوان بود سیره بر مژده مبارکانشه
پیش از آنم من مجبور بجان مشتاق نامول آنکه فرزندم با خنده همراه مبارک و ناراحتی روح
بر پوشش شام جان معطر و بغایت روح کسرتش و مانع روح مسحر کرد و عقل آبی با وجود
بازید نیز بتلاسان و حسیم من رخا کشتن طوبیاسان و ما چون نیز سیم بران از دست
دل یارب تو از دوی دل ما بهارسان و ما در موی علی الصلاه و السلام و اعده داد که
در فلان روز بقضاء الله تعالی شرف ملاقات نمایم و این فرزند و بلند را که بخون
جگر برورده ام منظر کیمیا مثال انحضرت مستعد گردانم اسب بجای صکان بابرگاه و پرستکاران
و دلخواه اشارت فرمود که در فلان روز که موعد وصول انحضرت بود به منزل گاه میروند
و متابعت می نمود و تحت و بدایا بعد بر حوصله همیت و غرور و استعانت خویش نشان در کار
و می نمایم علی الصباح از روز که برین دریا متعلق و این بحر خضم مطبق یعنی بحر ابرار
زورق زرین نسق جیست خود رسیده و آن شده و فراشان تقدیر شمع جهان افزوز روز
در فانوس آنبوس فلک استیر برافروخته ملازمان مهد علیا و خادمان بانیوی عظمی بر یک
با تحت و بدایا بمنزل مرصع افضل البرایا روی آورده اند و از اینجا با غراز و اکرام نامس

طوقا طوقا کو باین کرباس عفت نیای رسانند اسید اکرام و احترام ان صغیر
 نیک نام نموده خاطر جوئی ویر نمود و اورا بشرفیقات باو نشانده سرفراز گردانیدند
 و بعد از این حضرت موسی علیه الصلوٰۃ و السلام بختیار از اسب و نیزه و پیر کمر بردو
 معتقدان بنیاده نیزه خون و مشا و فرعون را و او را نوازش کرده در کنار نهاد و دیدجوی
 و نیزه در و او موسی علیه الصلوٰۃ و السلام بتائید اسمائیل و نسیف قواعد مسلمانی و دست حق
 برکش و دراز کرده ریش جویشش خون را و در دست سجده چنان بکشید و مویشا برکنده
 شد و باین التفات که طبایع بر و بر فرعون زد و او را و اسب و نیزه و دست در باین
 می نمود بر فرعون فردا در خیانت اثر آن ضرب بر سر فرعون بی خون بدید و باین حال
 با و نیزه بر ابر بر محدود و او را خنجر و نیزه و کمان کاوی و نیزه و نیزه و نیزه و نیزه
 سام و دست استی امروز کوس سلطنت شمشیر منبری و مشورا از دست نا خوانده و حکم ابد
 نالوشه و حور الوجب و مکتب اگر خدای اعدا را و در کنار خود جرمی بروری و اگر و نامی که گواره
 خدای منازع خود چرا اختیار میکند حاصل کلام آنکه فرعون از منبر حرات شد و موسی علیه الصلوٰۃ
 و السلام بنیبت یوی پیش بر و بغایت بر استغاث و غضب و مستولی گشت و عثمان تا ملک
 از دست تا ملک میرون رفت و کف غالباً از منبر همان که و گشت سبب خرابی
 مملکت و بواسطه انهدام قواعد سلطنت من خواهد بود و فرمود ما سید و را حاضر کرده امید

۴

بجانی

۱۲۰۰

و این کودک را بزودی بقبل رسانند اسب را از منبر حال خبر دادند بهرست تمام نزد
۲۵ بد فرجام آمد و فرعون چشمتانک یافته تمهید معذرات نمود و با وی بر سبیل
گفت که این کودک است هنوز بجدیه عقل و ادراک متخلی نگشته و افعال خود را در زبان
خود مانند آن خورده دان چندان ورنه ندارد چه قلم تکلیف بر ایشان جریان نیافته
نی زبان کو با دارد بی دست کبر او فی با پی روان کودک است در عهد چون مغر بادام و
چون دام پوست خفته و چون کل دست است و امکان مرقه با صد هزار فریاد قطره
شیر یافته و باز اگر زواله بکنوا از من و بلند بر تیره فی عقلی و له و مانع و فی قضا
اگر بر سبیل اتفاق ترک او بی از وی بدیداید و با از وی حیالت با بر ما ملا می افندم
نماید نباید فی حمل کرد و اولی بدل مغر بوسیدن احری بر چند از منبر کوه معذرت منموده
غضبش از اشتغال شکین نمی یافت احوال امر بران قرار یافت و نقد مجلس را به محک
استخوان بپار نمایند و طبعی بر از با قوت احمد بایگنی یا احمد نزد او آوردند اگر فصل بران
کنند دانند که بقبل ناقص است و حل آن جراتی که نسبت بفرعون نموده بود و بر تیره فی کنند
و اگر با قوت روی آورد و از اسن احساب نماید معلوم شود که آن معاند امش از روی
و انش بعضی بوده و در آن سبب حق قتل گشته بر غیر معجز اتفاق نموده و طبعی بر با قوت

وگشت وگشتی بر احوال تن و پش این افتاب مهوش او و نه حضرت موسی علیه السلام
 و سلام خواست بر همان عقل و استیلایت با موت دراز کند فی الحال جبرائیل امین
 از نزد رب العالمین در رسید و سپرد موسی علیه السلام این سخن را گفت که ای نبی
 مردان راه را از تن پنهان و گشت باشد از حساب عباد را امتحان باشد کند
 کسی را که در طفلی و نوزاد تن برورده باشند امروز از تن حرامیست لاجرم دست
 از گرفتن با موت باز داشته بخت تن دراز کرد و ناخکری از تنش بر داشته
 بر در زبان محمد نبی و حرارت تن بر زبان این مهوش تصرف نموده چنان بود
 که از گشت این مهوش در زیر که بر زبان در افتان آن سلطان تخت رسالت
 و بر زبان تخت جلالت علیه السلام ظاهر بود چنانکه چون در آن حال خبر باز
 داد از میگفت و اختل عقده من لسانی لفتوا قوله و در پی از تواریخ مسطور است
 از موسی علیه السلام و تمام حروف را از مخارج او اگر در هر حرف سین را چون
 صورت واقع بر منوال جوین یافت السبب را محبت قری گشته صدق محال
 و غیر فرعون و اتباع و غیر ظاهر گشت و بدان سبب از قتل و بر باز داشت و او را
 باز بقابلت تسلیم نموده چنانکه تنش باز در مادش موجب فرموده عمل نموده هم

چنان بی غفلت فرستاد نموده تا سن شصت و هشت رسید و ده سالگی رسید به از آن ۲۶
 السیه تبریزیت او بر و اخته فرمود چهار صد غلام با اهل البیت در لغت و اکامیل مرصع و طبع
 سینین و دو کمره ای زرین لازم حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام باشند و هر وقت که سوار
 شدی از غایت شجاعت و محمل مردم را منظم آن میشد که فرزند فرعون است و چون رسیده شد
 اهل بیگی از مخدرات عظام فطرا در حباله کفاح او آورد و موسی علیه الصلوٰه و السلام
 در آن زن دو فرزند بوجود آورد و در هر یک از این و تولید بدستور ملوک سلاطین سینه حضرت این
 بسته و اگر خدای تعالی بخت و نامشسته و فرعون نیز بواسطه اخلاق پسندیده و صفات
 حمیده او را بچشم نمودن خویش اختصاص داد و در صحبت خاص خویش محرم ساخت و
 با غراز و اکرام با وزیر مریدان ارباب مملکت و اصحاب کنت حابه بر عایت جای
 و بر وصیت میفرمود و مدتی برین میماند و در جبهه کنت میر فرمود تا آن هنگام که او
 واقعه قتل قطعی روید و بدان سبب ابواب بلاد مفتوح و جوه آمال و در کشور و خیابان
 بیفصل مبین خواهد گشت و الله اعلم
 بداند که در هر واقعه اختلاف
 است میان مؤمنان و کفری ازین میان افغان بر طبق عقیده خویش سنده ابراهیم فرمود و اندوخت
 اختلاف فراتست بعضی میگویند چون حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام اخذ الشیء برود
 مبدل و این میماند و نیست و بر اصل نسوخت و زبان ویر سوخت و کفر و بی زانند و دولت وی

این کتاب در سال ۱۲۰۰
 در شهر تبریز
 در روز ۱۰ محرم
 در ماه ۱۲۰۰
 در سال ۱۲۰۰
 در شهر تبریز
 در روز ۱۰ محرم
 در ماه ۱۲۰۰
 در سال ۱۲۰۰

[illegible]

بسیار میگرداند و خلافت این سبب از وی متولد گردید و از مجاری و موانع است ای اجنه
 نمایند و از نظر قوس سینه از دندان سینه بکوه بر درگاه خدا جل علاه و اگر این
 ببال منال و صحت و کارائی داشته طایغی و یاغی کشنی از درگاه خداوندی حل حلاله رو
 گردان سندی و نفس و مجوز بیکه بکفر و تقاف عیاد و ابالله تعالی منی کشنی و اکنون که چهار
 هزار و نه است و روز و شب کاروی انباله و روز و شب سفار است ای درویش ثابته
 صحبت مال و جاه است و عیاف و صحت و نفوس و موانع است ای کشنی
 فخر و شکسته کرد و از وی اوی گردان شود و اگر زن و فرزند و خویش و بوند و مقام و عاوری
 با وجود و خود بخاری از وی نبرد و تبعید وی قیام نمایند چون ایام حیات مقتضی کرد و دیگر
 اجل شفاعتی شود و خویشان و قرائین نیز از وی بیزد و اورا ساعتی و خانه بگذرانند
 با انوار کورستان فرستند و شاید که از وی بایزبانند اینها چیست ثابته و اندک ناکر از او
 و مریض و مال او کجاست و ملازم و معارف و خواب حضرت که باریست حل و علاه امروز انس با او
 کند و یکی از ماسوی نر نامده میان جان و جالس محبت از است ای حسن دوست شای
 عشق که نیست نه امید و از خاتم که پیش او نبریم که در شایده مردن نشان زنده است
 اما اینها است از باب تحقیق همین قضیه است از حضرت مولی علیه الصلوات و السلام است
 این سخن معاد شود که نظر برلی اوی بنمود و در این تمام اوب بود و عالم تحقیق نیز بعضی از

شما خان در کلاه زاده مقام اولال از عین مجیدی سخنان گستاخانه بر زبان
میگذارد که اهل شریعت از آنکه او ب میماند و یکبار باب حقیقت از این
حیه است منصرف شد که سرست شراب محبت بود و فخر اندازد که محبت
و عین مستی گشته بر زبان وی انداخته و عین انگشت حیرت در میان گرفته و میگفت
که کجاست یا از این حقیقت بگویم چشم بشارت میفرموده الان اسلمت با صدیق
که لک اندکان راه تحقیق و پوینده کان طریق تنوین را ازین گونه مقالات بسیار
و قعر بهر کس که چون این سرستان سخنان محبت را در دار القضا قیامت حاضر گردانند
و این دیوانه کمان العشق بخون اید و در سلسله لغو عجز من قوم بجا و نالوین
با سلاسل و زارده و در دار الشکار کرامت پیش آورند و این سخنان گستاخانه ایشانرا
در معرض عرض قرارند و نهان عالم غیب بعد از این قوم زبان کشاده گویند که این
مجاذبن درین تعلیق این معایب مسلوب العقل بوده اند و از سرستی اسرار وجودت
بطلو آورده اند ای ملایکه اگر اهدای این معنی میطلبید اینک صحن با قوس و جنت و
اینک لکن نشین و درخ بریند عاشقان جمال با یکدم یک میل دارند نگاه این
در نظر عاشقان دارند کعب قدس سره اگر فردا مرا محسبه کردا خد میباید
و دوزخ من دوزخ اخبار کم زیرا که در پیش رضای من و دوزخ رضا و دوزخ رضای

او بجا نماند بر رفا من مقدم است از بیست و پنج عارفی و شمس الدین که در روز پنج
آفتاب در حاشای جهان و طالع است و ضال بیست و پنج است که در روز پنج
و روز پنج است که در بیست و پنج است که در بیست و پنج است که در بیست و پنج
الجهان البیان بود زیرا که دانسته که طالع است و بیست و پنج است که در بیست و پنج
بویستان کند و بیست و پنج است که در بیست و پنج است که در بیست و پنج
بر کرا و بیست و پنج است که در بیست و پنج است که در بیست و پنج
او شود که کانت است که فراق فراق و ان کانت است که فراق فراق
اگر بیا خود باشد ترا و بیست و پنج است که در بیست و پنج است که در بیست و پنج
در بیست و پنج است که در بیست و پنج است که در بیست و پنج
نه با قوت است که در بیست و پنج است که در بیست و پنج
جان هر که در بیست و پنج است که در بیست و پنج است که در بیست و پنج
عقلان و بیست و پنج است که در بیست و پنج است که در بیست و پنج
و بیست و پنج است که در بیست و پنج است که در بیست و پنج
بیست و پنج است که در بیست و پنج است که در بیست و پنج
بیست و پنج است که در بیست و پنج است که در بیست و پنج
بیست و پنج است که در بیست و پنج است که در بیست و پنج

[illegible]

نمبر ۱۰۰

۳۹
شهره بازدار میان بیرون می آمد و ساعتی چار شریعت را بان استقامت میخواند و آنوقت
دو روزی بمسبیل تخریج برای میگذشت و در آن وقت مردم بجهت شغلی که داشتند کوه و بازار را باز
برداشتند و بودند و شهر را خلوت ساختند و چنانکه حق تعالی از آن خبر داد که و داخل المدینه علی حسین علیه
سمن اهلکند و آن وقت قبول بود و بین العشاء تا قبل که مردم در خانه نماندند و کوه و بازار را عالی بود
و بعد از قبضه طی خانن نام که بخوار فرعون بود و با یکی از بنی اسرائیل در او کینه فوجیه بسیار چنان
نزد این تیره بود از من غده و و و این است که آن بنی اسرائیل سامری بود و موجب شرافت
قبضه با وی آنکه کینه زبانی و چندی بسیار بسیار خنجره بود و میخواست که بمطیع فرعون رساند
و از آن سامری استندار میداد که تعدادی از آن سیه را در دو سامری ایا میگرد و میان ایشان
منازعت مینمود و آنجا میزد حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام بر ایشان میگذاشت و چون اسرائیل
بدست قبضه از کینه کشته بود و با وی ملازمت می نمودند آنست موسی علیه الصلوٰه و السلام
استقامت نمود فاستغاثه الله فی من تبعه علی الذین من غده و حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام
چون نقدی قبضه بر این اسرائیل مشاهده کرد و من قبضه اند و زبان منضمی گشت و گفت دست
از من مظلوم بزد و او را با جوال ویران کند و چون قبضه التفات منضمی گفت و مگر موسی
علیه الصلوٰه و السلام را طاعت میبایست بر این اسرائیل نماند و حال کمال حسرت او بود و دست او در
ب قبضه فرو و او در دلی بوقت عسارت سرگشته مبارک است این معجزه را در خلا و در

رست گردانید با سبزه و نور خیاں در یک رشته کشید که قال الله تعالی فوکره موبی فحق علیه
 و بعد از آن از آن محل گذر رشته نایره بخشش متقی گشت از صد و ران فعل نشان شد
 و هنوز در جبهه است از تقایم یافته بود و می جفا و کفار با حضرت متوجه نکشته لاجرم سناو
 این فعل شیطان فرمود که خدا من عمل شیطان این عده و فعل مبین و ضحاک مخیر رحمة علیه
 از این عباس رضی الله تعالی عنهما روایت میکند که حق سبحانه و تعالی در دل محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 نوری نهاده بود که شامع آن نور در نظر بشر بعثت حضرت و ایم منظور میبود و چون این نور
 بوجود آمد آن نور نظر آنحضرت مستور گشت حضرت رسیده عبد الصواد و الله در دست ایشان غبار
 از این واقعه است که انوار لامع منزه تر نشد را محراب خسته لاجرم زبان بعد جواب گفت و قال
 رب انی ظلمت نفسي فاعف عني و چون حق تعالی اخلاص می در توبه و است خلت میخواست
 در دین پسنیده توبه و در قبول فرمود و مقوله انه عفو الغفور الرحیم و چون کسی در آن مقام
 حاضر بنمود این واقعه محقق و قال محقق بمانند روزی دیگر حضرت رسیده عبد الصواد و سلم
 بطرف کوچ باز آمدند و نزد حاطه و بر سفل و واقعه گذشت بر روی باره من اسئل
 با قبلی و دیگر در کعبه و گویند پس آمد و در اسرائیل راز جو کرده گفت اخو چه شوم شخصی
 که روزی از بابایان حضور من است و به خط با و یکی کسبه و صد و ده انگاه بجانب ایشان

توجه نمود که اسرائیل را از قبطنی خلاص سازد و اسرائیل چون از بلش و فوت ۳۵
عبد الصلاه و سلام و بیده بود تو هم نموده گفت بنحوی که مرا بقبل رساننی چنانکه می
روی و در یکی را کشنی از بد آن تقطنی ها ققت نفث مالامس و قبطنی این سخن را بشنید
نموده و دست از اسرائیل باز داشت تا بر آنکه کشیده بود که همان خون خمار بنزد
ملک استغاثه نموده ملک اطلب قاتل و بر این تمام تمام فرموده تا او را انحصار رسانند
همان لحظه صورت و احوال عوض فرعون اسانیده و فرعون را سلسله قفسه هلاک مرس
که بر کشته نصف العین ضعیفی بود و در حرکت آمد و بکشت و قتلش اسبابی بود و صورت
فصاحف مصر ساخته حاضر شد عبد الصلاه و سلام فرموده تا بعد از او ایشادت بشود و نهال
و جروش را از پای و در آن وقت فرعون این حکم کرد خیریل بن صابوت
بر من ال فرعون عبارت از دست اینی حاضر بود و خیریل نام از نزد فرعون بیرون آمده
چندت مریه و عبد الصلاه و سلام از بد حال خود و چنانچه حقش فرموده جا به جا بر جل من
افصلی الله بین قاتل یا مریه این املا با مریه یک لقبند که فاخرج اقلی ملک من السما حین
گفت سرداران قوم ما یکدیگر مشورت کرده بقبل توافق کرده اند اکنون وقت است
در چهار برقرار اختیار کنی و از من شهر مهاجرت پس کبری حضرت یونس علیه السلام
حین نصیحت آن رفیق شفیق را مریه برخود من عقیدت دید جهان هستی که از خایه میزبان بود

همانی نزد و در احد از کتب چون رفت قدم در میان نهاد و مقصد و مطلب عین شد
بگفت عیسی ای ان بهر تی سوار السبیل و چون بنوکل حسن عقل قدم در راه نهاد بود
لا جوتم لک و نشسته صورت او می بر آسپه سوار و نیزه در دست و کلاه او را بکلاه
بدین او زلزال میگرد و حضرت موسی علیه الصلوة والسلام از حضرت عیسی عیسی و علی
طریق بجانب از شهر و ظاهر شد بنمود و رب یخفی عن قوم الظالمین و دست نهفت
نشانه روز پادشاه شد تمام آن را بر سر برده درین بدست با کل گیاه و بقول صحرا کنده رانده
بود و غصه و ناله ای بر نهاده استیلا یافت و سبزه آن گیاه از زیر پوست صغیر حضرت
مشاهده میشد و بای در غرق گشته و بای مبارکس ابد فوده گشته بر آشفته سخن نذر بود
و شدت محبت گشته مسافران را از او و احدی تا قطع مسافت تواند کرد
و موسی علیه الصلوة والسلام را از او و احد چیزی دیگری بود و از او با بر افتاد و قرار در پای
کردن آن ایمان و انبیا و طلب نفاذ و بر میان جان بر تپ و طهره دیده و بر آب گیاه
که در مرکب اندوده گشته و بای در مرکب عربت آورد و طعام غم و محنت را بملارست
باز داشت و باین طریق بیابان می سپرد و باب بدین رسید که فعال اریط و لاد و مار
بدین و در علیه امه من الناس لیقولن و مار ندین عبارت گشته از جای ^{مانند} فکر عقلا عین
و باین اندیشه از باب او امل بعد بود و در بای خوشی و سر تقیه جزا گشته بود

و اعضا و اعضاء ظاهر و باطن را بر او داشته و سنگ بر سر او نهاده بود و از جگر او نوری می آمد که بر او
بروز داشت و آن سنگ در دست و اوی و چون بر زبان حضرت حکیم علیه السلام و التسلیم و التمسک
توقف فرمود و در غایت از عمارت با اعیان نامحدود و موهبتی نامعدود از اطراف محراب موهبت
آن موضع گشته و سر جایه از اعیان نمود و در موهبت و اعیان خود را سیراب کرده آن سنگ گوه
و خنجر را باز بر سر جایه نهاده از آنجا در گذر گشته و دید که دو عورت با کوفته یکدیگر از
خود را بپایه و دیده انتظار و خیره تا آنکه بدو را می از عمارت بحال انتفاع نمود و کوفته
این را از آب دید و این را عیان سنگین دل بر سر جایه نهاده و پیچیده و مکتوب احوال
با اینان گشته و آن فقیر کان از دور تا بویس بپایه نهاده بود و در حضرت
آن فقیر حضرت از حسن اینان مطلع دیده و افتاب حجاب از برج سنگین اینان مطلع بنزد
و اینان زنده استطلاع احوال نموده کوفته مشاهده حالت است چون افتاب ماه در حجاب
سحاب جلالت و اعلی گشته که چون نور و جهان در قمر بجز آن نور استعلام می نمایند این طالع
زبان در غایت و زانی بپایه و او را در و در استخوانی بود و در آنی جوان غریب و در آن
و او از حسن تو زمین و او را زنده و در آن غریب است و این است و این است
و کمال اقیانم بر بازوی است و کمان انتقام و آب و خوی مانع با ساعیه و در
صبر و با ویرجیل و کمال انتقام بر سر و اعیان می نسیم و کوفته از و در غایت است

میکنم تا بعد از آنکه این کشتی مشعل بشود و در وانیوی صاف شود و نجاتی است
 این را عیان کرد و خوانی حیاصل نماید گوشتند این خود را بان میراث میکنم و بعد
 غریب را جوی نمایم نویسه علیه الصلوٰه و السلام بر سینه که شمار از قرآنیان و متعلکان
 مروی نیست بعد این امر تواند بود و در اوراق و متاع و است این را عیان لی حرو
 دست تواند داد و گفتند ما را در عاز نذر چری است که حاصل سیده و م شغل از نوکر نور
 اولست را حمر از شغل نموند از کلکوز دومی او چون در خواب مشاهده موی سینه کشاید
 گفته کاران تاریک و لرزه امید کشاید چون قطره جبهه از ابر دیده در استخوان نشاید
 جمال حق نماید و شعلها انش و در رخ را بشاند نویسه علیه الصلوٰه و السلام ای
 و خوان در بر این نام خوانند و راه نیز و یک وی چگونه دانند گفتند شعیب نام است و راه با
 بیان کنیم که نام است اری شعیب شقیق ما عین عیانست مرکب کرده اند و باید
 بعین را با بار مرکب تا بعین نموده اند و این چهار حرف را در سبک انتظام نموده
 و او را اند و نام آن سبک سبک است نهاده اند یعنی سبک شقیق و می نمایند
 این و جل و علایق بعین را بر رکت وصال رسانند حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام
 بر صفت آن خفیه آن خفیه بر سر چاه رفت و آن مشک کوه بکوه که چهل مرد
 با قوه با سینه تا او را از سر چاه بکشاید و در فرات از زوزه از سر چاه برود

و در انداختن و آن دلو عظیم که چهل مرد توانا از کشیدن آن عاجز بودند و در ۳۲
فرود داشت و او را پر آب کرده بالا کشید و کوهستان را که بر آب گشته بود
و خود خست یافت بسیار آن درخت کشید که بر سر چاه سرنگی از آن فلک کشید
بود و از شدت مجامعت لشت با آن درخت باز نبوده و درگاه میس کار ساز چهل و علما
او را دو حایره خود معروف و منسوب خداوندی گردانید و علما رب را به لا اله الا الله
الی من خیر فخر امام حسن عسکری گفت ای عابدان هر که از توبه صلوات الله علیهم
علیه از حق تعالی دنیا طلبد مگر آن روز که مقدار طعام و خوراک از او شود
و در آن بخت بر درخت گردید و گفت امروز چه عجیب بر روی باز کشید
گفته روی صافی با ختم عرب بر سر چاه نشسته بود بر مارم کرده بر یکس با بخت و گفتند
مار را بدار و شتر از جلاوت و قوت و می باید حکایت کردند شعیب علیه الصلوٰه و السلام
بصیحت وی میل گشته و اظهار اشتیاق نموده و خسته بزرگتر با که مسما به یسیر را بود
طلب وی فرستاد و فحاشه احدی علی استیجابات آن الی بدو یک لجر یک اجر یافت
نگفت بدو مرا بخواند نام و سعادت تو بمنزله انعام نماید حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام
اجابت فرموده و در حق آن سالار خاندان نبوت و خلاصه و دوستان قنوت و اقامه
گشت بعد از آن حضرت نوحه متقاضی آن آمد موسی علیه الصلوٰه و السلام سابق

مستقیم

باز و صفور لایق و اگر از او بر موشی علیه الصلوة والسلام مسیده کرده و صفور از او عقیب
بر می آید رتبه سازد و از برای دفع توهم ثلاث تهمه شریف رسالت ظاهر در اندیشه
و من از اولاد یعقوب خیمه علیه الصلوة والسلام ام و نظیر بر عیضا نامحرم مناسبت
خاندان نجیب این نیست حجت تقدیم و تا خبر این بوده است و چون حضرت موسی علیه الصلوة
و السلام بخیرال شراف حضرت رسالت مآبی نزول فرمود و قاعده تحت بحار و در عقیب
علیه الصلوة و السلام مقدم او را کرامی داشته از احوال و او حاضرین تفحص فرمود
بعد از خوف و جرب و لب او بمواعنه و لب را قش مستطیر گردانید و بخلای صحنه
از خند ناله و معذبان اشاره داد و فلما حار و فصل علیه الفصل قال لا تخف تحت
من انقوم اطالمین و بعد از آن شرافیه ضایف تقدیم رسانید تا از تحت جوی و شفقت
راه مائی یافت
ای در ویش سنت الهی جل و علا جهان در و باقیم
که اگر خواهی برو ساق و توفیق خویش مستند گردان و او را بزر و عیالی وصال و مشابه
جمال خود برساند اول مرتب او است و او را از مالوفات مستلذات و می
باز و او را و بایر چه ارام گرفته است و الفت پذیرفته از آن متعجبش گردانده او هم معنی آن
علیه الصلوة و السلام که پیش مواعنه شان در گاه و سر و غیر مخصوصان باز گاه بود و در
صفت قدح میای بخش و رواند و از منظر یا منقطع شری قلم دولت و این
اول

اول

اولیستة تحفه طبعش بد است که طوطی نور بخش بر وی خطا حق حضرت خود نمودند ۳۳
 تحت بخشش را حقیق طایفه نهادند و موی از اسب خود فرو بردند و او را بچوای خویش
 فردام نعیم و در آوردند و با نواحی دنیا و نعمتهایش نبواخته چون خطایش بنعیم فرود
 و اسباب عیش و کامرانی میباید منسوب به او بکنند و غارتگری در و امن بخش او بکنند
 و او را از آن و از قرار باین و از او بکنند و اول ممالک است بوستان سرای است
 در زیر کین وی در آوردند و اقطاع چهارمایش فرودس با مسلم داشتند و آخر بر خاک
 نمودند و سرانیش به بیلو متعلقانند و بر خط خطاب میرسد کل من که بنیک و عوف
 جنگ عوفی و در میان وصال جان افروزی و امر و چنین فراق عالم سعیدی
 افسوس که بر دفتر کرم ایام از این دوری نویسد و این را از وی نیم روز شادی را بعد
 اندوه و نامرادی و در عین دنیاوند اما زینهار تا کنونی بهشت را از ادم بشدند فی
 بلکه اوم را از بهشت باز نشاندند تا آنکه بنعیم بگردد و نقد و جودش در دوزخ باز
 و سوز و گداز و فتنه و این طوطی که از آن حضرت خطی علیه الصلوة و السلام خطا میل افتاد
 بود و با هم در یک محکم ماند و با اقارب و مشایخ خویش رخصت نمود و عداوت و مضارعت
 در میان خویشان پیدا کردند تا آنقدرت حیرت اختیار بالیت نمود و تا مغیر ارام نگردد
 کند که چون حضرت علیه الصلوة و السلام در میان قبطیان شود تا یافته بود و نقل

قنوت نبوی

قدس بر جویبار حرم است مستقیم که کوس فتوت و دمانک حکمت فرد کوفت و خوش و شک
 حیالت از میدان ضلالت فرورفته گاهی بر اکتب فغون نشسته و گاهی ملازم بر
 پوشیده شدت از تهاشغی بجای شده بود و او را مویخ فغون میگذرد که سبب
 درین اسرائیل چند نیز از رضاع سبب شده بود و گویند هرگاه موسی علیه السلام
 سوار شدی چهارصد نفر از زین که با او بر کوه شتر نری و بیشتر از امور مملکت معقول برای
 شریف هر روز در غایت عقل و عداد او را بر سینه تازی میزدند و ده دوشه نوز کد از سن و آورده
 که هر که او را دید محراب درین در ملاحت بر بود و نشانید جای که در حدیث قدس آورده
 الله که فرمود انما احب عبدی فی حقته ثلثه اسماء حلیت بزرگیتما و قدیه حین
 و خلقت من عن خطام الدنیا و ما الخلد ان الخلد له کرامه و اخره عاقبت او را قبول و اخوه
 قبول از بر رجب عالی را عاقلی حق و لال نمکند و او جمال نداده است بنمایند
 و بر باید سوار از و بگذارد از نهاده او و مار بر نیاید و دست از و باز ندارد و زیاده حق
 جلال و جمال اقتفا میکند صد بار صد حق و فریاد و غیره بارند و صد بار عاقلی در
 سلسله میراد اسیر باشند و در کز زردید نباشند و اگر تپیدند بخوابند از و زار و فریاد
 محبت را اینها انداختند و علم نشود بر این حق میری از خسته نشدند و اینها را خوانند

مقصود

[illegible]

در آن بیان فرمود از عجب و در آرام و قرار بر جبهه تمام نشود و انگاه در تمام امواج غریب
 و در آن امواج کربت طلبت باقی در دست خوال بخوان و حسان بلبل را که در دست آن کما
 از کشتن الی منزه بر غیر نماید از جمله کما به با اهل وصال وصال نال از عربت و کربت نمانده
 نجاست و طریقه فرستیم و ترا بر بلند عزت و عفت کرامت پوشیدیم و ذات و صفات
 بر کمال خویش بر تو مجوده گردانیم و صد و بیست هزار مسجد و سیده بنام سر مهر از کلام باب
 بر جان حق تو بجا نیت و ترا در کمال عزت و کرامت گردانیده تیغ ناکر اعدا سازیم
 و بهر ذات و اعانت خویش تو را در واقع و قدرت بر فزوده معافه را فراریم کند که کسی
 در دل تو تیغ الطاف قاید به شما نماند بگوید در عالم لطیف تو دل کند و در شکلهای معنی
 قالی بر ریخت بلند اند و در صومعه آب و خاک روزی چند تجارده بکشید تا با تو
 با صد زار حق و صواب و فضایل شایسته روح در میان حضرت خودمان باز گردانیم با تو
 انقضای المصیبه ایچ الی رکب اصبه رقیبه تا با خود بگویند که ای نیت به بیدار است
 یارب یارب یارب و در چنین نعمت پس از جمله من عذاب ای اوم اگر ترا در صحبت
 ما و ایدیس به نیا فرستیم باز در و مرا صفت یانیا و مرصفت او یانیا در نیت با تو
 ای محمد از آن انقیاد با خاها و روح و سینه شروح عبودیت برویم باز نیت با چندین هزار بار
 یا ایها خندان و دلهاش و آن معون نصیح و لغز و سخن معرو و لغز و سخن

[illegible]

[illegible]

٧٧

الحمد لله رب العالمین حضرت مولانا علی بن ابی طالب علیه السلام را که بنابر سند و در جوف صفت ۱۲
و خزان سبب وید رحم نموده است از جهه بر کشید و گوشتند انان از اب اول پس
اکرم الله وجهه که در محاسن و باب و کاه فی زوال و خداوند نم بدیل و لا یزال جل
جلال و هم نوار و صفت بندگان و مانوا فی ایشان بعلم قدیم میداند چون بنده کان خود را
و بندگان معین کنند لب و عطفان بند و دو تو فیق بجایه نوب و انابت خود کردند
و این از اسرار اب مغفرت گرداند از کرم بند و نواز و در غیب بنود و یا بنود و بد نظر کنیم
حضرت مولانا علی بن ابی طالب علیه السلام صفت و خزان سبب وید صلوات الله علیهم در صفت
از اسببین بنوبت بیرون آورده برابر گوشتند انان اب از جهه بر کشید مثال اسرار
خود از قیامت چون جوی متعین و زاهدان علی و صلی بر بر اقصا نشسته و علمها و
بر او نشسته و بنیان ان لقیقین مغفرت انوبت ایشان در تضار عاصات با و از نواده
و الدین انو و العلم و رجات میبازند و مؤمنان جل جلاله را که اقبال طواف و توبه و کوبان
در عیان امثال ایشان عیله نماز و اغوا میبازند و عاضی حبه نفیس فی فیض و مکی
مور زوایم سر بر انو حسرت و ندامت بنیاد و بیاراف و فتنه و مروت را
طاف و مکی و فتنه و ندامت علی عرض را میبازند و در کس سیمایه و شایع میبازند
در سیمایه و کرم از هر جزا بر او نموده و در کس سیمایه و شایع میبازند

در استعدادهای برتر از کار سر و خرد و قوت و نیروی هر موجودات علیها عقل الصلوة
 و تحمل التیجات موسمی و از دریا به درخت و عین ان بیعت یک مقام محمود و انستیک
 چون نظار بر خط و بر عصاه صباه اندک فی الحال در شغف از استغنای راحت
 برون ارد و دو شغف است شغف غنی لا بل الکتاب برین است برین و بسوی بیعت یک
 قرضی بر بسته بجا به نیاز و افتخار و فروگزارد و بقوه باز و بر کان به المومنین به چهارشنبه
 است از ازاب و حمله لیراب کرده اند و ای اوینو جواب دل غنا کلان و دی و
 بر روی و بر خفا کان نه روزی در بد سوخت با کان جزو که کند شغف بی با کان
 و در استعدادهای برتر از کار سر و خرد و قوت و نیروی هر موجودات علیها عقل الصلوة
 و تحمل التیجات موسمی و از دریا به درخت و عین ان بیعت یک مقام محمود و انستیک
 چون نظار بر خط و بر عصاه صباه اندک فی الحال در شغف از استغنای راحت
 برون ارد و دو شغف است شغف غنی لا بل الکتاب برین است برین و بسوی بیعت یک
 قرضی بر بسته بجا به نیاز و افتخار و فروگزارد و بقوه باز و بر کان به المومنین به چهارشنبه
 است از ازاب و حمله لیراب کرده اند و ای اوینو جواب دل غنا کلان و دی و
 بر روی و بر خفا کان نه روزی در بد سوخت با کان جزو که کند شغف بی با کان
 و در استعدادهای برتر از کار سر و خرد و قوت و نیروی هر موجودات علیها عقل الصلوة
 و تحمل التیجات موسمی و از دریا به درخت و عین ان بیعت یک مقام محمود و انستیک
 چون نظار بر خط و بر عصاه صباه اندک فی الحال در شغف از استغنای راحت
 برون ارد و دو شغف است شغف غنی لا بل الکتاب برین است برین و بسوی بیعت یک
 قرضی بر بسته بجا به نیاز و افتخار و فروگزارد و بقوه باز و بر کان به المومنین به چهارشنبه
 است از ازاب و حمله لیراب کرده اند و ای اوینو جواب دل غنا کلان و دی و
 بر روی و بر خفا کان نه روزی در بد سوخت با کان جزو که کند شغف بی با کان

در استعدادهای برتر

از این نوع

[illegible]

میل خاوی بی نقی کمره دان بل معنی محبت شود و محبت بر طبع است بجا می آید است این جمله
 ضیق باقی نیست است چه که در در ازل نیست و محال نماید کرده اند اینها و قیام
 محبت بر سر خود آن محبتش بر کشیده اند هر که در آن دفتر دیگر طلب بر نیاید
 خور و رقیه صلاح و محبت حضرت موسی علیه السلام بر محبت آن خان برود و ریح برود
 صلب برود و لذت وصال بهر و دیگر برادر بر عانتان این را بر دانا بر جلدی بکنده
 محبت فراق این که بیدار و لذت دیگران برود و میبایست که تو ای قفا که بکنده
 جمال یاری بینی نه ز ما یاد آوری که در آن خساری بینی نه تو با و صلیش می سازی و بر تو
 میورم نه تو شربت میور و در دور و دوری بینی نه وید بر باد چون سوزم ز غم خاکستر خود را
 در محبت داریم چون در آن دیدار می بینی و این است که چون موسی علیه السلام از آب
 که بخورده آن قاریغ شد بر آب و درخت و درخت خود را دید و بر سره و بگفت که کوفته
 و مانده در محبت که عرض نیاز کتاب خداوند جل و علا فرستاد گفت ای انا فقیر انا غنی
 ضعیف ای هم فقیر هم هم غریب هم نیازم و هم ناتوانند از این شنیدند یا موسی الضعیف من لیس له
 منی الضیف و الغریب الدی لیس له منی و الغریب الدی لیس له منی و الضعیف الدی
 لیس له منی و الضعیف الدی لیس له منی و الغریب الدی لیس له منی و الضعیف الدی
 در کرم صحه نباشد نه و نه ای عقی چون دارم همه دارم اگر چه نباشد در این ان بفرمودگان

در ادبی

در از دور بکف خطه آب بود و در و قبل در تخت تخت فرعون جاری و در بالا بنا بر روی ۳۸
سین تختی موسی در از دور یکسان و خرابی در زیر کتب فرعونیان حال با قوم السیس
لی ملک مصر و سخن در از دور نمیدارد و دوست در تخت و بالا میکند ارد و فرعون تخت
خویش خوش گشته زده نه موسی در خدا نمان جوی میطلبد روزی خواهد بود و مسدود
سود و سخن در از دور بکف خطه آب باشد می نالد و میگوید و فیض اعلا من الی و آخر شاید
و دوست و در از دور مسافتی قدس است آب نایب ظهور میکند و معجم بهم بنده با ظهور
و سخن در از دور طالع از محبت می نالد و دوست در میان نعیم نعیم می نالد و طسم طسم
گفت قدس الله تعالی بدهد العزیز حق می امروز و در شان خود آن میکند و فردا با دوست
خواهد کرد اما بلا درخت امروز و در شان را کند و در شان را کند و در شان را کند
مکشد و در از دور و در از دور و در از دور و در از دور و در از دور و در از دور
از راه حق علیه الصلوة و السلام و در الشی می اندازد و عارف است از نظر بنام از صودت
بر دارد و اظهار و بیان ناظر بعضی باشد و در از دور و در از دور و در از دور و در از دور
کلی فکرت است ای بی بیع استخوان محبان رکنه ابرو عاشقان خود خواند و بخت
و در از دور و در از دور و در از دور و در از دور و در از دور و در از دور و در از دور
بنهاد و اشک از چشم بر میان رکنه که ترا خود و شکار می کند چون بگری و در کنار صودت
ببیند و بنیان رکنه آن و در از دور و در از دور و در از دور و در از دور و در از دور و در از دور

لطیفه ای در ویش حضرت شعیب علیه الصلوٰه و السلام و خیر آن بزرگوار بطلب سگانه میفرستد و او را بجامه خود
 میخواند استند عاری و در منزل کرده بگذشت شعیب علیه الصلوٰه و السلام مشرف میگردد و خباثت
 خداوند بر چیل و جلالت صمدیت آن بزرگوار را بظهور میآورد و سلام بطلب خود میگذارد
 و ترا بپنهان برادر خیرت میخواند و میفرماید و داد آید و ادعی الله و تو در آن باب اعمال
 و زهد و غیره خود را بفرموده و خود را در دست نموده ترا میخواند و الله بدعواتی در اسلام
 عزیز که قبیل امیر و دولت ناشی بر ایند و بیست و نهمی و میثابه دیدار مستعد گردی
 باطنان عقول الی اخبار و عافران روایات علی آثار حیات اخبار نموده اند
 و چون خطیب الانبیاء و ادب الالعیاء حضرت شعیب علیه الصلوٰه و السلام از عده جمایل میگوید
 علیه الصلوٰه و السلام آثار انوار نجابت مشایخ فرمود و آثار است و در کتب و افعال و در صیبه
 اعمال او نفوس نموده و امانت و امانت و در شعیب علیه الصلوٰه و السلام ظاهر و لایح است
 و بعبادت و امداد او و رفیع خاشعانه شده کرد و غیر از اینها نیز از نزد دو نموده امرد

صورت او در این کتاب است
 و در این کتاب است
 و در این کتاب است

که سفینه ان جعبه فاطمه است و در قاضی احمد بیجا است این خبر از ان خبر است
 و العجیب الانسین یعنی یکی از خوانان گفت ای بر بختان این جوان شکوتهای پاکیزه
 اعتقاد را در اجیر بر سر افرازد گردان که بهر نزد اجیران است و بجهه امانت و شفقت
 باشد بر رسید فوت و امانت را بجهه دانست و حقه گفت و فوالت خباثت است و عظمی
 در سیه نفرمود و در نزد بایست تا از محل او بر و آید و در میان برداشت بعد از گفتن و امانت

الکرامه

اند و در راه مرا گفت تا در مجلس مردم ناصیات نظر کرده باید بدیدم سخن غنی شعیب ۳۹
 علیه الصلوٰه و السلام بخسرو و مادر و برادران و شیخ نجیبی و خود اظهار این امر فرموده است
 انی از دیدن آنکه یک احدی این چنین قال المفسرین فی النبی اسلمنا بطول علیه الصلوٰه
 فرموده منجم ارباب از خود و سلام و دوستان میرت را و جلاله کفاح و مقداره و بیخود دارم
 حضرت مکر علیه الصلوٰه و السلام گفت ای شیخ اینها و ای مقدم ضعیف را که بین خاندان طهارت
 از کجی باشد و همان حور و قصر است چگونه بدست آدم متاع حسن معاشرت و در نور بازار
 عسرت نیست عین عفو و اودار از وجوب در اختیار قرار که هرگز موجود نیست مردی از میان
 شکر و شمش بمقتضای انوار کمال بطریق حسن انبیا و برین آمده و از سنگ کفاح
 بدین با جگر کبار و دیده بر آب و دل بر خون و سینه فروخته آمده حضرت شعیب فرمود علیه الصلوٰه و السلام
 علی ان تاجر یغنی فی الحج فان اکتسب عشر افرس عتدک فرمود در مشقت بندهم تکلیف
 مالا یطاق و از اندام اکنون که بین دختر و خیال این یکبار دختر را بر خدمت سالت قرار
 بندهم و از حیایه و سال خدمت با تمام بیگانه آن مکر می باید از نزد خود و مادر دیدن آن
 عبدی سجدت ان شکر الله من الصالحین ای حسن العیبه و التواضع و طاعت و عین کمال علیه
 الصلوٰه و السلام حسن مقال و لطف و کمال شیخ الانبیا علیه الصلوٰه و السلام مشابه و فرمود
 مخلص حضرت را از و خور و عیب قبول فرمود و عین نیت است شکر شنبان و از این پس

هر چند سال باین مدت سبب کند و چون عقد نکاح در ایشان درازل تحقق میفرمود
لا جرم طعن بیان آن درین ملائکه بوالا بل الی الال بطاعی اتفاق نموده بران اتم
صیقل بجنب هر تفصیل کند و آن کجاست و همیشگی قوا و مشاوری و متبذره و قد مصلحت
برو اینه بنیهای علقه نکاح معتقد گشت و حکم از حسن علیه صلوات الله علیه و سلام بر عیال و اعیان
با طبع مسیور اقدام میفرموده و چون راغبان را از عصای جابره شب بامان بسیار از انوار شایانی
موقوف است انکار آن نمود و بر اینی اندک شعیب علیه الصلوات و السلام و خسته را امر فرمود
تا از عصای جابر و خانه محفوظ نماید و عصای از برادر مرید علیه الصلوات و السلام جابر و دل
بصورت اومی آمده بود و عصای خطیب الانبیا علیه الصلوات و السلام سپرده صفورا ان عصار
بیرون آورده نموسید و او شعیب علیه الصلوات و السلام معلوم فرمود و آن عصای
است گفت ان عصار انکذا و دیگر را برادر برادر علیه الصلوات و السلام گفت و بر عصای
اولیت مهم میان ایشان تقابل قیل ای میبد را نشا میخازد و مرسته بصورت شری
ان ان ظاهر گشت گفت مرید علیه الصلوات و السلام عصارا بر زمین انداخت و بر آن گشت
و وقت آن باشد ان عصار بر کمر و عصارا در نگاهد ارد و بر دو با بر حکم راضی شد حضرت
کیم عصارا بر زمین انداخت بر چند شعیب سحری پنج مبدل درشت ان عصارا از زمین برد
نمود و آنست بعد از آن حضرت مقرر علیه الصلوات و السلام و است دراز کرد و عصارا بر درشت

و عصارا ابوی

۴۵
 اعضا را بر اختصاص یافتند و در آن وقت که موافق از آنجا که در میان
 آورده اند از شعیب علیه الصلوة و السلام مبلغ پنجاه و چهار هزار دینار
 و اسلام در خانه محمد داشت و در آن میان عصائی بود و در آن وقت که از آنجا که
 و گویند حضرت آدم صلی الله علیه و السلام در وقتیکه که از بهشت نازل شد برای
 رفع سحاب جبرائیل علیه الصلوة و السلام آن عصا از درخت مور و بهشت قطع کرده و
 بویژه داده بود و آن وقت که حضرت شعیب علیه الصلوة و السلام رسیده بود و شعیب را
 معلوم شده بود که آن عصا حواله شعیب است از اولاد و بر آن حضرت برود و کار میل و عدل
 با وزیر سخن گوید و با محمد چون امر بر عاقلان مقرر شد شعیب علیه الصلوة و السلام و فرزندانش
 علیه الصلوة و السلام خانه در آمده که از آن عصا برگزید و گویند که از آنجا که
 و چون کسی علیه الصلوة و السلام از برای رفتن بدان خانه در آمد همان عصا بجانب
 میل کرده است و عاقلان نمود و از برادر حضرت موسی علیه السلام آن عصا برداشته و بیرون آمد
 و شعیب علیه الصلوة و السلام در قوه با او مشغول بود و بدینست مبارک آن عصا را اساس
 نموده گفت ای موسی این عصا را رفعتی است و طاعت بر باقی این عصا حواله شعیب است
 حق بی واسطه با وزیر سخن گوید این عصا بگذارد و بگوید نزد حضرت موسی علیه الصلوة و السلام
 بر طبق و لایست حضرت خانه در آمد تا آن عصا را نباده و دیگر برادر و دیگران

عده بیست و حرکت کرده با خفا من خود با حضرت شارت فرمود موسی علیه الصلاه و السلام
همان عصر بیرون آورد و باز شعیب من فرموده موسی را باز کرد و آمد حاصل یافت
موسی علیه الصلاه و السلام عصر او در خانه می نهاد و باز عصر خود را با او جلوه میداد
تا گویند که آنرا خدایا بگویند سخن در آن گفت خدایا که مرا و او را از این
تو ام نام موسی علیه الصلاه و السلام گفت حال با شعیب علیه الصلاه و السلام میان فرموده شعیب صلوات
بر او باد که در موی خلیت نبوت پوشیده بشود و تکلم به جل و علا سرافراز خواهد شد
حضرت موسی علیه السلام و صبیعت فرمود از این عصر خفا من میباش از این امور عربت میباش
نمود اتفاق از این خبر آورد و گفت از فرزند شارت باید ترا از این امور تو از این انبیا
خواهد بود چرا که نوز و خفا را خواهد زد و حاجت سینه او را از او در خانه از این انبیا
خواهد بود عصر ایشان سان او سحره فرعون را عقاب خواهد شد و صلیت من موک
در میانان تیره خواهد بود از سنگ که به واسطه انقجار و دوازده چشمه ساز خواهد بود
در خلیت را از مفره ربانی انظار الیک خواهد زد از موکلان عدل جواب من ترا
خواهد شنید از استغفار من ترا منی میجو موسی پس انوار حق بر که و کس می نماید
از این عصر که چون عصر موسی علیه الصلاه و السلام تسلیم نمود موسی عصر روز شنبه را
بصورتی برد تا بخاکه ایشان را رساند اتفاقاً در راهی میانان تیره میباش بود

سید و خرم و فرشته چون باغ ارم اما بر سر راه ان سینه زار و غمناک بود و بی عظمی ۴۱
در دلی در آغوش از در بر سریم شریف الصلوات و السلام و بر آتش حضور از نور انکسای
ای کبریا که کشفه ان را بقلبان صواب بر اینجا آورد و شریف عظیم از در بر سریم
و هم کشفه ان و در و طه ملک از و حال انکه ان صوابی ان از و ما از زور انعام و در
انعام محفوظه مانده بود و اب و علف ان کمال رسیده اتفاق کشفه ان و در
الصلوات السلام میل ان صواب کرد و سینه زار از غم ان بود و حضرت موسی علیه الصلوات و السلام
کشفه ان را از ان که باز نتوانست داشت حاصل انکه کشفه ان علف از غم ان بدیدند
بجزیدن مشغول گشته و موسی علیه الصلوات و السلام عصاره از زمین خلاصید و بعضی از ان عصاره
خود بر او ریخته و سینه زار است مشغول گشت نگاه ان از و ما کشفه ان و در
و در بعضی انها از محل خود بیرون آمد و در جانب موافق کاشی روان شد و کوهند
در بر رفت بر بالا بر نام برآمده بود و از غایت ششای بر نام روان نظر و بعضی بر
الصلوات و السلام و کشفه ان میگفت و او میرود و غایتی سنگین نگارنش چون زده
در سینه بر جریست حالتش تنه و نفس متورم و غایتی که موسی علیه الصلوات و السلام میل بالضره ششای
ان از و ما بر نماید چون دید موسی در ان صواب و مانده و کشفه ان را در ان مرتبه علیه کرده
خاطر و سرود و چون خروج از و ما و قصد احدی که انعام مشاهده کرد غایت مضطرب گشته

هتقداری نیکوتر که سبب مجوعه بنظر رسیده و در هر قسمه در سبک انضام آورده و ۴۲
بر این روش در غریبه و طایفه بدو مطلق ساخته و بنا که بنظر لازم است از باب السبب خواهد رسید
بصورتی که بنحین قرار نگیرد و بعضی مسکن افسوس خواهد داشت مجوعه اول ثبوت میسر است ۳
چون آن معارف در شریعت بود و چون حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام به بیابانی رسیدی و در
آنجا بریند و سبب عالم را اطلاع غنیمت تمام مجلس بیابان ال عباس کرد آمدی و متعلقان
مشیت مجوعه فطران قرار آوردان و قدر روز را مسووسا خنجه بنظر افغان قدرت عبد محمد
عزیز است را باغی و شک و سبیل و عزیز و فضل برادر است و جام کشیده ناشی عالم بعبادت ظلام نمره
تمام کشیده این دو شعبه در مثال افتاب و ماه از روضه از روضه برگاه از روضه شراب
ناب حبت کشیده و خاطر انبیا را مال شیره و کنکین بهیچ بودی و نان مبارک بر این شمعین
نماوی از یک شعبه شیره خالص و از دیگری غسل معنی بدید آمدی و دوم چون حضرت یونس ۳
علیه السلام را علیه الصلوٰه و السلام الشن غطش در باطن مشعل کشیده و با از برادر متغایر
ایستقامت آب خواستی بر سر جابه آمدی و آن عصا بجابه فرو گذاشتی بر جبهه جابه عمیق بودی
عصا بجهت از معاک جابه بر رسیدی و پس در نظر فرشتان اولوی بدید آمدی و از آب مملو شده
از فقر جابه بر آمدی سوم آنکه چون حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام محساج الطغیام کشیدی ۳
و معصرت مجامعت در باطن معاد کشید و کشی آن عصا را بر زمین اسارت فرموده است

ان روز به طور حصول چوبیسیم چهارم آنکه چون حضرت موسی را علیه الصلوٰه و السلام
 میل نمود بران عصاره در زمین فرو برد و بر فی الحال سبز شد می و شاد شد بکسرت اندکی
 و کل و شکو و عید آمدی و در سینه خفا متبارک بن بابل بود بر جان زبان از ان
 درخت عالی تحت بکمال رسید و گوشت در اکثر او قامت با دام باره بودی و بکمال
 این قوم ان عصاره از چوب با دام بود معمره آنکه چون حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام
 بهمنش میقتد کرد بران در دو شعبه در دو از دانه بد کشی و بجای حضم تیر اندازی
 بهکم اند که حضم حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام را در قطع فشارل سسکی و یا کوی و یا در خشت
 پیش آمدی از آنکه شش روز بودی ان عصاره بر زمین فی الحال نه از راه و
 از خواستنی شش روز با بی با زور و یا نه بعضی رسید بر بی سبب بود بر زمین
 عصاره بر زمین راه بود آمدی و از آنجا که شش اسان شدی بهنم اگر حضرت
 موسی را علیه الصلوٰه و السلام مغرور می آمد بر دست آمده او باقیته و یا دره رضی و عوار
 بود بر قدم بران عصاره کرد اندیز و بر بر اندر بر خال برق خالک بر عصاره
 او را بمقتدر سبب اندر خا بکده اصباح نمیکد و بر زمین شش آنکه اگر موسی علیه الصلوٰه و السلام
 در جایابی راه شسته شدی ان عصاره برین فصل غرضه و بود بر ارشاد و بود بر نیم اند
 چون شش کریمی شش موسی علیه الصلوٰه و السلام رسید بران عصاره بر زمین عطری

از ان فصل

امیر از آنجا که در آن وقت مجید رسید و هم آنکه اگر کسی علیه الصلوة و السلام غیبت ۱۴
در آن روز در آن راه قطع الطریق بود و عصا با در دستن و امیر و بکفشی با
راه بود که قطع در کین باز دوم آنکه چون کو سفند ان ویر کسسته شدی برکت و ۱۵
برابر ایشان فرود شدی بر چند و حجت بلند بود و حضرت موسی علیه الصلوة و السلام را حاجت
تا آن وقت نبود و در روز دوم آنکه اگر مار و نوز از حشمت است زشتی ان عصا از دست ۱۶
بود و سید دوم آنکه میر کو سفند ان در کاه سحر اتفاق افتاد و حضرت موسی علیه الصلوة و السلام
چهار و متاع خود را بران عصا بار کرد و او را بر کردن نهاد و بر سجده حضرت موسی
رسید چهارم آنکه حضرت موسی علیه الصلوة و السلام چون خواب تشنه شدی ۱۷
ان عصا بنگاه مانی و شبانی کو سفند ان در قیام خود بر تان بنکام در آن حضرت از
خواب بیدار شد باز دوم آنکه بر نوز حشمت ان عصا از پیش حضرت موسی علیه الصلوة و السلام ۱۸
عائیه کشی و زیارت کبیر رختی محبت با طواف کعبه و در کعبه سکنه امیر ایجا که اکنون
قبر حضرت عیسی است صلی الله علیه و سلم و در آنجا حضرت موسی علیه الصلوة و السلام است
و شهادت حضرت امان و میر از خدا این خداست باز دوم آنکه چون حضرت موسی علیه الصلوة و السلام ۱۹
خوابید از آنجا که در آن وقت قایم ان الطلاع مانی ان عصا در بر و شمع به شال بر طیران
معمور بود و او را بر سران بویشت و شال بر طیران ماب و شحات و اوضاع ان الله

[illegible]

صلى الله عليه وسلم

تتمه و بیستم قدیم نمیدانم از کجای کتب قدیم در کتب اهل کربلا که عیایا تواند از کربلا در وقت ۴۲
و کواکس بود و کوفی عدد الناس عصاره و در وقتی تواند خود و بنو النعمان نژاده است
و این کتب لا اله الا الله است در محله دارالطهارت مسجد علی علیه السلام که موجود است
مثل آن از بعضی کتب خطی است بلکه بر آنست بیشتر و آنرا در کتب معتبره از بعضی کتب معتبره
در کتب قدیم حکایتی است که در کتب توحید بنی سبازم و جام جهان نثار از زمان
از باب تحقیق مریدان از این اول کتب عصاره حضرت معویه را عدد العداوه در کربلا بود
از این کتب در وقت عصاره کتب توحید را نیز در کتب عصاره کتب توحید را نیز در کتب عصاره
در کتب معتبره از کتب معتبره است اما در کتب معتبره است اما در کتب معتبره است اما در کتب معتبره
و کتب معتبره از کتب معتبره است اما در کتب معتبره است اما در کتب معتبره است اما در کتب معتبره
بیشتر است و کتب معتبره از کتب معتبره است اما در کتب معتبره است اما در کتب معتبره
حاجان رسی نمیدانم و اب از قمر چاه نمناک بر می آید و در وقت عصاره در وقت عصاره
اب از قمر چاه نمناک بر می آید و در وقت عصاره در وقت عصاره در وقت عصاره
عدد العداوه در کتب معتبره است اما در کتب معتبره است اما در کتب معتبره است اما در کتب معتبره
این عصاره را چون نمیدانم که کتب معتبره است اما در کتب معتبره است اما در کتب معتبره

را اصل کرده استم ان عصاره چون در سبب عده الصلوات در اسلام فواید خدایست در شیخ
شده و او را سیده و او را بر عصاره چون بنده به از به خواسته به شیخ طیبیه او را اینجا
قدس میوه و سبب ان عصاره چون حضرت موسی علیه الصلوات و السلام با و شمعان و قفایند که
بیر غیب از قندیل سبب بر کمان لاریب بنادیر و سبب و شمعان انداخته اند عصاره چون این
در شمس قندیل کمان کند و و الغفار شده و در سره لام الف خود را بر کشد و در شیطان
بعین بنده از سبب ان عصاره اگر کویر یا شکلی عظم خفته موسی علیه الصلوات و السلام
ایشان را بر آراه موسی علیه الصلوات و السلام بود و شمعان این عصاره را که کنه بر در راه
پیش این آراه بنده بر در از خون حضرت موسی علیه الصلوات و السلام را کذیر بر در راه
افشاد این عصاره بر این در یار و در این عصاره پیش بر خود استیجانه کرد و غبار از خود
بر اندر این عصاره چون بنده را کذیر بر در یار استیجانه بر رخ و در رخ افشاد این عصاره
الشیخ کوزنده را از این بنده بر در در همه کل کفایند و بنده کرده اند به
ان چون راه دور بود در کتب کشف و حضرت موسی علیه الصلوات و السلام بر در راه
مقصود در بنده این عصاره چون بنده از درگاه و در اندک بقوه البیضاء
و الطیب و الملح الصالح بر فقه بنده را اردو در گاه بر در راه بنجاب قدس حاضر کردند

ان عصاره

ان عصا که در دست عبد الصلوه و اسلام زاده شد است و او را بطریق مستقیم از خداوند تعالی
 امیر علیه السلام چون بنده راه یافت خواند و بحال خود در قافله طریق موصول مقصود بود و بنده
 و ابواب مسدود بود و بگشاید تا بدو هم آن عصا چون شام حضرت موسی علیه السلام در اسلام
 بهشتی که این عکس گشته است و عطر حبت بدین در یکبار اندر شام و بر این رای مردم
 گشته است و بعد از عصا چون بنده را خیز از گند معاصی و زلات خلی در دماغ بود و اید را که از
 درخت بیستم جانش و زانند و از نشن معاصی و زلاتش بر آن خود آوردیم آن عصا حضرت موسی
 و علیه السلام از زردان که راه زلفان برین اند خیزد و از کوه بر این عصا بنده را
 از زردان سیاه طین که راه زلفان دین اند و اکتف میکند و اندک خود هم آن عصا چون
 مرا از حضرت موسی علیه السلام گرفته گشته است که از درختان برای ایشان خود گشته
 امیر علیه السلام این عصا را بر اعضا گرفته بدایا و عطایا طاعات و عبادات کردند و از درخت
 نیکو گشت نخل گشته طبعه کعبه طبعه او را آن استخوان در شمار اسرار بر این شمار کردند
 خداوند هم آن عصا حضرت امین از حضرت موسی علیه السلام و فتح کرد بر امیر علیه السلام
 و غیر از این عبادات و اخلاق از عبادت رویه است از بنده باز نمیدارد و تا خود هم
 آن عصا و غیر از این حضرت موسی علیه السلام گرفته و جهاد او را بر این گشته است

اینهمه عصاره در دل نیده مرشد بهر گناه از کون بر میدارد و شکر و سپاس آن عصاره را حضرت
 زین العابدین و اسلام بخواب شدی که سفیدان او را شناسانی کرد و این عصاره چون نیده و کباب
 غفلت و در دل نیده بایستد فی کینه تقدیم آن عصاره بر غفلت بیکار بلکه طاعت کعبه نمودی
 و بیدار نیده استغفار از ارباب است حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم کرد و این عصاره روزی
 هزار بار بقلوب اهل الصلوة العظمیٰ بنامه کبریا میرود و سعادت کو نیده و خیران
 و سعادت بگذرانند این عصاره را در لایق عالم دیوبند است بده کند از عصاره اول در برابر او
 نوشتن محمد و آسمان الرحمن علی العرش است و در باید آن عصاره بر هر فرعون در ضد و بالا و در
 خداوند ما خود گفت که بیک حضرت موسی علیه الصلوة و السلام باین کرد و این عصاره بر
 قباب گوسفین او وونی بازو شاه عالم و حق با حجب خود گفته بیک بیک باین در میان
 می بندد ¹⁸ آن عصاره طعم کرم حضرت موسی علیه الصلوة و السلام سرود و طعم سرور اکرم
 شکر این عصاره اول نیده را از دین سرود و بخت خداوند در جیل و علما و اول کرم میگرداند
 که کجاست ساق قاتلیم زنده دارا برود به از دل ما کند و در فرود را کجاست و خدای
 عصاره سر کون در قطره قطره جدا کرده است و در مارا که کجاست کجاست مانند کنگر آن باین
 در چشم نیده کند و کاش نیارازان چنان بر بند چشم نیده را بیتی به هیچ روز نیده بیتی در پیش

بجز ارا که در حقیقت بنده است ایکنه نورانی بینی بر در بر کون بنی تو موج در باران به نیم آردین ۴۶
ترا طعین نورق نشان دهد از موج چنانکه خشن مردم ز روز اعی را از عجبش اگر خلاصی
مثال روانه بهی بر نده بهند شمع دلخارا ای در و بس عصا مگر عزیز بود اما توحید تو
از ان عزیز تر است و در وجه تفضیل که توحید بزرگان جبهه است ابر او فرموده اند از جمله
ان وجه ده وجه مبین میگرد وجه اول آنکه ان عصا از شقیب علیه الصلوة و السلام مخفی
موسی علیه الصلوة و السلام حلیه صلوات الله علیه و سلمایه علیه رسیده بود و کلمه توحید ارحم
تو رسیده بود **بسم الله الله لا اله الا هو و الملائکة و اولو العلم و حججنا که چنانکه فرمود**
از عصا بر سر موسی علیه الصلوة و السلام نیز عصا خود بر سر سیدنا خطاب ابر در خدایا و لا اله الا الله
توحید بیکس نیز رسیده بود و در میان بوب بود و قول او لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
بسم عصا بر حضرت موسی علیه الصلوة و السلام مشنون و متغیر میشد شغیرت با یزید الا و لا
و توحید تو بر که متغیر و متبدل نمیکرد **بسم الله الله لا اله الا هو و الملائکة و اولو العلم و حججنا**
عصا موسی علیه الصلوة و السلام عالی در میان مردم موجود است و عرصه اجرام عوالم حیات و نقل را
توحید تو شایسته نموده است که الله نور السموات و الارض **بسم الله الله لا اله الا هو و الملائکة و اولو العلم و حججنا**
و السلام شایسته تو بود از درخت جبریه و توحید تو در حقیقت است هیچ او در دل و شایسته او توحید تو
رسیده کسوة طینه اصلها نبات و در عباد السماء وجه تمام اند عصا یحیی و در دست حضرت موسی علیه

۱۲۱۵/۱۸

۱

[illegible]

۴۷
 محفل توحید دل او یک کسب می نمودیم الا بجان دوست از عالم خاک و دل از عالم کسب
 این محفل توحید را نیز به نظر حق می آید که لا یطیع الا امرکم ولا اهل البیت و لکن
 بنظر اهل حق توحید و توحید حق است و عاصی حضرت موسی را علیه الصلوة و السلام و قرآن چهار
 جا بخواند نام باید کرد اول عاصی و ان الحق عاصی زرا که بنظر موسی بود علیه الصلوة و السلام
 دوم الله حیدر اهل حق است زرا که مرده بود زنده گشت بدویم نعمان فاذا اهل نعمان مبین
 زرا که کسب حوزا یکدم در کشید چهارم جان بهشتی که زرا که سیر بود اهل
 روی در کلمه توحید نیز از حق معنی صدرت سکائی اهل اسلام و اغنیما بجل الله فیهم و دل زنده
 زنده بگرداند او را همان مینا فایضه نعمان است و سحر سحره نفس اماره را بیکدم نابود میکند و قول او لا
 شئ بدی البتة لکم اهل کلمه جان است بغیر سیر الیه است بطرفه العینی از زنده حساب حق است
 میگردد الیه بصدقه انکم اهل کلمه علیه الصلوة و السلام چهارم و قرآن چهارم نام نگردد
 بقدر چهار سحر حوزا نام بود در کلمه توحید و قرآن شریف بدو است و سیر نام نگردد
 اگر نشان این چهار سحر را ندیده را نام بود کرد از کرم خداوندی عجیب و غریب باشد و در هر سحر
 حضرت موسی علیه الصلوة و السلام با اهل خورشید می نشست و بقلع حضرت حق را فزایش و
 و در سال و در جانب فرعون اهل خورشید و لای اخبار و نفس و خواران نفوذ
 و در جانب اهل المعص و مصفایت خود بر و ابیات صمیمه و چهارات صیر خود و مغر کرد و اندیشه اند

حضرت حکیم الرحمن بن محمد بن عثمان بن ابی سنان علیه السلام مدت معهود در حضرت شیخ عبد
 السلام مقرر فرموده بودند بعد از آنکه در سال ششم در آمد و خوارات تا تکمیل مدتی در آنجا بود
 در آن محل خطیبی از اهلین بود که آنرا قاضی الله علیه و سلم چنین شنید که ای اهلین قاضی بر سر
 علیه الصلوة والسلام تفحص کنید و در فصلین و در بیست و شش سال مرده سال مرده و در دیگر
 نیز در فسادت بیست و شش سال مرده و بیست و شش سال مرده و در آنجا در آمد شیخ بنی علیه
 الصلوة والسلام بنور البوعده خویش بیشتر کرد و اندک مرده و سال مرده از آنجا که سفندان
 بنحیل میبویزدان خانه از آن تر باشد و بسبب معاش و موجب تسبیح تر کرد و حق را
 و در دل مبارک حضرت بنی علیه الصلوة والسلام افکنده تا که سفندان را بر لب آب آورد
 بنحیل بمباران آب زرد و در آن کو سفندان از آن آب شربت نمیدان سال که این سه
 و دو بر او دنیا نزدیک مآده حضرت شیخ علیه الصلوة والسلام خبر از حضرت معتمد فرمود
 داشت این اتفاق حق است و بیست و شش سال مرده و بیست و شش سال مرده و بیست و شش سال مرده
 این بناج با حضرت مسلم داشت بعد از آن حکیم الرحمن از خطیب الانبا علیه الصلوة والسلام
 رخصت القواف طلب کرد و شیخ او نیز قضاوت افترا آن یافت و با اهل آنجا
 خدمت در آنجا و در آنجا علیه الصلوة والسلام مرده و مرده و مرده و مرده و مرده و مرده و مرده و مرده
 و نه ماه مدتی ملک فریب با بقتار رسیده بود و در قطع مسافت طریق بی واحد حاضر

۳۸
میگردیدیم که بناید از ملک ششام بجهت اقامت فرمان فرمون از نذر با حضرت سر
این بنا و تویم مذکور از طریق عباده اخوان میبود و چنانچه در ایشان بجانب طور افتاد
می الحال آن راه از نذر بهر محل نمود و چون مسافت پنج روز قطع کرده در یک شهر
بود بر سنبار رسید و اتفاق این سلسلی بود در تقاضای تقدیر ضعیف و اراشک از خضر
داده بود و در مقام تقدیر تقاضای سبب حال بدو منظر غریب فلک در کشیده بود
فراتر از ما و در آن سیلاب را بر زبان او این عیار کان بر کشیده و ابر سار بر سر
بر اوج طارم بود و بر افراشته و همگان منبع سر تا پیشک او می می درین بکناده و بسط عیار
حضار را بر شجاعت قطرات امطار آب روان گرفته بشیران و عذر غرور از سیلاب بغیران در آمده
و از دمایان زرق و زرد و یا بار بر او مان بدین باز کرده خوش و خوشی معذور را مقدمات
طلیق و در نکرده و حکام و مناسبت حل پیش آمده ظلمت شب تاریک و در ویر و نگر
نرمه بر و در و قیاض سرور و در طلمات بعضی فوق بعضی متوالی گشته و در کان دست
تقدیر بجانب رقص در از کرده و کوشتن آن بر یک بجانب راه فرار پیش آن حضرت بود
عنه الصلاه و السلام و در میان این همه شداید و سرگشته غم را گفت ای شیخ برافروز
یا یحییان بر کدورت را بعبان حرارت اعتدال حاصل آید هر چند صغیر و تقدیر بهر باشد

سنگ را حسن میزد و اصلا اثر بر از آتش نمیبرد و حضرت موسی علیه الصلاه و السلام خود
بذات خود مقدر بر آن شده مقدمه بر داشت خود است تا سنگ را بر زمین نهد و بگوید که
و بود و در عقب آن رفت سنگ را بر زمین نهد و موسی علیه الصلاه و السلام مضطرب گشته سر بر زمین
نهد و بعد از لحظه چشم گشوده و اطراف و جوارش را ببیند و نظر را بگذارد
طوریست که شایسته عظیم مشاهده کرد که آن بر آتش است فقال لا اله الا الله
آنست ما را اعلیٰ استیکم من یقبس او احد علی النار حدیث را اصل خود را گفت و در منزل
اقامت کند از آتش میترسید و از آتش شایسته عظیم مشاهده کرد که آن بر آتش است فقال لا اله الا الله
ما قال من حوله و میخاند از باب کرم و عرفانی می آید و هیچکس را در
گویند که آنست که در کتب بطریق سوسی می آید و از آتش و آتش میترسند و در
سوسر اینجاست با مقبول می آید و بعضی از اقلان اخبار چنین گفته اند که از منزل مرتبه علیه الصلاه
و اسلام تا محلی که سواد نظر و فتنه آتش از آن در شایسته افتاد و در آلوده و سنگ بود و فاما بوا
کمال نفسانی و استعداد روحانی میبرد و در میان آتش نشانی نوزاد یکصد آتش
عظیم دید که در آن و همان سر با سمان بر کشیده و در غصان و فروغ آن سحر که توان
آتش در کمال حضرت نفرت و فی طوبیت آن سحر الطفا آتش میبود و فی سطوت
آتش اخضر از آن سحره را بسواد تبدیل میبخت بلکه خط نلوط سطوح آتش سحر
بی

و حضرت حضرت شیخ زباده میگفت حضرت بزرگوار علیه الصلاه والسلام میفرمود این حال ۴۹
تجربگی که بر در آتش افکند میگوید و کار در آن درخت سبز افروخته تا مثل میوه آتش بود
از او و در باز زدن نبود و از طوبی و نداشت آن درخت انطاغی نیز بر فتنه آن
و آن درختی بود که از حمارت میوه ناز و لذت اختیار نمیکرد و هر چند بوی نزدیکی
آن آتش از درختی دیگر میگفت و چون باز پس میگفت آن آتش بوی زوکیا میبخت
ای درویش است ای جل و علا چنین است که هر چند بنده با درویشی
و دور تر باشد و هر چند استغنی پس پیش گیرد و همان بنده سحر حساب در شغل پس است
که از او زبان در کند و سخن اجرت و بوی چند گوشتی یا بدین بازی شکسته چند و نه بی
جو غایت است راه بر او از آن ~~فصل~~ نیز از او و نه از آن جا میماند

فرمود از بزرگوار و در آن حضرت بزرگوار علیه الصلاه والسلام در مقام سیر به
از آن آتش بدست تر اند آورد تا مقدار از یکجا شکست آتش بدان افروخته بریم پس بر
عطا استوار کرده و بیست آتش برده و مزه درخت آتش از روی اعراض نموده
بجانب اعلا سحر و نایل گرفت و سر تابوس شد و خواست بی حصول مقصود باز کرده و دید
در آتش باز بجانب جوی نهد و نزدیک نزد بزرگوار علیه الصلاه والسلام بطرف ناز و توجه نموده
آتش و در آن وقت خند گرفت این معامه تکرار یافت و چون منتهی علیه الصلاه والسلام نزدیک

میفرد تا قرار بنمود و چون باز بکشد آتش در اقبال میفرد و شعله از گونی دوست
 چو سخن کشیده دارد و بانی نه کند عشق هم از نور دوست میاید نه حضرت محمد صلی الله علیه
 و آله و سلم در قزو اندیشه حیران نماید و در بیان حیرت سرگردان گشت و در میان او از بی
 شنیده باز در کوهان گشت مثل آن او از بسج ابداه نیافته بود و قابل گفت نایب
 علیه الصلوة و السلام جواب داد و از یک لیک در خند بجانب راست و چپ نظر کرد
 و بگفت را ندید و گشت ای هم و ستم نیز بپیش نهاد بسج و در رسید جواب میداد و فدا میشدید
 آخر گفت چگونه تو را سخن ترا میگویم از آنجا بنیم نذار رسید من اکتتم و در جانب
 نایب و از نفس تو نزد بگرم ای انا الله رب العالمین و از آن یک یا میگوید چون این خطاب
 مستجاب بسج حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسید حضرت کلیم بسج و در افتادید
 یا ای ابراهیم کلام نشنید میشنوم یا کلام رسول تو خطاب ابد کلام کلیم و نور نور من
 بر روی کار عالمیانم از کوه سینا از کوه نبین و هم و هم و در دل کلیم علیه الصلوة و السلام
 غایت گشت بهیبت جلای دید ظهور کرده و تربیت عجیب و در ضمن در نور دار گشته سلطنت
 سلطنت الیه جل و علا بر سر علیه الصلوة و آله و سلم حکم را ندن آغاز کرده و قلمبات
 غطت بر روی کار جل و علا از پرده احتجاب جل نموده چهره این جمال مشاهده کرد و از
 بهیبت جل و علا عقل و بر من گشت و فهم و ادراک فدا موش اندوخت از جابر رفت

الکلی

و خواس از احساس معزول گشت یکبار از غنیمت پیش گرفت و باز ز کمان ۵۰
 ربار بر پشت پس در کافری نشسته و بفرستاد و شاد است که بر سبب حضرت موسی علیه
 الصلوٰه و السلام نهادن با واسطه ان فی الحقیقه و پراقتنی حاصل آمد حضرت موسی علیه
 الصلوٰه و السلام دست معصا برود و نیز از حیدر باری خدایت بیدوان فرشته نزدیک
 و درخت آمد چنانچه بنیادش بسج و در سید افنی انار که فاضل لغت است انکه با او
 المقدس طریقی و بد مقام نسبت اعلام بنویسند المکمل الصلوات جل و جلاله ان شاء الله تعالی
 ای و در کتب حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام در اینها بنویسد از حواریان و بوی بود
 جویشته از عقود و تعلقات حواری و تعلقات ضروری باز از سوره انوار
 یقین حضرت و جلال جل و جلاله مشغول گردانید اول بر وزیر
 و بنو الی سبب مصائبش و سنگهای امثال با غبطه او در آوردند و طلب بکند از تن
 سرگردان گردانید و چون که بر قدر و نیز و یکباره از وزیر نظیر رخی آمد
 در این بر زمین زد و قند با در در سخن آمد و از کسیر با بر سر مکن و انش عقیق
 یقین انون سینه بر نمود از انش حقیقی ظهور میکنند لا بد انش مجاری و در جوده
 نمونان عقیق میگردد منجر اید با بنده خود و بطف سخن که بنده خطا بر قهر لاجرم و در عدم

این کتاب از کتب معتبره است و در کتب معتبره است و در کتب معتبره است
 این کتاب از کتب معتبره است و در کتب معتبره است و در کتب معتبره است

مینهند عند ظهور الحق شود الخلق و نظیر اینها واقعه است که در آن سبقت یافته
استند حضرت محمد صلی الله علیه و سلم بر فراز طارم عرش نهادند و نویدگارش در
افکار و افکاف عالم در آید و در آن مجلس نقایس حسنت در نظریه ای است از آن حضرت پدید
در بشت تمام جلوه از آغاز کردند و گشت حسنی از آن حضرت منتظر می بودند غیرت و اظلال
جل و علا از شوق محال و محال لایزالی بود و در آن مجلس از عبارات و غیره ظاهر
کردند از ملامت و ماطنی بیکدیگر از شرف زبان و در دل سرور و شیشه نوری
حسنت بر نفس در دیده نور زینت و چون تابید بر تویی نور و بختی و بخت میل کی مانند بختی
عز و قدر در بخت آورده اند از روزی جامع از آن تحسین با بخت که بخت محزون
محض و محال بخت بلکه در بر اینده احسن صورت محال نماید محزون از انقاص خط
بان میو نماید خواسته تا نقد محبت را بر یک امتحان بیاورد مانند ناز بنان قبلیه بر یک
خود را بر بازی گوناگون از آنکه بر محزون خواسته تا جلوه نماید بر این
محبت همان گرفته از عمر نهانی بر آن عمر و ده در مقام جلوه گری و در این محزون از نظر
ایم مع خود را در میان مشهور و معروف گشاده اند و دقیقه کران الناس الشفافی می نمایند

و اصف حال باشد که رخسار اقبال خویش را باضن او با بر خور اسلحه مجنون بزدن (۵)
از بهر مقال گویند که در شام و دوا و منازش کردن افکنند و خورشید را چون
شفق در خاک و در خون افکنند با خازن بسته بگویند و در غلمان فارغیم کس مریدی
خویش را بود یکی چون افکنند که اگر بر محنت بشنود و از جور بیلی شسته خود را چو باران افکند
بر خاک مجنون افکنند تحقیق بکنان از باب اشارت حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام در آن بیان
بطلب آتش سرگردان بود و بر نمودن ای موسی آتش سوزنده میطلبی از آتش فروزنده
خفاقی تو و جفا میطلبی از مشهور و یا علی تو خیر از راه میجو و از سرانی انالیه میجو
و در شام میجو از آتش ناری اندیش تو از جذوه آتش میطلبی از جذوه آتش
چون در آتش میطلبی تو آتش طلبیدن بدین تو ستوده ایم نه از
برای آن آفریده ایم که هر چه آتش در آتش فروغ کنی و گاهی در بیان میگردان
از فروغ آن که زبان باجه کاه و بجهل مردار را که سوزان شعیب علیه الصلوٰه و السلام
در حایره فرو کند از رو کاه بر آید و در شعیب شایسته اختیار کنی و از آتش آفریده
و اصطفا که انقیاب کس را بر آید و بر شورش سلطان نوشته باشد شایسته چرا کند و کس
از آید و سر او و از ترناک طور زده باشند در بیان بطلب آتش کجا رود ای

موی سر کشندگان به خللات راه هدایت قوای هر نمودن اگر هر چه از
 نوحید و اقطار عالم تو مشتبه خواهر گردانید از برابر اشک الهی سرگردانی چه کشنی
 کلمه کمال بقول منیده من ترا از کتم عدم بغضای عالم وجود از برابر تو و بسجود
 و طلب انوار مشهور آورده ایم و صد و بیست و چهار هزار نقطه صفت و صد هزاران هزار
 علی و ارباب صفت از راز نقیض ارادت تو در شهادت ایم و بیخ و اخوت مخلوق از
 بکار است عالم غیب و شهادت موجود از برابر تو که هر غایت نیت و کمالی بگذشت
 زن کای تو که سلطان و کای جلال این دان کای هر در پی نفس و غیبه مشغول و کای
 خود را معتقد و عین خود را با کن و با بیخه ان خود کشند و هم بر مایه و خود را خود را
 بوی بر سر - اول و آخر تو عشق از دل خواهد بود چون زن قاسم بر لب و چشم
 و کار نور مکن نه سخن آشتی که در جانب رخسار نبی نه ترک این باغ و بهار حسن و جود مکن
 دل منه در طلب این و نیای و بیله نه شمر و بدل خود را سبک بر کوه مکن آشتی
 حضرت رسول را ما سید علیها الصلوات و السلام معین بود میان بود چون محبت بگذشت
 حمیده خود را برداشت و در رکوع آورد و چون در راه آمد شب یک شب پیش آمد و باران
 باریدن گرفت و در کان در ریه افتاد و نه موسیج علیه الصلوات و السلام در کمال اضطرار
 کمال فیه

اینها را از امام زمان علیه السلام نقل کرده است

۵۲
 کتاب التوحید
 در بیان توحید

بحال خود و بیانات خطاب حضرت خداوند جل جلاله در رسیده است لا تحف بر عبد الصلوة السلام
 و ارم یافته که آنکس بنده مومن را در دین و دنیا با شوق سلطان عزیز و امان
 خود می بیند و است و اجل معبود در میان معرکه است از او اجازت اجلیم لا استخرون
 ساعته و لا یستعجلون چون اجل منقضی گردد و مدت عمر رسیده است باریک گردد و در
 استخوان و عصب و استخوان متعاقب گردد و در دین و دنیا در دین و دنیا در دین و دنیا
 در حقیقت ایند که کان و رفته در رفته اموال افتند از قنداق ارجح و ارجح را شمع
 شرارات اعمال مکن الحصول نمائند و سر اسیم بحال خود در مانده تاگاه و غیره
 از سحره و عساف کشفه طبعه ظاهر گردد و فیضان فضل الهی ظهور کند خطاب اید لا تحف
 چون با هر خطاب مستطاب بنده و در مانده را قرار و آرام و اطمینانی حاصل آید
 و بفر اغبال هر وقت که بحال جمع حقیقت رو بر آید ان لب وقت ظهور حقیقی
 بود و بر جاذب در افطار و اکناف عالم بفرود خفته بود و در شست و هم الشیء فرود
 مرده و شعلهای همه بر آن مشتق گشت و در هیچ سنگ و آهنی شراره نمائند سبب ان بود
 که نور مجاری بر آید و نور حقیقی قوتی نمی ماند بلکه آید و روشن و قشعی که نور مجاری را
 با نور حقیقی قوتی نمی ماند بلکه معانی را با نور ایمان و با شوق و در این توقف
 که آدم حقیقی را علیه الصلوة و السلام بدین فرستاده اند شاره از مار و این سنگ

تعب کردند تا در وقت صبح برگاه سنگ در آنجا نشاندند و آنجا بپایند و بپایند
در آن شب که عید اهل اسلام با وجود وقت بنویسند و بنویسند و بنویسند
این آتش از جلال علیه الصلوة والسلام در سنگ آتش نهاده بود و بیرون آتش است

م

اورد و نور محمد در حضرت جلال اعدیت جل جلاله خود میزد و در دل بنده و در وقت
نهاده باشد شیطان بعین با وجود کید صفت آن کید شیطان کان ضعیفی تواند
که در وقت بر هر کس که وصل الحی الیه الحی عبارت از است از دل بنده بیرون

نور محمد

ای در دین چون توانی ببلبل عشق در گلستان طلب با سماع آید
در دینار و در دینار عیادت از مذهب حش بر اخصان اشجار است و ظهور

طریقه

ای عاتق تو سر و از از هر جوان روی بجز وصال اورد و خدم در بیابان طلبند
از در امتحان طریق و حصول بر ویر شیشه کرد از از آفتاب عیش و شاد و افول نبرد
مجلس نام براده می پیش اید بحاجت غم و اندوه در فراق و تزلزل سینه میزد و کرد
ایستاد استغفار و غریب اید برین استغفار در حق اید و ملا و صاعقه استغفار صاعقه
بر وید و باران آب که از غلام دیده متفاظ کرد و در شیطان بر ویر با بلفاف اعمال

نور محمد

الان و صفور را اینهم فرزند منم که در غایت حجب ظلمات حجب ظلمات است

نور محمد

بیشتر مایع صفای وقت کرد و عانی و بار و طلب شش بود ششم رهن ۵۳
علیهم من نوره روی معده اعمال ارد و سنگ طاعت بر این استطاعت زدن
کسیر از مقدار عمل نور حقیقت ظهور نماید و ضیاء کند چنانچه حصول یونند و در و کوه
حیث بر السبح و حیوان کرد و از در و جان فریاد بر او و عمل کریم یک دره و او بی گن
در پیش نه انش طهر کی و عد و دیدار کجا چون خلق و اضطراب عانی از حد و کمره
و انش انش و در باطن وی اشتغال پذیرد و سنگیر و مانند کان لغو بار و رسیده
از طور وجود و او بر مقدس نماید در شجره حل مع از نواع انوار الله نور السموات
والارض و انظر بعیر شمس و در جبهه کرد و ای جان و ربی و طلب ان نور از غایت نور
موسی از نوره مردانه انی انش من جانب الطول ۱۱ در انداز و ایل اسم و رسم را
و دایر کند و قلاده تقبید از جبهه دست چپ نیز از دور و در حیرت راه بریدن کبر
و ظلماتی در سر سب جو اهل موع است در سب انوار و در ویر شجره دل اردی
شاید مع از انوار معرفت شعله از انرا ان محبت حاصل کنند و انرا و طریق طلب
بدرقه هدایت خود کردند علی انکم منها یقبس او اجد علی النار بعد حضرت موسی علیه
الصلاه و السلام بر جبهه بان انش نزد یکتر میشد ان در و غایت نیاید و این
را حجت بنمود ان انش در طهر می افتد و موسی را علیه الصلاه و السلام بجانب

بجانب خود میخیزد و در آن تر و در آن ظاهر بود و در نوبت موسی علیه الصلوة و السلام
از مویش بلند عارف را بنظر خود میخیزد و دل ایشان بنماید افزونست اعناق صدقان و خرق
امکان از سلطانان ایشان از حق بود چون تحقیقانی آتی و حقیقت و حقیقی در مقام توحید
و در آن برادران و در آنست که در حقش در آنست که در حقش در آنست که در حقش در آنست که در حقش
و چون بخت عدم استحقاقی باین حمل در و در آنست که در حقش در آنست که در حقش در آنست که در حقش
را بکنند بخت خود میداند و اما المطلوب فاطمینه بخدای مکتوب شد و در حقش در آنست که در حقش
دیدم و دیدم که جانیانم مرا میخواند ان الشیء که موسی علیه السلام در حقش در آنست که در حقش
در وقت الشیء و السلوی به چنین است چون موسی علیه السلام در آنست که در حقش در آنست که در حقش
و این جانب عصبانی تو به جوهری صفا کردم و جاندارم بختانم به توحید و من در حقش در آنست که در حقش
بختی از کل به جانیان در حقش در آنست که در حقش در آنست که در حقش در آنست که در حقش
بخت بختی در حقش در آنست که در حقش در آنست که در حقش در آنست که در حقش در آنست که در حقش
و السلام و در نوبت پس از در ایل مکتوبه استحقاق آتی ان الله را او را میرسد
و در آنست که در حقش در آنست که در حقش در آنست که در حقش در آنست که در حقش در آنست که در حقش
و در آنست که در حقش در آنست که در حقش در آنست که در حقش در آنست که در حقش در آنست که در حقش
دل علم زدن کرد و در حقش در آنست که در حقش در آنست که در حقش در آنست که در حقش در آنست که در حقش

الافقنا

الاخوة فادعوا انهم من قديم كان واما ان بكل برطون شود ودرست هستی ۴۴
واندیشه وایر منی ویک سباده مشتوق کرد و خدا کند ازین حال شیه بیان فرموده سحر را در کمال
علی نام از آن ویرم و کون از حرمین افتاده شد: بیداد هستی تا جان تن
افتاده شد: روز مردن او را شب طلب داشت و طلب از حسن او شود و شمع در کفن
افتاده شد: تا که بر دل شد از خدمت هر کس عالم از خدمت تا در عدت و علم این دین
افتاده شد: او را پس از برقع تا که آن یک سفید و آتش نشان: در دوی و سوری
مرزبان و در مردان افتاده شد: انی در و کیش و قشیت آتش نشان: مرزبان
در من آتش شمع: لودی من شاعلی الواد الایمن فی النقص المساکین من السحران
یا موسی انی انا الله رب العالمین و قیصر را نیز در بر معنی سری از خاک خطور کرده است چو
سجده بر روی آری او را این بران بر برای نه تو هم ز خود شنوی نغمه ای که
ز جبین بدرای و قضای عالم جان: معین از زن دل تا که هر تن رای: بخلیت
پیران ز طلع غنیمت: عجب مدار از سر بر نه یکی با ای: در چشمه دست احبات بر نه شد
خیا که طلعت و یوسف را نه از جامع: و خاقانی چو شناسی ظهور و جود: از نیت منظران جو
خضر اکایه: نه چو طلعت از میان زمان بر نه: از نه از بودی مثل تیرک: ایجه
بیان قدس بر دم کلی و کشف: از آن نفس که براید ز دل سحر کا: ه

بر فتن جان ز معنی دین بگویند مادر: هر زمانه که گنجینه جنت در جهان است
 اگر روی از من بکنی تفقد صلی که آتش است هم ممکن بدین سر و این وقت این بخت
 یکی شجره و شش از گرفت هنوز زانم ناسوخته شعلها نه آتش از و بر انداخته بر جوانی
 بودند از سطوات آناهلی و جو بختند سوخت بخت بخت از آتشگیر را گفت
 خاست این آتش که در در بر باشد هر که بیرون در باشد بر دو مبارک این آن بود
 من فی النار و هر که آتش در این آتش چون ظهور است عارف و روی قبول عود باشد چون
 این آتش در اجزاء وجود او ظهور کند نفس خوشی زدن کرد تا آتش هم بر عود آتش بود پس
 آتش بر مبارک اید لا جرم عود را اگر بر خود بر میان عود و به شرفی نبود بر پس چون
 عود بود وجود آتش بود پس آتش بر مبارک اید از منی بود از آتش حضور
 نورانی که در عود و آن وقت سکونت آید آفت ناسوخته فی لاجه بک مخفی ناسوخته
 علی لایسک آن ز حس علی من می فتنی یعنی تا یکی شجره وجود آن فی راجع عود
 فد در آتش عشق نو کردم تو نیز بطف خویش شام سبیلان انهم سعادت است
 بر آری این آتش از لطیف است صحرایان تا برایش هم مبارک اید و صفا
 ای درد بی هنوز شجره حسین نام زخمه بود لا جرم آتشند آناهلی و دود آفتاب
 پیدا بود و آن دود بخت از آفتاب قلب بود چون محال را نیز در بخت

محال را نیز در بخت
 ای درد بی هنوز شجره حسین نام زخمه بود لا جرم آتشند آناهلی و دود آفتاب
 پیدا بود و آن دود بخت از آفتاب قلب بود چون محال را نیز در بخت

محال

و با تشنه بشناید که سوزش لغاب حجاب بکلی از جمال کمال او برداشته و خاکستر موجود
و او در این آتش فرو رفته و در این آتش بی پروا و در جوار رحمت الهیه اندر ناپدید و مانند
که از این آتش نشسته آتش است که از آب تشنه و در این آتش است که از آب تشنه و در این آتش
و آتش است که از مقدس غیب عالم مشهود آمده است و این آتش است که از کانون لطیف
در مشهود وجود آتش است و در این آتش است که از آب تشنه و در این آتش است که از آب تشنه

بر حقه قوت می شود و طاعت و نصرت شجره دل زیاده می شود و انشا الله تعالی
 و اسلام مقدم بر موت بود و انجا انش شوق بدرقه ضرب ابدان انش موسی علیه السلام
 و اسلام بکلام ازلی رسانیده این انش بند و اسلام بر نیسان که سلام قول
 من رب جرم در حق تعالی یکبارگی در یکبارگی در تفسیر این است و در تفسیر کشته اند بعضی
 اصل تفسیر اند و گروهی اصل تاویل اولاً اقوال مقسمه این تفسیر نمایم بعد از آن
 و انش رات و ارباب تاویل شروع کنیم قول اول من مسعود رضی الله عنیه و الله
 صلیم که فرمود بنی حضرت موسی علیه السلام که منم و است حی زایر السه
 دان برکت فاسد مساس و او را فخر داشت لا جرم از خلع آن ادم معطفت
 آبی در ویس و فنی هر وقت که در یار و سجده الصلاه و اسلام لایق مساس و او را
 و در مقامات مناجات جمیع و محبت و نبای مردم را دنیا حیثه نور دل بده و او را
 او را من حضرت خلیل احمد بنی است و جمله و در وقت مناجات المصلی برای بدین
 بداند که مرا از آن بدتر و نالیندین ترک نشود و او را نیز با خراج آن گویند
 و در آن از آن پاک و مطهر که او را خالص از برای محبت الی جیل و خلاصه کرد
 قول دوم مجاهد میگوید که الحمد لله و او را قول منقول است از علم بر رضی الله عنیه

در حق تعالی که در این عالم خدایک

او را که کند الهامات الهامات

لا اله الا الله

در حکمت و در امر خلع نعین آن بود که آن زمین از حق سبحانی است و خداوند و
 از شرف مقام قدوم شریفه موسی علیه الصلوٰه و السلام فایزین کرد و انداخته
 و اسطوره میان نبایند تا آن زمین طایفه بملکات قدم حضرت پاکتر کرد و در اسطوره
 تواند که بر قدم شریف حضرت وید و آنکه دل نهاده مومن نیز چون ولوی
 متعکس برکت کلمه طایفه ضرب الله مثلا کلمه طایفه کشف بر طایفه پاکت عشق محبت اهل
 و علامه موسی از دوران و او همی نفس نرول فرموده چندی کن تا او را از محبت و نبی
 از حث و زبان سازد و این نفس از قدم در زمین اندازند و دل برفت مقام شرف
 و محبت اهل جلال و اسطوره جلال و طمان فایز کرد و قول سوم سجدین
 جبر کوبیده احمدی که حکمت و خلع نعین آن بود تا تواضع و احترام زیادت کرد
 تا خاک و در طاعت کعبه شریف بر نهایی رفتن و در شمار نام است کفش میروان
 از برابر عیاست شرافت قدس و محی قسط و کنگ و در هر جرم و او در قدس مان
 معنی ملاحظه فرموده در خلع نعین کرده و نه دانند زیادت تا آن مجاز است پاکفشی
 رفتن زیادت و حقیقی جلال و علا بطریق اولی قول چهارم امام فارابی گفت
 رحمه الله تعالی حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام آن کفش از برابر رخ ضرر مودات

پوشیده بود خطاب که ای مرسله خود را از غفلت میدانی بنده از او از غفلت گشته
 سبب از آنکه گویند آنچه تو در سبب خود از غفلت بودی همانست از غفلت است
 ای مرسله تو منی از برای دفع حلیه سبب آورده و از آن برای دشمنی و در روز
 احتیاج نگاه میدار و از آن سبب غفلت غافل گردان و آنچه سبب غفلت است
 سبب خواری خواهد بود چو عاقل و داری باید می نمود چو اقل و طون بودی چنان
 چنان خوشنیت انگیز است : بکلف از نماند خوشنیت توان سبب غفلت گشته
 خوشنیت توان بود و غفلت است فعل از برای حقیقت گمانه تا بقول ای مرسله قدم در دوی
 طلب نهاد و از اعتبار ابطلی باید گذشت و مشتبه را بکلی اختیار باید کرد و به حکم
 سلطانیت این خبر را ان جبهه دارند آن غرضها بود و گمانی شکل باران بود و قول است
 مسافر چون قطع مسافت کند و بوطین اصلی خود مراجعت نماید غفلت بیرون کند و عاقل
 بنده از گمانه تا بقول مدتی در دوی طلب کرد آن بودی چون گوی در قسم چو
 تقدیر به مددی اکنون که بمنزل معذور رسیدی الت سوغند از دین اقامت
 در مقام استقامت بیکدیگر ای در دین مدتی عمر و طلب معذور قدم از سر و غفلت
 از خون جگر غمزه و پادشاه خود از دنیا کردانی کشیدی خون روح از سر و غفلت
 بمرجع دست و خوش روی آر و باریتیا الفنس المطبیه ارجعی الی ربک این معجز

سبب غفلت
 سبب غفلت
 سبب غفلت

که در

بدر خاک در آید سحر و جادوی افروز روح می بود و درگاه بگذارد و از محفل مطلق کریم ۴۷
تجربیات خردمند خرامان به نام انبیا و نبی رحمت الهی علیه و آله سابق بر جهان با بزرگواران
ماده و در بازماند کفایت از خود بیستم من انچه هستم خود بیک بیک اندام نه
تو جهان بخیرم کن ندانم هر منم نه مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک
بگذرد و از بی نفس ساخته اندازند من پیش این قالب مرور حکما است مرا
نیستم زانچه در غنای طوطی شکسته بختم ای نسیم سحر و جادوی وصالش بهین
نامن از مشوق نفس زاده در هم شکستم چنانکه از روز بروز از گنیم تا بر مایه
بهیچائی سرگشای بر پر بال بر نم و دل سپهر اهل عشق مسکنند اخلاص فعلیک
ای قلیک و کز آید از سر و در از گزند بنده و عقیقی فارغ سازد نگاه بعبق و حب
ما پرواز باز به گفت قدس و قس و قیاد و سخن بر قلم و حق تا بر او دست پس و نیاید
و سخن تا رفتم خدا را تا بر کل مخلوقات اختیار کردم چنانکه حق تا بر من مشای
کرد اندک وجود خود را و منم که رفتم از حق تا ندانم که ای بابیز و چون می بینی صنع من
در وجود خود را که رفتم خداوند من و در میان کسبم قدرت است و صنع تو و فعل تو و جلالت
عظمت و کمال الهی سره فرماید زهی قزو و حضور و در حضرت تو ای بر و راه نماید و از

زنی فرو حضور حضرت زوات : زوار دوره دوره راه نسیم نو و عالم ثم وجه اله نسیم
 ووشی انبیت و حضرت نو : همه عالم نوینی و حضرت نو : و وجود و حیات حضرت
 به آثار مت و حضرت است : قول ایل محبت میکنید و فطین عبادت از محبت ایل
 و دلقه نایب نسیم از قدم است : برون نمایی بر سینه حضرت محبت ایل جل و علا
 مشرف نکر و بر ایت که حضرت امام جعفر از رضی الله عنه سپرد و دو ساله حضرت
 هفت ساله از بر سپرد و کنایه گرفته بود و در سیداد سپرد و در حضرت گفت
 بابا بر او زدم داد و دست میداد بر گفت بی و دختر که نغمه زده پیش کشت جعفر صادق
 رضی الله عنه سپرد و در کنایه گرفت تا جوش باز آمد گفت ای فرزند دلگه
 مدار از این زده دست میدادیم باز دختر که نغمه زده و جوش از ویر ایل کشت
 امام مشیر باند اگر نغمه اول از حضرت بود و نغمه دوم را حسب و حضرت گفت
 ای پدر روزی از شما شنیدم که میگفتند که انبیا را دوست میدادیم که اعدا سازادوست
 حار و فرزند خود را جلوه و دست دارد و گفت مرا عشق مکار خوش خوش : گفتا خوش
 ایدم تو باید این کشت : انفسه همان سوخت مرا از آخر نسیم کاش میبیم شد و نسیم ایل
 نماز خواهی حطی بیدم در کشت : کند یکدل و دوستی باید خوش و آنهم خلع نمیش عبارت

از انسلاخ

بینه

از ان صلاح از محبت روح و بدن از محبت خداوندی جل و علا با محبت غیر در اول جمع کردند
و از اینجاست که از باب اشارت گفته اند که حب و کراهت از دو حرف جدا و با هم نمی آید
از روح و با اشارت به بدن معنی این محبت غالب آمدنی روح که از این بدن
نی جان ماند و درین میان عشق ماند و پس تا عاشق با این مفهوم گویا کرد و سخن
ایست از منم که منم است نوی به دور بر سر بر منی است نوی اندر غم تو زانکه ماندن جان
و زانکه را جان دوستی است نوی قولی که من اشارت است به کینه و اندیشه اخوت این
بر دو قاطع طریق اهل الله است سیمای این راه چون حجت دل نیز محبت ای جل و علا
سودا کرد و ظلمات اندیشه و پیچ و خرت از دایمانی که اطنان او باب معرفت خست و نمود
و خوش و خفاش که در میان در سطوات است و تعلقات تاریک قدیم پاک فرو سوزد و خاک
فقیر که در حلقه آتش فروخت عشق و چشم جهان من بسوخت که گفتم ای بر کس که کلام از زبان
من بسوخت نهفته بر و جهان با عاقبت منجاست که آتش عشق او در و جهان من
و منی و منی بر رفت عشق مولی ماند پس سلطوت نور علی این زبان من بسوخت که اصل عشق
سودا و در طلب منی زبان که می باز آید سودا زبان من بسوخت که آتش او در زبان
و در زبان طلب که آتش این بر آتش روح و روان من بسوخت چون در درازان دیدار جهان از

[illegible]

بعضی اید بحاجت نادر بر بلند کرد و بخت تو عصابت آمده دست بر اوی لا حرم ۲۰۵۹
 دست نهی باز نگریدی که تن زانی در خون حفت بوسه راعله الصلوة والسلام امر جمیع
 فعلین آمد فی الحال هم فعلین ظاهری بیگفتند و هم فعلین باطنی با نگاه که در حرم هم
 هم بار یافت را بیدار بیداری در دین بوسه راعله الصلوة والسلام در و او ای مقدس
 امر جمیع فعلین آمد امر جمیع فعلین و خواب ما را اصلی الله علیه وسلم در مقام قدس از جمیع
 فعلین نهی آمد چون بر صدقات الدنیا فعلین بر آورد خطاب آمد ۱۲۰ یا بوزن کن کار کرد
 فعلین ترا سیر و دیده در شرفش کرد ایم بوسه ای دل و دیده تعلیمت باشد ایدم
 از هم چون حکم جمیع فعلین زبیر با بپای نه بدید کرد و فاسی و سوره حمزه عرض انجام
 صفات که در فعلین تو شمار زادت چون شدن فکاهی کل العین شده از آن
 مفتخر بدان فعلین ای در و پیش تفاوت و حال از آنست در خوره بوسه علیه الصلوة والسلام
 حب و بوسه حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم محمد بوسه علیه الصلوة والسلام طالب بود محمد مصطفی
 صلی الله علیه وسلم فطرت او را آورده بود و در میان آنرا سری بعبده بیدار کرد
 خوف باید مجرب و تنها باید شد تا در خلوتی نه قرب یار باید و بر که را بیاورند و بدو بلیست
 بزم سرای وصال راه دهند و عطا قدس بوسه زبیر از خوف بلیست قدس خوف را

در مقام از تعلیمت

در مقام از تعلیمت
 در مقام از تعلیمت

در آنکند در آن داد و در طریقی: حال ندایم تبارش عنت بدور سید کند فضایی
قدس ز غلبین شود: اجل شد بر حرم مملو: عبد الشمن: ما حرم حرم در پی سوی
صف صفت: مونسین بر آن: بنور صفت: چو زده: احمد یافت: ماکذب القتب: یار امی
اورا خداز گفت: ز غلبین: در سینه: و سر: افراق: بین: و سر: از کی: اورا ز غلبین: جل شد
پرسه: مار داد: و بین: رایش: به: خدند: و غنی: اورا: نظر: کرد: برای: حرم: بدو
و سر: زده: و بین: صفت: ایوان: کبریا: و سر: است: از غلبین: کلام: از: خطاب: لم: نیز: به: سوره: سر
موسی: علیه: السلام: کث: و آن: کلامی: بود: و سر: است: از غلبین: صفت: مونسین: و سر: علیه: السلام: و سر: علیه: السلام
بو: است: صفت: البریت: طاقت: است: و سر: است: از غلبین: کلام: قدیم: نداشت: لا: حرم
بمنطقه: و سر: علیه: السلام: الخ: بنور: طین: کبریا: و سر: است: از غلبین: صفت: مونسین: و سر: علیه: السلام: و سر: علیه: السلام
زاویه: نهاد: و سر: است: از غلبین: صفت: مونسین: و سر: علیه: السلام: و سر: علیه: السلام
جمع: مونسین: و سر: است: از غلبین: صفت: مونسین: و سر: علیه: السلام: و سر: علیه: السلام
ان: هم: فرو: زرد: و سر: است: از غلبین: صفت: مونسین: و سر: علیه: السلام: و سر: علیه: السلام
شعر: عجیب: که: در: از: سر: است: از غلبین: صفت: مونسین: و سر: علیه: السلام: و سر: علیه: السلام
مخ: دل: نظر: اند: بعضی: تن: تا: کی: نشود: با: کتب: صفت: مونسین: و سر: علیه: السلام: و سر: علیه: السلام

۴۵
محکمست لم یزلی و انت لا دور و درو خطاب مستطاب طافت بر سب طاق کرامه و ماه صلیب
و محاف افتاده خورست تا اورا از ان مقام حریت و نبوت باز اورا و قوامی بشیر و شاد
نظاری اورا باز باز و پدید ما نویسد علیه الصلاه و السلام خطاب فرمود از ما نیکو نیکو
ما نویسد علیه الصلاه و السلام از ان مقام تشرف کنده و از ان مقام در سطحات جلال
بشیر و تشرف و تشرف گفت حق تعالی او را علیا و احسن بها علی غنمی و لی فیها ماب
آخر گفت خداوند از تن سوال میبایستی از ما هست و حقیقت در ان مقام است بوی
نیکو میکنم و باو برک از درخت برادر که سفندان خود میریزم و در او بر جلد چنها دیگر میریزد
و چون مقدار حاجات مقدار در ان مقام کنی پس ندانست از تفصیل با جمال استقال و خود
تنبیه پیدا کند عمارا در هر مقام حقیقت بسیار و مدقیفات بیشتر است و در باب اشارت
نیز لطافت کثیره و معجزات بیشتر و در ان جمله بکنند در هر باب معین میگردد
بسیار قبول اصفائای و بعضی اصناف منظور و از تحقیق و ائین علما میگویند و روح
امو و احسن دور و در این کلام بر سابق الطبار افتاده است لاجرم جواب موافق
سوال دارد گذشته و بیان این مقدار است و حق تعالی چون خواست با کلام خویش
اصف و حکم نفع فرماید و در ان مقام بسط در کلام مطلوب بود لاجرم در سوال الطبار

و موده گفت این چه چیز است و در دست راست تو ای موسی در آن قصد و بکار
بود یک کلمه ماحی پسندیده بود و گفت این چه چیز است موسی علیه الصلاه و السلام
ای جز در کلام من دیده فرمود و در جواب ای زاری را گفت نمود و گفت
عصاره این مقدار در جواب پسندیده بود و در جواب ای سوال اطباء است
در جواب ای همان در علم است تا گفت ماحی عصاره آنکه از این چنین است خدا با
عصاره است این کلمه بگویم و در کتب میریم عصاره را بگویم و در کتب میریم
در مشهور با و در مقام گفت و شنید است بمطابق و نکات از فرزند و مادر
گفت و شنید حجاب و در میان او و تحقیق اولی است همه حال نه بنیم حشمت با کرم
به شراب تو نوشتم خراب فرماز گفتم حرام و دارم با و بگویم سخن گفتن
در حدیث تو باشد سخن در از گفتم نه در کتب بگویم بهر هر بنده شرمی که
بسی است ز کتار گفتم تحقیق دیگر در حق حکمت و سوال چه بود جواب است
ایام ابو بکر بمنزله را گفت و در کتب است بطایفه سوال لیسیر طایفه با بیکدیگر
شهر و الکبر یا یعنی در مقام است با و در از طریق سوال طایفه من باید یاد و در گفت

در شنید با حضرت خود اسامی دهد و از آن هفت در هفت در استیلاي سلطنت
جلال الحجت في الجمله باز دارد و در کمال شرف از دست کشف استار جلالی
در ظهور داتوار جمال حجتی در این صورت به مشور میگرداند و ترقی و تزیینت
بر دوازده وار بر کرد و در اوقات جمیع احداث بر و بال شریف بسوزاند و نقد
و جود در هر توالت مشهور و باز در نا محبت با ایشان را بطرفه از اطلاق الحیل
از آن و هفت و حجت باز دارد و نه بنی در سجنه علیه الصلوة السلام در حال که به
تجلیات جمال و جلال غایب میگردد پس آن بود که با یک کل شریف در محاط طم الحاج
اسرار حقیقت مستغرق گرد و در شجره وجود از سلطنت السن سفود پاک فرسوزد
او را معالشی صدق و اوردی رضی الله عنهما که کلینی با جمیع احکامات است
چنین محلی که در حق بر طردن از مشرب در حق باز در دل نه و در از یکدیگر از خورشید
غیر از آن تا عین روشنند سلطان نورانی است بلکه هم خود مظهر وجود طاری است
چونکه در طاعت آن در دست خرقه گشای در و در مشرب است و نه با آنچه با احمد خواند
و دیگر با طافت و بدین بود که او را در طافت آن نور بود کلینی با جمیع او در بود
الاکسی کوید که چون معصوم از سوال باز آوردن موسی بود علیه الصلوة و السلام

از آمدن درشت طغیانه چه بود که سوال کفایتی بجا فرمود و از چند سوال کرد
جواب از چند ده است و بعد از آنکه من را خواست تا حقیقت آن را بگویم
بر من سید علیه السلام و السلام ظاهر کرده اند و منافی و منافعی که در میان
خصایص و دیگران است آن حقیقت باشد و خارق عادت بود از آن جهت است
بازده بخواند و مشاهده کنند شرح این سخن است موسی علیه السلام و السلام
منافعی از آن جهت است که عادت منصفانه و بی غش است و در میان کرد
مثل گفته کردن در هر یک از این و حاجات دیگر نیز چون حاجت بود از این گفتن
نمایند که در هر یک از این و حاجات دیگر نیز چون حاجت بود از این گفتن
بوی و امثال این همه اینها منافعی است که بسیار عباد تصور است و از خصایص
خارق عادت است از آن جهت است که خواست من خیرند است مثل آنکه در این است
و بعد در آب کشیدن کار و لو در ایشان کنند و اگر خیر را حسن اندک بود عباد که بخواهد
اگر بسیار بود و را در شود و با ایشان می کرد و چون کنند شود هر از من از آن است
بر خورند و بر من و خواهی چون عباد بر زمین فرو برد و حال برکت و شکوه ظاهر
بهمان صوره بار آور کرده و امثال اینها چنانچه شمره از آن مفهوم رقم کلک است

و پس مقصود از سوال عصا آن بود که چون این نوع غارت عبادت از این دنیا بگذرد
و اندازان عصا را به دست حق باز برآورند احدیست فرموده پس این از سبب
منتهی گشت و نه به سبب این که عصا میگوید قدس الله وجهه الحق تعالی جواز است تا مقدار
علم موسی علیه الصلوة و السلام بوی نماید تا و انداز علم خلاصین بطول این سبب
و از حقان و قوت نه از نه لاجرم سوال فرمود تا و گفت عصا است حق تعالی فرمود
ببیند از ای موسی اگر نزد تو عصا است نزد ما چیست نسبی است یا موسی از عصای من
اگر اظفر قدرت ما بین تا و احی ثقیان من و چه سبب است خدای تعالی او را فرمود و حق
تعالی و عزیز حق تعالی با موسی علیه الصلوة و السلام این سوال جواب در میان
آورد و بعد از آن با حق تعالی فرمودان ای موسی بر چه چیز اعتماد کنی بخیرت جلالی
احدیت سبحان تعالی بر هیچ چیز آرام نگیرد مگر حضرت او جل و علا و تحقیق این معنی است
و موسی را علیه الصلوة و السلام از بر او فرموده ام و اصطفتک لنفسی لاجرم هر چه
از او میگرفت بعد از آن دور می افکند اول در حال رضای با و در الفت گرفت
از کنار ما و در پیش و و کرده و در میان انداخت بر عین و حق از او خوبی کرد و قطعی را
با و است و در ملک کرده و در میان مدینش بر کردان کرد و انداخت بر عین علیه الصلوة و السلام

و کوه سفندان در مشغول شد از آنجا نیز جدا شد و بعد از آن از آن برون و فرزند آن گرفت
 اندر آن فرزند نیز از آن جدا شد و بعد از آن از آن برون و فرزند آن گرفت
 و آن آن عساکر تا تمام می شود و بر کبر و از غیر وی نیز استودیت تا در خرمی
 بهر چه واری است و بر آن نیز حقیقت و حق و خوشی تا را خواهی خطی بعالم در کش
 کند و کبدل و دو دست می به خوشی و چهارم شیخ حسین صلاح منصور گفت قدس
 حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام منافع عصاب بنیاد قدس خداوند جل و علا تعبد و
 کرد و میگویند و انتفاع خود بدان اظهار می شود خطاب ابد القها با نوبه ای الف
 من نفسک الشکون البها و ال منافع بعد از آن ان مصادر از و با کرد و از نوبه ای
 از و بر مستوحش کشته متوجه خود را ان است و بکلیت ایل کشت بعد از آنکه از وی
 تمام منقطع کشت و انش و بر دست مبدل شد و از و نیز ان کشت خطاب بعد و خدا
 و لایحظ معصودان بود و پور ارام بخوبی و از منافع و بر القطع پذیر و بهیچ با
 زویر از و به شکر ان است و این عطا میگرد قدس که این موسی علیه الصلوٰه و السلام
 عصاره انجمن است که در حق عصاب خطاب بد و بعد از بنده است از و نای شد بوی
 عذر دند و از یک از کجاست و انجمن باضافه از و جا اگر از ان است از و نیز چرا
 میگرد و از ان خصوص شیب چرا از وی تیرا می نای حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام

ان الفان

از ان اصناف بشمارند و از وزیران گشت خطاب آمد از خدای و لا اله الا الله
 ای موسی مگر من از کنون از ملکیت و اخلافت او بخود برگردم از ضرر و مصون و
 محفوظ ماندم از زمان از نزد خود گرفته بودم کنون از نزد پاکباز منیست این اشارت
 میکنند تا ان عصر از نزد عبید الصلوات اسلام بر داشته بود و اخلافت بخود می نمود
 از درج معجزه بدیدی آمد چون با بر الهی صل و علیا بنیداشت و باز فرمان او بپایان نهاد
 برداشت آن معجزه از در ظاهر شد ای درویش تغریب است از عباد و نفس خود
 دارد و حول قوت و ضعف و قدرت به از خود میداند و خبر است و نفع و ضرر خود را
 میکند از زیر پایش انفس البصورت بطریق از دانی بوی نماید از خواهر از دراز
 فرسنگ بگذرد تا چون از نفس خود مایوس گردد و رجوع بحضرت حق نماید و دروغ
 و تعالیست و لا در نرم عشق با زبان جان افشانی که با خود در میان خلوت نگین کرم
 جانی نشاند و از خبر باطنی از خود بجز کرد و بنوا کند روی او بپایان که در او نگردد
 تا ان نفس از دافعت لغزبان حضرت عزت بصفت محال از رسته گردد و
 و طاعت و عبادت برپا شده شود و از درک اسفل السالمین امارت با علی
 علیین مطهری نمایی نماید و بوصول بدرجات قبول مستعد گردد و یا تنبها النفس

۴۴ سال اخلافت از انصاف
 و معجزات و کرامات از انصاف

۶۴
از حضرت علی علیه الصلوٰه و السلام بفرمان حق تعالی که فرمود القها یا موسی بنیشت
و فرمود یا موسی بنیشت و کلام از موسی علیه الصلوٰه و السلام آن عصا
از دست دران و او بر پس بنیشت را فکند با یکی عظیم و او از بی هویت از قضا بسبع
موسی علیه الصلوٰه و السلام رسید باز نگاه کرد و دید آن عصا بفرمان ملک از دهنی
شده چون آتش می در عایت غلظت و رکال بسیار می شد چون نخل بر او را چنان می بود
آمده و آن در شعبه مایه و مان و بر کشته چون چاهی بنیشت و بسج از لب برین وی
ناز بر سر بنیشت و کرد و دندان بر دندان بالا و پنهان و در فک سفلی و عایت بر
بر یکجا چون بنیشتی و از دهن در آتش شد میزند و چشم در بر مثال برقی می
و خشنید و بر کردن و بر موی مانند و میسوی عوار از بین و بر او خیزه بر
بر مثال بنیشت بر سر از انقطاع خفته و از نفس و بر باد میموم میموم خنایه بر
از سید بر خنایه اگر بگوید بر خنایه بنیشت کوه بران کوه بران کوه بران کوه بران
گرفته بنیشتی و در دهن و بر یکدیگر میخور و بر او از بیرون می آمد و چون بنیشت
رسید بر بنیشتی از این خنایه بر این درخت از این دهن بر کندر و بازه بازه کرده است
خود و در زبان بر کرد و دهان میگرداندی و بر خنایه است و بدی و دیگر ماکول

مطلبیدی و او از بی غیبت و سرفه و غیب از دین ظاهر میکند چون حضرت موسی علیه الصلوة
و السلام اینصورت حال مشاهده کرد و بدین نشان گشته و خوب بچنان ماریان نریه
خود و خشت بر بویج عده الصلوة و السلام مستولی گشت و راه گریز پیش گرفته و از قرار
اختیار کرد و افسان و خبران از دور گزینان شد خطاب مستطاب حضرت رات باب
جیل و علیا مورد و گشت خدمت تا او را از طریق ملوین تبار بانه لشکین بمیدان بنگین باز
آوردند و فرموده با موسی باز ایت موسی علیه الصلوة و السلام از ان بلیت باز آمده بان
خطاب تسلی یافته نیز در کو گشت و دل از عقل فارغ ننزد از چنان بپوش شده روی بدر
آورده و چنان با شماع کلام متوجه گشته تا دوست چه میفرماید فرمان آمده که خدوها و گشت
ای موسی و عویر ملکیت سبک و بر که چه عصار از ملک خود کسی حوا رسید و از حق و فقه چرا
کرد و در خیر است از و قیاس کنجیای و نبی داران جمع کرده باشند بصورت ماریان
در نظر ایشان دارند و خاندان از ماریان قصد ایشان گشته گنجدار از ان ماریان
کرد و ماریان که در جامه مکرر من ان عالم که عمر تحصیل من صرف میکرد و بجهت من
عصای من تکیه میبرد بر دین و خلق را با انواع می از روی و در مجلس و می قلم میبازید
اکنون از من چرا میگردید پس از در این تحصیل و مال و مال عمر گشته بعت ضایع میکند
و اعتماد بر کرم حق و کن و مایل و نیا که در حقیقت ماریان دل من خندان که گفته است

ال مال بان

۴۵
 عسل حاصل دنیا که بر بوی گند زو است جو عصا است اگر از دست بپندازی بپایان کرد و
 اصل نا اهل را کن جو بر قفس روی نه تا رفیق دل تو موی چو عریان کرد و نه حضرت موی
 علیه الصلوة والسلام فرمان آمد که فدا و لا تحف بکبر این عصا و قفس دل و بر قدر رفیق
 باز آمد اما بمقتضای طبع لبه است هنوز سیر سید تا دست در این مجید و بجانب و بر در کرد
 تا بکبر فرمان آمد بر موی دست بر نه کن اگر قدر بر ملا می کرده باشم بدست در این
 بپسیدن و فتح ان بلا نشود و بر دایمی آمده است حضرت محمد فرمود صلی الله علیه و آله
 رحم الله علیه اخبری موی که قال له فدا و لا تحف بکبر و بعضی قصص آورده اند
 در حق موی علیه الصلوة والسلام خطاب فرمود در ای موی نفیس و عصا چرا میاید ای
 نفیس بر این دارم اگر کردم تقدیر کنده بپسینش بکشم و عصا برای ان تا مار را
 از خود دفع کنم حق تا نفیس و بر او کردم کردانید و عصای و بر او ساخت ناموسی
 بداند چون خدا ایضا خواهد بپسینش باز داشت عین بکار کرد و مضار و نافع
 حق را دادند و از عصا نفیس امید منقطع کردانند اگر کسی سوال کند که حق ایضا
 حکمت در نفیس عصا نشان چه بود جواب است از راز اظهار معجزه تا بر فرعون بان
 الزام حجت نماید اگر گوید اظهار این معجزه در پیش منکران بالیست نمودن و خلوتگاه
 طور و جلوه گاه نوز ظهور این امر را فایده چه بود گوئیم حق تا میداند موی علیه الصلوة

در آن نشان بخواند رسید و از در کزبان خواند بخواند است از این معانی در نظر
 فرمودند بر این طرز که اول در خلوت او را این واقعه نمود و ناچار حضور و شنیدن
 ایشان از کسند و برتر شد و نظیر این است چون قضا را ندیده بود استحقاق کبر قیامت
 و شرف است حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و نیز بعلم قدیم صید است از صولت
 و هیبت او از قیامت نبوت و صفات و خلاصه در مشاهده آن حال مد پیش کردند
 حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و در آن معراج بر اطمینان سموات گذرانند و در حاجت
 جنت و حرکات و سوانح و تمامی احوال قیامت با حضرت نمودند تا فریاد که همه خلافت
 از بیت و صولت قیامت تقی می آید چون حضرت دیده اندیشه باشد و بران
 خوی کرده در این روز او چون دیگران نیز نبوت و همه امتی که می گوید اگر چه رسد
 در موی علیه الصلوٰه و السلام در این روز از عصا می رسد و از این علم علیه الصلوٰه و السلام
 از این امتی که در آن رسیده حکمت در این بود و جواب است و الله اعلم که آن امتی
 از وفات فعل نموده بود و دوی مشورت به غیران از فعل کافران نرسند از این
 من الناس عمار اما کرد و ایندن مناجات است و همه اینها از کلامی جل و علایق است
 حجاب و کبر است از این خروج حضرت آدم علیه الصلوٰه و السلام از بهشت تا بود موی

بسم الله الصلوٰه و السلام

فیر علیه الصلوة والسلام چون حاضر دید نه سید و نبی سبب از او رجابت قرب ۹۹
و کرامت پیغمبر چون بوی علیه الصلوة والسلام بختی می خد صلا و لا خوف است
بجانب طار در از که خود را از آن بزرگوار تر است و بزرگوار تر است از آن که بزرگوار
عصا شد بر علیه الصلوة والسلام خداوند الهی از فراتر خدایی بود و حضور در محفل
ستود تا و این معجزه دید در بریدن ریاست حضرت و لیلی و بوی خطاب است و حضور از نمودن
ایم معجزه اکنون آن بود که چون حاضر در حضور و نشستن در نماز میترسید و مرصع و مال
این معجزه دیدنی حضرت علیه الصلوة والسلام بعد از آن که باین معجزه قادر و مختار
گشت با خود گفت ای را از بوی تقدیر ملک قبر جل و جلال ای را که گمانیه نیست بدید
و در خزینه نبوت این بزرگوار تقدیر می خواند و گشت باشد هیچ تقدیر و کمال محتاج باشد خطاب است
ای را که بر منظر باشد تا در آن انصاف و قدر و کوه معتبر باشد انصاف است و حق
تو و در نبوت مکتب و حضرت و العار امر ایضا باید اگر چه عاقل باشد عدل رستگار نبوت
تو خجسته نهادن در درار الصلوة و کشته اند و اما خود و گواه ماحوز به راه می
اسلک بود که فی جلیک خویش بیضا و غیره برای بوی خزینه است بوی از لای
معانی نمود که دانی با آری تقدیر این بزرگوار از این بزرگوار انوار الصلوة از جیب بر عالم

عشت بیرون از موی علیه الصلوة والسلام خواص دست حق برست بر زمان ملکوتیان
جل و جلاله در عمان حب در آورده که بر شنبه افزون خدای از این روز برای به بخدا بیرون
از خود متوکل بر آن روز که گفتند علیه الصلوة والسلام خدایان ظهور آمده بود
صبر شعاع افق است بعد و شروع آن روز گویند که به بود و دید و اطاعت الهیه
که روزی از آن نبود و از هر انگشت علی حده نوری استعال منور که بر روز ماه در ستاره
برای فایز بود و از باب شاد در زمین این دو صبح و قیفا اظهار نماید که کوشا
مکینان عالم عشت بیرون بی عون میباشد از سر کشته بسیار فضیلت اگر ظلمت
انوار جمال را که کم کرده است چراغ هدایت بر افروخته ایم و اگر شمع و اگر چشم واری
و لیکن الصبر نذر از این است که همراه قاید طریق ارشاد و شادیم استوار از
بجز خوب مراد نتوان آورد ای در زمین حضرت موسی علیه الصلوة والسلام بقون
مهر ساد و یک صبح عشت گفتند که روز به بیضا مان فرزند کرد اندر نا با اسط
این روز و است یکی خطبه جلال بود و دیگر خطبه جمال بر فرعون غالب بر تر از این با طبع
علین آن پیش آمده است از موی علیه الصلوة والسلام با فرعون ملعون تر از خصای
توحید دادند و شایسته بجز ان عصاره شیطان سلطه بیشتر نکند خطاب خداوند

ایم الصلوة

وایم الصلوة لعلک الشفق الی غسق البدر عصا توحید تو کفایت کن در دست علی در ^{جسد} ۹۷
توفیق در از ما نور طاعت برآورد و ایتم تا برکت عالم و عمل بر شیطان فرعون
غالب آید و از حرکت تنگ این ضلّ مفضل بخت یابی مآل بدخل یک فی حکم
فرمود و فی کت مکلف حکم در جسد جواب ام یحیی که در آن نفوذ برادران در جسد
ان بخیلان باشد که نفوذ در کسب این بین نهند و از این بخت در که مساکست و سازند
اما سرور ان باز از سر نفوذی اگر در جسد بخت از سر دست در جسد کن تا نفوذی
حشم و در دست یی تا نور نفس بیک در دست یی جواب در دست در جسد از دست
و سینه بخت و خوراک محل کور ایمان و نور عرفان و ان نور از مطیع دست از دست
لمعه از اوع الفار دل بود از این حقیقت بر خاک بفرست تا در دست
بر مثال سحر خطیر ان نور با سحر که در جسد نور حجت و ایمان مسیح و دو کلاه صادق
از مشرق حجت حضرت طلوع نمود و علیه الصلوة و السلام را در ان نور حجت
بفرزد و چون دست دیگر باره در جسد او در باز ان نور ممکن غیب را جسد نمود
ان دست بکالت ادبی کرد و حق تا خطاب فرمود که در الک بر ایمان من یک
الی خرمن به طبع انهم کانونا سقین چون ذات شریف و نصر لطف

حضرت موسی علیه السلام خطایه انبیا نبیات و مشاهد معجزات با صفت
 صفت کمال و محبت جاده جلال را داشته گفت از جناب من خداوندی جل و علا
 رسالت فرعون مامور گشت تا فرمود از حضرت الی فرعون انما اطعنی اجمعین
 بجانب فرعون زد که در طغیان و عداوت آن از عهد در گذشت عرض عرض کفر
 و عصیان دل میخواست پس هر ملاکت را بنده و کار کار جهالت مرکب ضلالت
 در میدان و محوی غفیر بنده کوس کفر و ضلالت بر سر شکرستان و بال فرد
 کوفه و اوار زبانت از حد اندازد بدو دانه اسماح جانان و در داده ای
 تر نصیحتی اندک همان موعظت بصدوق سینه وی اندازد بابت در نیتش تا سوره
 را بگوید بفریم قبول جزا پس بر استمداد کرد و باز خیم ملاکی بر تن تابان آن می بار
 اعدا از کف قصات تخمه قصات منتقل کرد و ای موسی سالت در وقت ما میخورد
 و انکار الوهیت ما بکنند او را از کفران بجان و خزان و از کفر با بیان و لالت نای
 بگویم و عویر الوهیت از سر برین کن و مکر زنده که بر خاضع افکنند که بجهت استعتراف
 نما حضرت موسی علیه السلام عصاره دانشند از صعوبت حال معانی این مقال
 عدت نیست بنیان کور از حیران و ندید پیش سر در پیش افکنده بنیان از خود بر ستود

از خصل نفور بود و بعد از انقضای مدت مذکوره ندانی بسج نفوذش رسید و اجبت یک
فما ادرک یعنی فرمان کرده کار خود را بقدیم رسان حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام از آنجا
در و خور گشت و کمال فراست و در یاد داشت امر نبوت کار خطیر است و خطری
عظیم دارد و لا حرم آن بر خاطر عاقلش از اندیشه عاقبت که روزی بزرگ و خطر
بیکر معروض ضایع قدس گردانیده گفت ای محمد بن عبد الله بدان که بسیار و مال بسیار و سلام
و ولایت و خدمت و چشم از جبهه و عدل و دلت و نهفته متها محکم اندازم و دیگران که اهل
خود ندان حال باز نگذاشته ام و از آن مرقوم بخاطر راه می با حق است و خیر است
و مجموع این حاجات گفت گفتم و نیز از سر و بر نگاه دارم و نگاه داشته بچند روز
که یک در البقیع حیده از دنیا بگذرد و بر سائیده و گفت حال و عیال و در عاقبت
و در عاقبت معروض کرد و اندیده نگاه حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام گشت و بشارت
کرد و همان فرزند را خشنود کرد و آن فرشته نبات دستان خویش از جرات بهر جهت بدل
گردانیده نگاه آن کودک را از دور و بر روده و کنه را و دنیا و ملک و شرف و اوستاد
که گفتند آن و پیرانش را بیکر و حضرت شعیب علیه الصلوٰه و السلام از حال ایشان
خبر ندانست تا گویند روزی را ایشان گذشت و کیفیت حال ایشان بشعیب علیه الصلوٰه و السلام
تقریب کرد و شعیب و خنود را با خواست و موافقت نزد خود برده و بنجد ایشان نهادند

همان وقت که حق تعالی فرمود که این را بپاک گردانید و خیر شریف سید عیال و پیران و دینی
 در شهادت و کونیه مدت غارت اینان چهل سال انجا میرد و بعضی بعضی آورده اند
 که حق تعالی حراسی فرستاد از حور العین تا در وقت ولادت قابله صورت را بخورد و چون
 فرزند متولد شد آن حور را بپوش و دهانه مادر که فرقی بزرگ است و پند میباشند و
 قیام میبرد و در آینه آنگاه چون حق تعالی بوجه خاطر از پیش عیال و عیال در دست
 امر و توفیق علیه الصلوة و السلام عصاره شکر از زمین تا بطیفة مفتوحه بکافه گشت
 در مکان و آن طبقه در نظر در گشت و شد سنگ و پدید آورد شکاف و بفرمان خداوند
 چهل و عصاره سنگ زد و شکاف کرد که می دید رنگی سبز و در آن گشت حق تعالی
 فرمود ای موسی در زیر من بفرست و در دل آن صخره صفای این که مکمل صغیر را ضایع
 و عیال بپندارم و توفیق است اهل و عیال کلمه خود را ضایع خوانم که آنست خاطر عیال
 یا هر معنی که می نامد حاصل اند و نگاه دیگر حاجتی که نیست مودت و محبت و دوستی
 گردانید قبل و عمل گفت رب انی قلت منهم نفسا فاجعل فی قلوبهم
 یقینون یکه نون
 بعد از این که تمام قاصد می رسد و بعد از آن که اجاف آن یکدیگر بعد از آن شرح
 صدور و انقیاد و توفیق قلب از جناب مدنی مسالمت نمود و در شرح بپنداری
 و پیران اهل عکده من لسانی بفرموده او را جعل کرد و در آن شرح اهل عکده

۴۹
الحی و متولد به امری و اسرار فی امری کی شجرت کنیز اندر کنگر امانت
گشت نبی البصر خطاب به امیر المومنین علیه السلام و مخاطبات تو مفقوض
کردانیدم و برادران را درون زانوی نبوت دادیم و در دست راست ما تو نیز
و بهر دست خیم و در از بهر رسالت اختیار کرده ام و بحکم و سلطان خویش زانوی
ساخته معجزات که در حفظ حجاب است و کشف لطیف و غایب از کار خود و نشان لغات
و نوشته و اعلام و فرج و لغت شام عاقل و جاهل و برافراشته ندانم مطالب رسالت و از
نهی گفت و حجت بر من و بر برانم و هلا که عید او عید و شرف و شرف و شرف
و کرامت و شرف و کرامت کلمه عید الصلوة و السلام صورت نیم بابت با برادر و حجت
صلی و علیما نازل شد و او بر اینست و انوار مافی و لا یثبات فی ذکر ای امری
با یارون بر دیده و تجارت با جود و بید و فتور و تقصیر رسالت او بهر اوج
ای فرعون از طغی بعد از آنکه رسالت او عید الصلوة و السلام رسالت بود که از انوار
بهارون عید الصلوة و السلام و حجت رسالت با استقبال موسی عید الصلوة و السلام
خواهریده نگاه بود و او را دیگر با مخاطب کرد اندر نزد نفوس و انوار رسالت بر دوزخ و جبر
و دیگر فرعون او را در رسالت خود و انوار رسالت و قبول بین و کلام بین و تحقیق و کلام
و آنچه توانید و کتب نبی اسرائیل سعی بیع مندوزل و ارید ما و عید سلطانی
کونان کرد اندر و از سلوک رسالت ظلمت متقاعد کرد و بهر چنین امری مستقیم و در

تقویم برور عرض کنید و باطل را از دم و وعید اقامت نماید اگر مصالح شود و السلام
علی من اتبع الهدی او اگر از طریق رست و اخلافت نموده از انقیاد احکام و استعجاب
ان العذاب علی من کذب بولی و باز توجه خطاب میسبب علیه الصلوة و السلام نموده
استحباب طاعتش متعذر و گزوا نند و گفت ای رسول خدا منی و داده ام هیچ بیک از خلق
با تو در منزلت من را که گزوا نیده ام و انداخته است من به تو به واسطه سخن گفتن و ترا
نزد من منزلی است و هیچگاه از آن منزلت نیست اکنون بر و رسالت من و بداند که با
تو ام میگویم و میبینم و بقوت نصرت اعانت تو میکنم و ترا یکسبب میفرستم صغیری از
از ضعف اخلاق و کفران است من می دانم و از کید و کفر من غافلست از عبادت
من غافل و مستحکم و منوید من و خدای من و این معذرت و محو دخی و انکار و توبت
من نهاده ام سوگند یاد میکنم بغیرت و جلال خویش که اگر نه سبقت رحمت بر عفت بود
و در حکم ارباب خیرین نامیده نشی و هرگاه از دم حجت تمام عذاب معذب گردانم او را این
جبار را میگویم که اگر اسکان ترا اجازت داد می مرا و را سنگسار می کردی و اگر
زمین را از من فرمودی مرا و را از این دعا نمودی اگر که بهارا اجازت داد می مرا و را
یا به پاره کرد و ایندی و اگر دریا را اشارت نمودی مرا و را غرق کردی و لیکن
حکم استغنا از جمیع صفات دانی و اخلاق خداوند در جلال و علا بقضای حکم در آن

در میان مردم که بفرمان لغت و زبده سبط قهار کفر گفته اکنون برود و او را ۱۵۰
بجوید و عبادت و لالت کن و از لغت و عقوبت خود فرمائی و لایک سخن باریست
کوئی که از لغت و عبادت و لالت کن و از لغت و عقوبت خود فرمائی و لایک سخن باریست
باطل و خرافات نماید و چنانکه بکفر غلط کند و بکفر و جهل فرزند و از قبول حق
نموده و شکاف نماید و در آنکه علی را و ساول قول الله قول الله و شکاف
قول الله و میگوید و او را لغت و لالت کن و از لغت و عقوبت خود فرمائی و لایک سخن باریست
قول الله و لالت کن و از لغت و عقوبت خود فرمائی و لایک سخن باریست
و عبادت و لالت کن و از لغت و عقوبت خود فرمائی و لایک سخن باریست
کن که راس مغفوره است و دلیل بر وسعت مغفوره است که از اعداء چهار صد سال
مصلحت و از نادانان بدت و عیبی بود و این که در از حدیث و عبادت و لالت کن
نمود و با این کشف خیال و بیا و بیها و غلبه و خوار شدن از آسمان باران
و گاه از زمین آید و در بدت نصیب عاقبت فرزند و از هر و عبادت
و نادانان مصون محفوظ است و میخواند و بخت و شرف و خوار شدن
و لغت و عبادت و لالت کن و از لغت و عقوبت خود فرمائی و لایک سخن باریست
و در بدت و بطلش و شرف و خوار شدن و نادانان قول الله قول الله و لالت کن

موسی علیه الصلوة والسلام را تعلیم فرمود ای موسی مرا در اینکوی که ای فرعون
چهار صد سال از عمر خویش منقضی گردانید و در هر چهار صد سال نفوس شکر آثار بکم
الاعلی خلق مرا بخورید و در هر چهار صد سال پیش از این جرات و کثرت
نبود که باید کلام حکیم خواند نموده و اکنون از عمر تو چهل روز پیش باقی نمانده
و تو زندگانی و طول حیات و دولت میداری و معاشرت با نسوان و عذار
حسان مستحسن مشیاد و اگر بجای آنکه چهار صد سال تمام بکم الاعلی گفتی اگر یکبار
ربی الاعلی گوی که چهار صد سال ترا بیاورم و هر سال پندیده از تو گذرانم باز
ترا از سر جوان گردانم و ضعیف و ناتوانت مبدل گردانم و ترا امروز با مردی که تمام
عمر ترا نیز از سال رسام و هر یک در روز عین کینهت در تو ظاهر گردانم و ترا با پادشاه
مشرق و مغرب سازم و از همه بهتر آنکه این نعمت و عین با نعمت آخرت تو گردانم
ای در دلش کاف و منزه ای چهار صد سال و عویر و بویست کرده است با ویر این نوع
لطیف اظهار میکند و چهار صد سال و عویر اندر یکسم الاعلی او را یکبار گفتن است ای
الاعلی صدمه منیا بدین کالیه کثرت مفقود سال در سحر و کثرت و رات سبحان بی
الاعلی گفته بکنند اگر بایشان اظهار و کرم نماید و عجب از اینجاست امام قشیر قدس
در تعبیر لطایف الاشیاء است و این میگوید که هذرا فقه بمن جمعه فکیف فقه من

خط محمد ابراهيم طه

صلی از علیه وسلم خطاب به مؤمنان علیهم السلام از کجا بداند که بکار
میگوید قوم بجم کن و از عذاب بازسان و دیگر بر آنکه علیه الصلوة و السلام
در شکی نیست و سخن بخت کو را خواجگار میگوید علیه الصلوة و السلام بر قوم چنین
در شکی و غفلت نمایی نه آنکه در تحقیق این سخن از باب اشارت چنین گفته اند
بر قوم نوح را بعد الصلوة و السلام اشجار نهاد و بر طاعت نمیداد و شکوفه نمود
نظر نمیکرد و کل توکل در بوستان انمان شان نمی شکفت برگ بخت بر دست
سودت بخت ابر عنایت باران بدایت برگشت زار اعمار و فزاع اوز
ایشان نمی بارید هموم استغفار طوبت وصول بمرام و نیست قبول پیغام از عوفی
اشجار جبلت ایشان بنجام بردن برده بود صرصره شاخهای امید ایشان را
در هم شکسته بگانه بگانه بقول امی نوح در خشی را که نظارت ذیاب و طراوت
جبل از در تمام متفک کشند و او را بی لطافت بنوعی مانده لطافت مسووع
لا جرم بر درختی بر کرد و لایق آره و تبر کرد امی نوح تبران اندر فواید
را در دست اسالت بوقت بازوی صلابت و بازوی مهابت و اینر اشجار الوار
و از پیر و اراد رب لا تذر علی الارض من الکافر یزید و تبارک و تعالی علیه الصلوة

و السلام

سرمه شاد و معشوق بود و محمود شراب شوق شراب غنای از قدح من ترانی نوش کرده ۵۲
در کوچه سار اسرار جلیل و کافور و مشک معقبات بهشت گشت و چون بهشت ناز آمد جام
خدا شکر خلد افان را در خلق ثبت البکیت بخیه عصار اشتاب نور است گرفته
رو بر سر از فرغون نبوده تا مارا از تناد ویر بر آید و این خوشنای پس بر پس
را چه قدرت و بار ابرار بکنند و عویر خطبه انار بکسم علی خود و او نیز به پیش کس
را چه شوکت و اندک بر کس چه است سخن غلطت کلمه العزیز بر زبان از اندام
عبد الصلوة و اسلام در میدان صلابت به است قدم می زد و نفع به است
سویان غلطت تیز میگردانم خطاب مد افق لاله قولنا اما جنت طالع نامه
محمدر و توقع منشور احمد را جعلی الله سلم و بر تقدیر ما بدو داد و قطعت و بیشتر
نوشته بود و طینت پاکست او را منتهی من و معشوق صنایع باب جو و کرم سر رشته
نصایحان فضل و کار خانه عتاب جده کرامت بنام او یافته بودند صاحب جمالان
و خود عین نور حسین از سر اسنن تکلیف و تر یافته خطیبان انار اسلناک شاهده
و بیشتر او نیز را منشور دولت او را بر منبر سعادت باید به عبادت خوانده بودند
اما اسلناک الارحمه للعالمین و لکن اهل عهد او همه بهار ان کفر و مغلوبان

تفاق بودند و حرارت شرک جگر ایشانرا نجاه کرده بود و دود تقاق چنین
روزگار ایشانرا عدا سبب کرده اند و الطبا گویند حرارت جگر را سه که مفید باشد
و نهاد محمد صلعم عسلی بود و زنبوران عنایت در شنبه خانه فضل زرب
کرده بودند حکیم لم تری جبل و عسل چگونه از لی داشت آنحضرت علیه الصلاه
و السلام اگر بقوم هم غسل لطف داد و حرارت جگر را این نازبان داشتند
فرمود که در اخلاط غلبه یعنی مقدار سیر که اقلندو الشکرین را با غسل و بار
الد رحمه الله علیین خلط کسر و از شلجین عسلی را با بنه مجاریان بیمارستان
کفوان ده با صبح المزاج کردند و بنه اجزاء با کافور و لیمون بر سنده قوله نقل
فقول الله قولنا ای موسی بر غوغ غلظت مکن بدان منکر او گشت و نو
کسینه بدان منکر خداوند کریم و او بنده لیس و تو جبهه حلیم از کریمان بسوی
ایمان پنجم درشت بزند کوی از سلطان چهار صد سال و در سلطنت و چهار صد
در داور و بر نشو الملک الله الواحد القهار طغوا ای انار کیم الاعلی کشید اکفون
مقدار کیم انار ابا نشت بدل کیم چهار صد سال و یکوت و در دولت و کاهرا
عمر و هم و ملک و بنی با ملک عقیق منقسم کرده اند ای عجب کیم رسولی بدر خانه

والله اعلم

تعلقه و کیم

فرعون بفرستاده میگردد بر وقت مدارا با وی سخن گوی امید جانست چون در ۷۳
 ملک ملکوت اعیان القلوه و اسلام بجانب موشان فرستاده شد که مدت عمر خود اینست
 و بر کند را بنده اند و سخن در حقش صحبت فرماید تا بنده رفتن معالمت نموده و خست عظمت
 اخرا از خاندانی موسی و فرعون سخن رفتن کور او با سخن قطب با سوسنه است و طبعه دلم
 که مان سوزنده را بر نم نهند آتش در نهند نموده چون طبع بر سر بالین چهار اید و بنفش در
 به بنده و عادت غریز و در اضعیف نماید و آنکه که کار در از معالجه در گذرشته است تیره
 اجل باغبان امل نزد یک رسیده و طغیانش نقد بر خطرات بود و در لوج حیات
 بر کشیده و در به چهار داران ارد و کوبید که چهار شمشیر بر وجه مطالبه بود و در او را به
 بر نیز و احتیاج بخور مدارید و مان تصور کنید طیب رفتن میکند آن رفتن ملک
 امید است اگر مگر عالم الله و الله مع شمشیر دلیل فرعون ویده ام و مزاج با عیال
 قطع او او دانسته ام در جلیت و در حرارت غریز تصدیق تسلیم رفت توای باطنه او طعام
 میجام مار احضرم نمیشود کرد قوت جاوید بر زبان آمده سخن حق را جذب نمیکند
 قوت مایکد در تصور کرده حزن نام مار انگاه نمیدارد و قوت خاصه نقصان رفت
 در آیات ما تصرف نمیکند قوت دانه ویرا تو به نماند نقل با نقل کفر از او نمیدارد
 دفع بکنز توای اربو ویرا قوت نماند با ویر رفتن کن اهلک ویر نزد یک است اینست

من

سمع
 را شنید
 مقصود

او نشانی بک نشان خوار می آید و دست چو ناله برود و کار جل و علامت جود حضرت موی بران
 علی الصلوٰه و السلام شد و خائب فرعون او را بخاطر مبارک موسی علیه الصلوٰه و السلام
 خطور کرد و ایام او را با فرعون و لشکر بسیار زیر شکنجه کشیدیم و ما ان کی می ایم
 عالم السوء و الحیات جل و جلال خطره قلب موسی علیه الصلوٰه و السلام و ششم خطاب
 فرمود از موسی بر شهادت و توفیق نباشد ملک شهادت و لشکر عظیم از لشکر تبار من لا تنی
 فاما اینج معک اسمع و اری لشکر را که حیات من سلطان باشد هرگز مغلوب
 نگردد و در راه جنت نصرت من بران بود و هرگز مغلوب نشود آورده اند که چون ان
 دو پیغمبر را که دیده و ان دو نور دیده علی الصلوٰه و السلام با و ارسالت مأمور گشتند
 ملائکه علیهم الصلوٰه و السلام بفرمودند که او را بجا و سلاخی و کشتن و لشکر و
 عدت و عودت بی با و فرعون غلیظ و مجنون حکم و در معرض محافه تواند و آمدن خطاب
 الهی بر جبریل بیشت و در چشم اعتبار بین که کدام جامه از جامه های نیکو و کدام
 سلاح برکت و ان تر و کدام لشکر قوی تر خیر سل علی الصلوٰه و السلام بخوان
 ملک خلیل جل و جلال بیشت و در تمام کرد و باز آمد گفت ای کبایسی بیگانه از عافیت
 نیافتم و هیچ سلاحی بران تر از حجت بدیدم و هیچ برکتی بران تر از توفیق مشاهده نمودم
 و هیچ لشکر قوی تر از نصرت خداستم خطاب الهی ملک من به انبیا از ابوسلمه
 الصلوٰه و السلام

اصولاه و اسلام سلم و اشتهر ملکیه گفته ای اکنون می تواند بود با هر یون در محض ۷۴
معارضه و راه از موسس و ناردون اگر که میجو ایند شرک بسیار دارم و لیکن فرعون
بماند مثال و شرک و نوردون میجو ایند شرک بسیار دارم و لیکن فرعون
ضعیف بیکر خفیف بنظر تضرع و توفیق خود بریم آنم و او را از سخت و سخت عت کفرانی
بر خاک تنگ و برایش فی افکتم نتوبت کرون برسی علیه الصلواه و السلام ملک و از
و او برین مستوجب مهر کشت خفیف حاصل نیل رسید و حی آمد بحضرت ناردون علیه الصلواه و السلام
کرای ناردون سرادرت موسی علیه الصلواه و السلام می آمد حد نبوت پوشیده و حاج رسالت
بر فرق جلالت ننوده که عصمت بر میان عفت لبه و از سیم زانیت و لطمه زانیت سینه و قرب
مویزه یافت و با حق نه به واسطه تکامل شفافه و با انواع کرامات و مقامات خائسته
و حجت نور خفیه نصاید بقیه بدست آورده و لباس عافیت پوشیده بر مرکب توفیق شسته
و سپاه نصرت و انوار معونت ماوریه که نه جبر نیل بر بین و میکا نیل بر بسیار علیها
و اسلام بر افشش مواظقت نموده ای ناردون بر خیز و استعجال ویر مسابو در نمائی و مگر
از مثال فرمان بر میان جهان لبه باه و بی تبلیغ رسالت مشارک باش پس ناردون علیه الصلواه
و السلام بارشاد عالم غیب استعجال کلیم علیه الصلواه و السلام می توقف بیرون آمد و در اصل
که در نیل با یکدیگر ملاقات نمود و چشم فراق دیده را بریده و مثال در کشید و دل طایر بریده
ملاقات یکدیگر بدست و تجلیه دادند و بعد از تحقیق احوال و تبسسل الی اطاعت فرمان ملک استعجال

جل و جلاله دست یکدیگر گرفته نیر و نورت باز در سینه عفت در خاک منوچهر خون
 کشند و طریق موصلت و دو برادر علیها الصلوٰه و السلام برین طریق در اکثر نسخ مذکور است
 و در آیت دیگر نیز در آیه صغیر آمده است حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام
 بعد از قطع منازل و طی مراحل بعد از رسیدن به مقام بر سبیل اشقا بمنزل مجاور خود نزول
 فرمود و الله اشش بنابر طول مدت مفارقت موسی را تشافه از احوال او استفسار نمود
 حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام جواب داد و در غیبت و از راه دور آمده ام و در اینجا
 بقوم تنهائی بر خورده ام با فضل و احسان از قبیل احباب و حمید مفضلان و ماورویج
 و ظایف امان تواری کیا آورده و ماورون علیه الصلوٰه و السلام بمجاالت و مکالمت
 او باز داشت و رشتنی حکایت نمودن موسی را علیها الصلوٰه و السلام در حق
 و ماور را از حال برادر اعلام نمود و بعد از آن در مدتی از مفارقت موسی علیه الصلوٰه
 متوجس و مخزن بودند و مطلقه و بدو جان فزایش حرمی و حرمت نمودند و به لغامی
 غمزدانش در اینهاج و عشرت افزاوند موسی علیه الصلوٰه و السلام در میان شب او امر
 بنزد احکام رسالت و بران مجاهدیت و عفت را و را بغور زینت و انقباض
 رسالت بنزد داد و این عفت بر هم هم دعوت او را بسع اضا نمودند و بهشت
 و ائمه ابوی بشرف اهندا شرف گشت
 و آیت گروه اند که جنم حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام هر دو یکدیگر ملاقات نمودند
 و تالیف

در این حدیث که می آید از حضرت علی علیه السلام
 از او آمده است که در آن وقت که در آنجا بود

قرآن و چه جل و علا به تبلیغ رسالت دارند روایت اولی از کنار رود و مثل پیش ۷۸
از آنکه بخانه ایند و از مشفق راه بر ایند همچنان بترنگاه فرعون نشاندند و پروانیت
نابینه بعد از آنکه موسی علیه الصلوة و السلام از مشفق اسفار و کلف اخطار بود
ما یف صباح و در چهارم شب از آن سلطان افتاب بر چهار بالش فلک نشسته و شب
شعاع بر همان اصطلاح بند افتاب نوبت حضرت موسی علیه الصلوة و السلام بر کاغ
قصر فرعون افتاد و از آن فرعون نضری در در سکنی نمود و بر کرد خود نهاد و به علم صدر
داشت و در میان او دوباره صحابی بود پس و جمع در صحرا از آن با انواع اشجار
و انهار و در آنجا میرانست و مقدار از آن موافق در صحرا از آن صحابی
بهر بر موند و بر کردند و فرعون در آنجا میبود و درخت بسیار بود و سیاه خانه
و شیران در آن درخت سکن داشتند و از فقر یک راه داشت مردم از آن راه
بدر و از راه می میزدند و اگر کسی از جاده مستقیم انحراف نمود و بختکال شیران پل
صلوات گرفتار آمد و چون حضرت موسی و مارون علیهما الصلوة و السلام بهر خستین
در دروازه اولین رسیدند دروازه بسته یافتند موسی علیه الصلوة و السلام عصاره دروازه
زود و الحال مفتوح کرد و با سایر دروازه های عمل نمود و چون بدخشان رسیدند
بهشت شیران بود و جمیع از دودان از بیت او از موسی علیه الصلوة و السلام منظر شد
بر یک بطریقه که بنده و حضرت موسی علیه الصلوة و السلام بهر فرعون رسیدند عصاره

اقامت بر زمین افکنند و مدتی بچسبند از خوف آن ظلم خبر ایشان لغو نمون نوشت
رسیدند و ادبیت که مدت دراز قطع مسافت کردند تا از شهر ادریس بدو قصر فرعون
رسیدند و همبزمی میگویند که از راهی که ما در این چهارم و آنچه باب الفجر آمدند
و ما روز خوشی ایشان لغو نمون رسید و محمد بن اسحاق میگوید که در راهی که حضرت
موسی نامزد علیها الصلوة والسلام مدت دو سال بر دو قصر فرعون اقامت نمودند
و بچسبند اجرات آن نبود و نکته از حال ایشان لغو نمون رسد از اخلاص شخصی
و در مجلس فرعون سخن میگوید و این که از راهی که رسیدیم هیچ میدانند
اینکه تمام است و شما بجهت چه فهم با اینجا آمده اید گفتند از این قصر فرعون است
و او و صاحبانش بکلیه جمیع خلق نیکوکاران خداوند زمین و آسمان مانند شاهزادگان خداوند
عالم جل و جلاله و هم لواله بجانب فرعون بنحو مجلس فرعون در آمده گفت ای ملک
امروز امر غریب شده کرده ام ایست نشینان مردم خوار فراموش کرده ام فرعون
از کیفیت حال استفسار نمود و این نسخه گفت بر دو قصر که دو کس و بدیدم نشینان
از مهابت ایشان بسان ارباب از نشینان خزان کران و غایب نیست نشینان را
سخن کرده اند تا ایشان لغو نمون رسد و چون بایشان حکایت نمودم سخن عظیم
شنیدم که گفتند او در خدمت تو محض اجرات بی ادبیت فرعون رسیدیم و میگفتند که

جواب داد ایشان که آن سینه را غیر از نوا است و آفرینند برین و همانست ۷۶
بر در و کار عالمان است از استماع ایم بخشنده فرعون دستور کرده زمان
در موحی و یارون و انجیل و آورده و در مجبوس و امان و خطا و قوم جعفر و دونه خلقی
کنیز نیز بنماش جمع گشته چون نظر حضرت موسی علیه السلام بر فرعون افتاد
و انچه دعا بر زبان مبارک جاری کرد ازیده لا اله الا الله اعظم الله
لا اله الا الله اعظم سبحان رب السموات و رب الارضین التسبیح
و صافیهمین و صابین رب افرین عظیم و سلام علی محمد و آله
و الله رب العالمین اللهم انی استیک و ادراک فی بحره و اعوذ بک
و استعینک علیه فاقینته یا منیت و کیف شئت فی الحال من تاول مبارک
را قوی کروانیده خوف و خشیت را بایمن و طمانینه بدل کروانیده و برنده این
دعا در وقت خوف و خشیت بر زبان رانده از شر آنکه میترسد امان یابد کند فی
العرایش الامام الثقلین و علیهم السلام فرعون از موسی علیه السلام و سلام
برسید ازین است کوفه انار رسول رب العالمین جل و جلاله فرعون در صورت
در تامل نمود و او را باز شناخت گفت الم تر یک قبیلاً و لیدانوه انی امرت من قبل
ما کونک بود بر تربیت ما بزرگ گشته و لبثت قبیلاً من عمرک سنین و عاقبت الامم اود

آنچه کرد و بر بعضی شخصی را از مردم ما بقتل رسانیدی و کافر یعنی نمودی و فعلت فعلت الهی
 فعلت و انت من کافر یعنی حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام گفت فعلت
 آورد و اما من الضالین من مستی زوم ان شخص را منهدم نمود و در ملک خود
 و با من فخاص تقدیر لازم نمی آید فقرت منکم یا خفاکم فوجیب باریه علما و جعلی
 من المرسلین یعنی حضرت ابواسطخاوت اصلی بحاکمت بر بعضی موقوف بود
 از ان امر خایف بودیم بقضای انقرار عمال الطایف منسب الی المرسلین فرار برقرار
 اختیار کردم و از دیار سحاحلت گزیدیم و شفق مغرور حق خوف و خطر بسیار دیدیم
 بسیاری ما از خطای من تجاوز فرموده بر بنده رفیع بنیم سیر از کرد و اندک کردن
 بدعت بخود و تو فرستاده و برادر ما در این امر شریک و پیغمبر کرد و اندک گفت
 این رسالت از کی آورده حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام گفت از تو در باب العالمین
 جبل جلاله فرعون گفت و ما رب العالمین بغیر از من رب العالمین کیست قال رب السموات
 و الارض و ما بینهما انکم تم رقیبین گفت رب العالمین بر و دگر زمین و آسمانست و آنچه
 ما بین آنهاست ماه و انقباب و شکارگان و بیخ و باران و جماد و جوان و بر و اسم و جود
 بر ویر الطلاق توان کرد و همه مخلوق و موضوع اد است سبحی نه ما حال منزه حوله
 الا نشتمون فرعون گفت و در محضر ان آورده گفت این شخص چه میگوید
 انما انما یقول

از حق حقیقت رب العالمین سوال میکنم در از افعال و پر جواب میگوید ۷۷
حضرت موسی علیه الصلوة والسلام گفت ای ربکم در عالمین کدام اولادین یعنی پروردگار
شماست پروردگار من در آن دنیا اگر کسی گوید که حقیر است و بویست نسبت به شما
در زمین آنها کرده و حاجت بود بماند باز استناد بویستش بخطایان و ابناء ایشان
کنند جواب است از مقتدا ان ان یقین بود در آسمان و زمین محتاج نیستند بفرمان
و از جمله واجبات و همه افلاک متحرکه بالذات چنانچه مذکور بریه است لاجرم
از ان عدول نموده نشستند بپای کرد و در این نوع تو خشم نتوان کرد و چون
ان مرتضای از اظهرا بین باشد امکا فرعون گفت ان رسولکم الذی ارسل
الیکم یخون انبر رسولی از برابر شما و شهادت اند و لیانه است من و از خبری
برسم را و از خبری دیگر جواب میگوید و او را رسول خوانده بر سبیل سعادت
نه بر سبیل اعتقاد بعد از ان حضرت موسی علیه الصلوة والسلام فرمود در مشرق
و مغرب و ما بینهما ان کتم مخطون یعنی می بینید هر روز علی الصبح این تقدیر
در اوقات جهات ابواب فلک میزدند هر روز از دوزخ علی حد از نور
حد و پشت و کانه مشرق میگوید و در شام در زاویه اروایای مغرب آسمان
میگویند چنانچه مشرق در سینه عشاق مخزون و چون مخزون میگرد و در نظام امور

بدین دستور فرموی سازد اگر بقیه دارید بدیند سوال از حقیقت ذات
جواب دیگر ندارد بجز از ذکر افعال و صفات و قیوم چون بحجت مایه علی
بر اسلام مقاومت نتوانست نمود از محض شهادت بدین عدول کرده گفت پس

اخذت الحاکم غیری لا جلیک من المسجون ای موسی که غیر مرا بعبادت
مخصوص کردانی و خدمت دیگر قیام نمی ترا میبوس سازم و از نیل خلاص
و بحایتت مایوس گردانم حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام فرمود چگونه ترا
بر من تسلط میسر کرد و حضرت برای سیحانی با من سلطان میبهره کرده و بر من
بمن سهره اگر اعتداف نبوت من موقوف است با طهارت امیر مهربان مکتوبات را

از مکن بطون با من ظهور دارم تا قال اولو جیکه پیشه مبین فانت به ان کنت
من الصادقین آنچه مدعاست ظهور آرد بیل صدق تو باشد خالق عصاه
فاذا هیه نقبان تبین موسی علیه الصلوٰه و السلام عصاه خود را در آن
محرکه بنیداخته فی الحال نقبان عظیم را در دایره حسنی شد و آتش آرد و آتش دوی
شعد از آن گرفت و در دوازدهمین دوی عصا شکست و چنان دوی مشعد
افروخت متظور نظر تظار کیان می آمد و از دندانه های او که بر عصا

اداری میگردید

اوارده میباید که پیش از این برسد و در میان شهرست در غزین در اردیبهشت ۷۸
گذشت در هم شکست و در هر چه نفس میداد سوخت و مردم از هیبت و مهابت وی
بر زیر یکدیگر افتاده و میباید نام نهادند و صحبت نمیکنند و همه میگفتند که
در آن از دماغ بخت بیخ از کس از ناپی در احوه تا خیز گشته و بر او چهل نفر
کس را عدم اختیار کردند و نگاه روی اخگر و خون آورده و مان باز کرده و خاک
بست تیر و پیکر بر زمین کوبید و بر کبکده و خون رسیده و مقدار
تا فرقه نرا باخت و در هر دو بر خون که آن صورت غریب و مهیب میشدند
از تحت بر و در افتاد و در وی از سر وی بر زمین افتاد و علتی از سر وی بود
نظار کنند و در کریمین و کنگ وی میداد و او را اطلاق بمهرتبه دست داد
و در آن یکشنبه بروز خندی نوبت بصریح آمد و میگوید که گوشت از خون از صورت
آن حالت دست و قوا هم سر برآورده و فرموده الامان بر آورده و از حضرت موسی علیه السلام
موسلم دفع آن علیه را مشاهده نمود و شرط با آنکه شریعت و راستی است که راه دست نگاهدار
از پیش اسرائیل کوتاه کنند حضرت موسی بخوان خداوندی جل و علا بدست مبارک میرساند
آن از دماغ بخت در آن از دماغ بخت اولی باز آمده همان معاشقه بود و بعد از آن

حضرت موسی علیه الصلوٰۃ و السلام فرمود که بر نبوت خویش حجت دیکردیم و ادرم غوغا
گفت که ادرم موسی علیه الصلوٰۃ و السلام دست در جیب کرده بیرون آورد و چنان آویخت
و نورانی بود از شعاع آن جنبها خبره ملکوت و بر آفتاب بر آفتاب سبقت میگفت
از سطوت و معانی و بی حاضرات بر روی در افق دندار طاقت مشاهده میدادند
باز از حضرت موسی علیه الصلوٰۃ و السلام امان طلبیده زبان سوال با خفا آن گشودند
تقصیر عجب جدا که کوه نظر بر روی خویش که چشم من از آفتاب بخت بدی
ملک یقین یافت با و شاه بد آن که هیچ دیده چنان سلطنت نداشتند و در آفتاب
بدینها بخت حسیه لاف بر فرشتگان از مستقار استخوان نور آسمان سنگینه در آویز
دل فرار گرفت بعد از آنکه توفیق خواطر حاضرات بجهت تبدیل گشت و موسی از
فرعون قبول ایمان و تصدیق نبوت خویش طلبیده فرعون در جواب گفت که امروز
باز کرده مادر شما بعد تو طاعتی ننایم آورده اند و چنین حکم الهی علیه الصلوٰۃ و السلام
مراجعت نموده فرعون ادرایه و قوف قوم خویش در نهان طلبیده گفت ای موسی
بیت بنحیر از غور کشیده ملک بجهت امثال اینها قضا یا معیشت گشته و ترا خدای
تو از برادر گشتن خلاصی سالت و ستاده است نه تو خود دیگر از خدا عز و جل

در صفت و بدیدار فتنش و اقطار افاق و انکشاف انفس انست را فیه در جمیع ۷۹
هرگز غبار از ابر خطاطی نیده رواندارد هیچ فیض طریقی را نیاورد و بستان
ان لایطلم عنها مشغال در آن کوس هیچ عداستش را و انبوان ممالک ملک
ملکوت فرو کوفه خطیبان سیفت جمعی غصبی بر بنا بر بیان خطبه حنی و سحر کل شیخ
بر ووشش اشهاد خوانده اکنون چه کلمه است اینهمه صفت کرم متشدد و برین هیچ باز
بنده را یک ساعت از ممالک حیات بهیچک محاسن میفرستد حضرت موسی علیه الصلوٰه
و السلام جواب داد و انشان تحقیق کشکان توانند بخدا می تها کافرنه زبان
مؤمن را بگف و شکر تکلیف نمود و انگاه حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام در خلوت
زبان نمیشد گفت و او را بعبادت حضرت خداوند عز و جل صلوات و ولایت فرمود
فرعون گفت اگر سخن ترا اجابت نمایم جو این چه بکنم موسی علیه الصلوٰه و السلام
فرمود از تو یک چیز میخواهم بجای آن ترا منم و عوض آن چهار چیز بدار زانی دارم
فرعون گفت مگر تو از من چیست موسی علیه الصلوٰه و السلام گفت من مملوک انست
خدا می تها را پرستید و بیکای تو ویرانست و ان فرعون گفت آن چهار چیز که میخواهم
بن دوزخ آن که است حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام گفت و عاکنم تا خالق بی چون و چنان

جوانی تو از زانی دارد که پیری در عقب نماند و باز نشانی تو بخندد بر کار است
 تو انتزاع ننهاد و صحنی را نیست فرماید از ستم بجهت بود و پشت محله در اخوت نصیب
 کرد و اند فرعون گفت و در نیز واقعه تا قلی در کار است تا با بعضی عقلا مسورت کنم
 افکار جواب این سخن تحقیق باز و بهم افکار کنایه در آمد و صورت واقعه را با اسم
 خاتون در میان نهاد و بگوید گفت ای عاقل دست از این نقشها باز نداشتی و درونی توقف
 قبول قول موسی باید کرد فرعون از نزد او ایستاد و نماند و امان را طلب داشت
 و در هر باب و پرست و در میان آن کوز و تان بی سر سامان گفت بعد از آنکه
 سالها رسد و الوهیت از دست او گشت و در کتب و در عبودیت بشوی و از آنکه
 مدتها عبادت تو کرده اند حالا تو عبادت دیگران میکنی و آن چهار صبر کوی
 ترا و عده جدید اول باو میباشی و حالا ملک ملک است از هر کسی اخوت
 و شکست آن نیست از دست تو انتزاع نماید و دیگر بر کار و بجز اول الطهارات
 عمل نمایی همیشه تندرست باشی و در کمال خود را خضاب کنی تا پیراسته جوان باشی و اما
 مقصود بزرگ خیال است منجمله آن نمی برم همیشه در اربابین رغبته اکنون در دست
 تصرف است و فرعون بعد از آنکه در اضمحلال نامان از انقیاد و موافقت

و تاتارانش را مژده ای که از دولت و ایمان ملکات طلبید و گفت این بذا السحر ۸۵
علیهم برید این یوحنا من از حکم سحره قها و اما فرون را از شهابت در باب دفع این
و و سحر که بنیوانند شمار را بسحر و از این نیز بدین بیرون کرده ملک او در تحت تصرف خود
در از آنکه بپشتن قدم بقتل موسی علیه الصلوة و السلام دلالت کرد و گمان کرد صالح
از آن فرعون موسی را بود و نام در خیر میل گفت اتقون رجلا ان یقول
ربی الله وقد جاءکم بالبینات من ربکم مردی بقتل میرساند بر بوبت الهی
معراست و آیات نبیات از نزد خود در و کار جل و جلاله نموده گفتند بجهت افتخار
و بعث فی الدین خاشعین یا توک بیکل شیء علیهم عقل قوم با حصار سحره میده
اتفاق کردند تا با موسی علیه الصلوة و السلام در معرض معارضه در آیند و چون فریاد
تا در تمام ملکات و بر رجا ساخری و نا بود حاضر شدند و در آیت است اجمع صبیان
بنی اسرائیل را که کلمات این و صوابت را بر باقی کودکان حقوق و شنیدند فرما که انما یستدرهم
بکی از قرآنی مشهور بود و سحره ان قوی از جمله کل این قتر بود و نفوذت تا علم سحر نموده
در آن ظاهر گشتند و گناه فرعون ناموس علیه الصلوة و السلام به مدعی تعیین نموده
تا در آن روز معین موسی علیه الصلوة و السلام در فلان موضع معین گشت و گویا
و میده سحره نیز در صحرای جلال با حضرت در آیند و مجمع السحرة لبقات یوم معلوم

و چون سر مکان نبویست که تا آن کو که از باب است و این و در هر ملک است و در هر وقت
او بود هر ساحران را و در آن روز نیست عید قطبیان بود و جمیع کرده اند و عمارت
را در کتب عدد ساحران اختلاف است و مثل میگوید در حدیثی که مقدار دو ساحر بودند
و از ایشان از قطبیان بودند و مقنا و از هر یک یک کعبه ایل را در قطبی دانست
تریز ساحران و سرداران ایشان بودند کعبی کعبی میگوید و بنو اسراییل مقنا و نوبند
و کعبه کعبی ایشان از روزیادت بودند کعبت احبار میگوید و هر کس که عید او در
از اسب و بودند سدی میگوید رضی الله عنه از اسب هزار داند ساحر بودند عکرمه
میگوید رضی الله عنه مقدار هزار بودند و توفیق بین الاحوال است مجموع سخن
مقدار هزار بودند از میان ایشان سه اند هزار کامل بودند و از هر سه از آن هزار
و از ده هزار کامل بودند و از هر یک از ده هزار و از ده هزار مقنا و از کبرای
و عظمای ایشان بودند و عطا میگوید روح در هر کس روحی بود و نوبند
شعون و صومرا و در آن یکدیگر بودند و محمد رسول فرعون طلب ایشان آمد
ایشان پیش ماوراء نوار در استغلام قبر پدر خودند یا زیارت و بودند و
کیفیت این حال معلوم کرده است و از هر یک از روح در کنند چون شرک بر او است

بنا بر اختلاف

بهر دو خوانند بهر جواب ایشان و او گفتند ملک را چرا خواند و پس از آنکه گفتند ۸۱
 از نه با ایشان چه حاجت و به شکر و نه مدعی و نه دیگر خدای عزت و است دارند
 بهر ملک نیز خوانند و نه دعای بخود همراه دارند و چون انصافی اند از دنیا
 چیزی باویر معاد میسر نماند بود و هر چه پیش می میاید اگر سنگ و اگر درخت اگر دوشی
 بروی آنجا رسکند از وی با شکی مجموع را یکدم در میگذرد و نه آنرا بود میگرداند
 اکنون آمده ایم و شش دلیل است که در بار شما اولایستی کن باو بی چگونه معات
 نمایم بهر جواب و او که شما شخص کنید منتظر باشد تا وقتی که این در شود و جواب
 باشد بر وید و قصد آن عصا کنید اگر بران عصا دست یافته و درخت تصرف خوف
 و را و دیدید اند بر ایشان عیب خواهد کرد و الا شما را بر ایشان یصا و است
 و اینهم دلیل باشد که این معجزه الهی است از نزد حضرت ابی طالبین جل و جلاله و عم
 نواله و آن هنگام که شما را از ملک ابلیس محرومی زمین را بر ایشان در میجو
 و این تعلیم منبر بران بود و میان اهل سحر از قضایای نفسیه است که چون
 بهر جواب خود سحر در ملک نمکند پس آن دو بر او تبلیغین بهر و حق باید ندو
 و اتفاق این بر دو نور دیده صلوات الله علیهما بحواب سحر است غنوده بودند و
 دیده ظاهر از احصای رسته و چشم ظاهر غنوده بودند آن دو سحر فرست میقتسم

مشهوره میل بجانب مصار که در نما عصارا بر بایند عصار نیز قصد ایشان کرده
 برایشان محل آورد و دست کوتاه کرده روی لغوا نهاده حاصل کلیم آنکه یوم الرید
 که روز عید ایشان بود و گویند روز سه در روز عاشورا و روز نوروز بود و موعده
 اجتماع آن روز بود و مقور آنکه نزدیک قصر فرعون میدان می بود و در آن جا
 مجتمع کردند خلایق بسیار از اطراف و آنست در آن روز بدستور سابق در آن
 محل مجتمع میگشته فرایم آمدند و بسیاری دیگر واقعه معارفه موسی علیه الصلوٰه و السلام
 با سره کشیده بودند روی بان موضع نهادند الفقه خلایق انبوه را نمون دگوه از
 کثرت ایشان بشو می آمد اینجا بفرج مبارک نمودند و او در تمام خلایق از پدری
 و اطراف می بریده رسید از حد و عهد تجاوز نمود و گویند که فرعون با لشکر بسیار با او
 کوشش نمود و غرور از ریش کرده بود و هرگاه خواستی تا خود بر عید خویش صبحه داد
 و برقع از جمال با اضلال خود بکن دی آن غرور مسند گاه وی بودی و بر سینه باری
 بروی است و نموده و لاجرم فرمود تا او را از زیر پایش بکشند و جامه های نخل و دریا
 مصفوفه از جیب و راست آن غرور طاق و روان نهاده بودند و قنای و بل حاجت
 تمامی و منا و بل دیار مسیری از زمینه و مسیر در او ریخته و جدران و دیواران آن غرور

را بنفش مشک از ورق اصل و لاجورد و نخل قمری و مجمل گردانید و در صبح ۸۴
عید ایشان را خورشید همیشه با سلسل شمع و جلا حاصل سواطع از مشرق
طلوع کردی و پنج برقی و طغان از نیام افق زیر جدی تنق اسمان بر مثال شواغل
نور از مثال طلوع خورشید در آن ساعت فرعون بر آن تخت تابانج مرصع و طوع
طمع نقاب احتجاب از پیش حال بر داشته تصاعد نمود و چون نور آفتاب بر این انگبینها
و ادانی سبیل و اباریق زرد و جامها بر صیقل زده و آینه نای صلابه و تافعی شمع
از آن صفت و مشرب گشته چنانکه نمی مهر از آن روشن شدی و مقصود و از احتجاب
ایستاد و آن بود چون لعین و عور خدای سیکو منجی است و در حین مناسبت و دیدار
نامبارک کس العکاس الوار بر دور و دور ابر افند حاصلان بی وفار را در شبانه اندازد
تا اسنان و آن نور بطهوران همچو کند و مشاهد آن سیاه نور را نور علی نور نمایند
کویند و سال بکیوبت و روز عید مرا روز را بوم انزلیت میباشند بدین طریق خود را
بخلق میفود و خلاق بخت دیدار وی در آن روز از جام تمام میفودند و چون دیدار
شوم و بر او بر ما نیز سوال میدیدند فی الحال بسجود مبارک میفودند و در سجود
سار بر رخسار آن خاکسار بدست اضلال میگشودند حاصل کلام آنکه چون

خدای بی حجاب و بیهوده بر ایشان رسیده در میدان صف بر صف کشیده بودند
 منتظر تا که نام فراتی سلوک طریق غلبه و استیلا میباید بقصد هزار سحره با مقتدا و از خوار
 در آن سحره موی که در معارض معارضه در آمده و صحرای شجیه دار در هم بافته بودند بیاد و روند
 و مجد و از جانب فرعون با بغامات کرانمایه منبج الحال گشته انتظار مقدم موی بیاد و روند
 علیها الصلاه و السلام میکنند تا که حضرت موسی علیه السلام با ناز و ناز و در آن صحرای
 تشنه و در روز و موسی علیه السلام در فغان سحره کینه عصاره در بر صف
 با بسا و کلیمی بر دوش افکنده و کلایم بر سر نهاده و بر همان حال ایستاده و او را
 سحره با بسا و کلیمی بر دوش افکنده و کلایم بر سر نهاده و بر همان حال ایستاده و او را
 علیها الصلاه و السلام باز و ناز و ناز و در آن صحرای تشنه و در روز و موسی علیه السلام
 در بر الیسا و معتمد میان عالم تا که از طاهره ایجا بنظر آید ایشان در بر و عابر کشاده
 عطا متغور نفس اله فتح و رب حزانون گرفته خلق ایشان صومعه افروزان ایشان
 یکا و بر ایشان دمیده و سپاس لاریان و ما یعلم جنود و در آن صحرای تشنه و در روز و موسی علیه السلام
 برادر است معتمدان نذرده است بدعا و از این بر دوش مطربان طربانه سموات
 غلبه در ضربه افکار انداخته خلق ایشان در لویان آیه از قیاس در تحف الکائنات الاما
 الهی

بر پنج نامه آن سلطان مختار سلطان بر کشیده در عین همین در طرفه چشم و این چنین نوشت
بر این منظر که تو در این از پیش گذشت بر آمده و بعضی از اشراف قوم در آن مقام و
مستطیم و احترام و در هر چشم زده و خیل و چشم با طوق و علم بر این هزار از دور
در مقام از حصار را اقدام انتظار ایستاده سحره اتفاقا و این محفل پیشی بر تو آمده
معامله ایشان تو در روی استی هم جناب ملک تقی بنوده اینج و در آنست بمساع
ملازمان رسانیده که این لاجرا آن گناهکنان عالمین بعضی از هر دو دست تمام
بر این خلعت نیز لعل ملک و خواهد بود و فرعون جواب فرستاد که نعم و انکم من المؤمنین
خلعت شما آن خواهد بود که در زمره مؤمنان منوطه و دید بعضی از کشندگان برگاه
خو این نیز و یک آید و حجاب مانع نشوند بعد از آنکه بنوید قرب نیز کشنده از خدمت
ملک میرسد این آمدند حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام بالین ملاقات کرد
مختار و طلوع صباح و مواظبت بقدم رسانید بالین خطاب فرمود که ای لایق
و علی الله کذا با شکم بعد از آنکه در خواب من افتاده ای زینهار بر خدای تعالی
افترا مکنید اینک نام بعد از آنکه در بیابان بدست خدایت فرستاد که خدای
تعالی افترا کرد و چون حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام باین کلام تکلم فرمود سحره

بعضی گفته اند این نوع عبارات و اشارات در سخنان سحره و کهنه است و اینکه حق تعالی
فرموده است و اما هر چه می بینیم و اسم و الحقیقی مغفله آن گویند اسرار جهان سخن
سحره است بعضی بعضی را گفته اند سحره با خود ریسما نهادند و آورده بودند بعضی
روایات نقل شده در بار بار بود و بر او این می گفتند و در آخر و در این است که از حق تعالی
در بیان گفته اند که گویند بهتر جواب دادند و در این میان از متابعان خویش
پرسیدند این چه بود و این چه است و گفته اند که این است که در خارج نشو و سیر بر او آورده است
گفته اند که در دست تهنیت و در دست گرفته و گفته اند که در دست بر او آورده است
براه آن تا بنیاد گفتند این چه بود و بر حق تعالی می باید داشت بر او آورده است

حظاک کردند اما آن تلقی و اما آن نگویند سخن الملقین از موسی اول تومی اندازی
یا که بنیادیم حضرت موسی علیه السلام گفت بل القوا انتم شما نخست بنیادین
در مقام تجرید گفته اند که اگر بگویند اگر علیه ما باشد ما به متابعت تو کنیم و اگر ما عیب
ازم فرعون خود دارند چه باید کرد و فرعون و فرعون امید خدایت غلام را
با که و قالوا لفرعون انا الحسن النحس لیسون قالوا احببهم و حبیبهم خویشانشان
بغیبها خویش در آن و ادیر بنفشه ند و بغیب رایشان ریسما نهادند و سحره

نصفه عصا بود و بوقت از سحاب برآمده و چون آفتاب بر آسمان ظاهر گردید و در آن
نفسها اثر کرده مجموع در حرکت افتاد و در آن زمان نام و ادب را در
گرفتند و بر زیر یکدیگر می نشستند و گفتند ایشان بر نبه بود و آنرا عباسی خوانند و آنرا
مکودید یک یک میل و یک یک میل که صحرایه بر بار می نمودند و ضلالت ایشان را
حقیقی گمان برده و در آن نیستند و حضرت مرتضی علیه الصلوٰه و السلام حضرت
ان سحر عظیم نموده اند که بخاطر سرخس راه یافتند و در حین آن نقشه خفیه نمودند
حق آنها از برابر روح ان زخم با نخوت خطاب فرمود و لا تحف کن انت الایما
از روی ترس و خوف خفیت بخاطر ترس راه داده و حکم تو را از دست و میراث
عازر از نگاه فرمان ای جل و علا در رسید و الفت مانی بزرگ ملحق با صغیر
ان صغیر اکید سحر و لا یفعل ان سحر خفیت ای ای سحر که بسیار جلال و معنی
ایشان میباشند و آنرا در دست و در بر بند از نا انجی ایشان ساخته اند و بسیار
بجای نامیده و ترس و بر ایشان تدبیر کرده اند که سحر بی ایشان نیست و سحر بی
برگزیده و بر بندایش دل مبارک حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام بر کلام
عزت یافته نام حضرت جلال احدی جل صلاه بر زبان رانده و عصا از دست

اعطاف و استمداد نگاه موسی علیه الصلوة والسلام از او دارا گرفته است و در
عقد شده در سبب و آلات سجده معصوم گشت و چون از حق آن مافی نماند و در
آن عصای خیر زبوت شد سحران بعد البقی و استغفار حضرت موسی علیه الصلوة
و السلام نموده نباید استغاثه و اگر نشان سحر بود برایشه او و است سحران
بجاست اصحاب معاد و در نزد پروردگار بکلی مغفود و معذور گشتند و بار دیگر معصیه و عیب
در سجود افتاد و در سحر از سجده بر نیامده بودند و گشت دست را در نظر ایشان
جلوه دادند و در حجاب و مراتب ایشان در ایشان این نمودند و معصیت و مزاج را نیز
در نظر ایشان و آورده و محتویات و خزان بر ایشان ظاهر گردانیدند و لاجرم سحر
سجده برداشته بعد از موت حضرت اعتراف نموده زبان گفتار این را بر زبان
آوردند و انانیت گشت و نموده و گویند و در میان ایشان میفکند و میروند و ایشان
علما و مفتیان سحر را در درش ایشان چهار نفر بودند و یک و یک در سیم چهارم
چون اینها را بر مشاهده است نموده و یکبار زبان بگشودند و یکبار لا اله الا الله و محمد
و در زبان ساخته و جنبه امضا و در جمیع امورات با او بر میروند و لاجرم در نزد پروردگار
سابع نموده و به تکلیف مجموع ایشان خدمت کلمه شافنده و سعادت اسلام یافته

و چون فرعون را بر اسلام سحره اطلاع یافت و با حضرات این زمان ادو حجت
و تحسین و بر اسلام یافته بود و خطابه‌های عظیم و عبارات کثیف خواست تا این زمان
بجو کرد و اندوخت و در آن وقت از ملک می‌خواست و گفت راستم که قبل از
این که منم انبه لکیم الذی علمکم السحر فلا قطعن ایدکم و از حکم من خلاص و لا
صلتمکم فی خبر و الخ لایبیه الی غیره که اختیار کرده اند و بزرگوار و دینی
منقطع کنیم و در آن کتب تا قوت غدا و شدت معضات و شدت این حر و افند
در این توثر علی ما جاز نامنه البسیات از ترار کثیریم بهم بر اینی را ظاهر کرده اند
از دلائل توحید و حقیقت و نیز در اسلام تو حواله بر دست بر در اینجای بیانی
نموده باشد بریده به بنادیر و عبودیت تو اقرار کرده را سجود کرده باشد بر در اینجای
و در تحت تو سرافراز گشته باشد که بر این فاقض ما انت قاضی من و حضرت علی
و صلوات و اسلام است و بود فرعون بفرمود تا او را دست و پا بر این میرون کردند
و این را بر در او را در و ند سحره با د او کوفه بود و در شکاه مجموع از شدت و در
گشتند و بعد از آن بعضی معصوم و معلوب گشته بر حمله اندیشید و در این
در اسلام دست یافت حضرت کیم صلوات الله علیه و السلام از ملاقات این اجتناب نموده

یا حیرتیه ابراهیم

[illegible]

الحق في العلم والحق في الفلاسفة

سوره موعده الصلوة و السلام النعماء خور خود بر سرانجامی بود بر این
 این واقعه در عظم این ظاهر نشانی و کتب این سحران ایدام واقعه
 ایشان بود پس حضرت بکر علیه الصلوة و السلام از برابران و قبیل گفت شما
 بنفکینه ناصول این ظاهر شود انکار نمیدارم تا دولت منمیداید و با این
 تقریر امر از برابر الطال باشد و اینجاست و در این واقعیه است و این
 بعد از آن وقت و این در این واقعیه است و این واقعیه است
 ثانی تا نسخ اول باشد و در اول تا نسخ ثانی بود گفت شما بنده ازید
 تا من نیز بنده ام تا از آن فرزند دوم باشد و این شما اول تا نسخ از آن باشد
 و مشغول از آن تا حقیقت فرستاد کرد و ابطالان شما وجه خاص است
 مریج علیه الصلوة و السلام عصیان خواره بود و عاصیان خواره و عصیان
 انداخته باشند عاصیان خواره شود و عصیان عاصیان خواره از بنده راه دراید
 عجزه شام ظاهر شود و مقصود در این بود و اگر این سحر را خود ظاهر
 نموده باشد و عاصیان میان میگفتم عصیان نه بنده بلکه عاصیان بنده
 عاصیان خواره شود و عاصیان عاصیان خواره شود از بنده سحر فرمود انوار انوار

و بعد از این که از آن حضرت عرض شد که در اسلام بیکم و غده
آنچه بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید
گفت که از آن حضرت عرض شد که در اسلام بیکم و غده
و در هر یک از اینها که از آن حضرت عرض شد که در اسلام بیکم و غده
و اگر اولی از آنها که از آن حضرت عرض شد که در اسلام بیکم و غده
سویان که از آن حضرت عرض شد که در اسلام بیکم و غده
من گفتم که در آن زمان که از آن حضرت عرض شد که در اسلام بیکم و غده
مسکن را برادر را در آن حضرت عرض شد که در اسلام بیکم و غده
و بعد از این که از آن حضرت عرض شد که در اسلام بیکم و غده
خود بخواند که از آن حضرت عرض شد که در اسلام بیکم و غده
مرکز عبد الصواد و اسلام بیکم و غده که از آن حضرت عرض شد که در اسلام بیکم و غده
اولی از آنها که از آن حضرت عرض شد که در اسلام بیکم و غده
و بعد از این که از آن حضرت عرض شد که در اسلام بیکم و غده
مرکز عبد الصواد و اسلام بیکم و غده که از آن حضرت عرض شد که در اسلام بیکم و غده
و بعد از این که از آن حضرت عرض شد که در اسلام بیکم و غده

و بعد از این که از آن حضرت عرض شد که در اسلام بیکم و غده

بگوید میگوید این کون با این کونب تو ظاهر شد تو در اسفل مقام و از بر ما و از حق
 بجز از دست و باز اینان قطرات خفته قطار مرغوز و بویسی علی الصلاه و السلام
 گفتند در محل بر اینا رسیده بعد از الحاق از بر کس با بر حال اینا بیستم اینا چون
 ما در این برید موکب گفت ان ابی علی کل سجده کفنه اکنون هیچ با برید اینم
 از برید در در نظر جیب اینان بلایه نشاند و حق مشتق تو ام با برید و حقایق
 مجبور منیر با برید و در خطایر حقیقت نظران کلافت بسندند و اندک سپردن اخشن
 از غیر بدانند بیداد تو عدل است و جفا نمی تو کردست و نشان تو در شتر ما که بر بجا و عیانی
 کردست و دولت نام از غیر اینی در بار سمند تو کنیم عمل بسیار شایسته با حق
 و سر خاک نمی نویسند که کین بود در باد و دست به بر و وقایع و عیست که حق حقست
 علی الصلاه و السلام ابی معنی انذار نمودند بلکه علیهم الصلاه و السلام اینان از هم
 هر که در ایند گفتند خدا یا مع تقوا ان اقدم او کسبت او در کور کسبت تو نماداند
 و در بار بجا چنین در در اینان یکبار در بیکبار خطایر عدل از حیوان از از اینان
 افزوده ام در ان را بر از خود حیوانی مخلوق برابر اینان است همواره با اینان
 میکنند او بی مخلوق برابر نیست لابد از بار بدار و بر خود نشیند با ملائکه از اینان

علم البلاء لم يزد حلاوة المحنة سحر
 همچو اسحاقیل پیش سر نه نشاد و خندان
 پیش جان بدنه تا بماند جانب خندان تا بد
 همچو جان پاک احمد با احد
 عاشقان جام فرج اندک نشد که در دست خویش توان کشند
 آن سیرد اگر خضر میرد خلق
 ستر از در نباید عام خلق نه که خضر در کشتی اشکست
 صد دریا در شکست خضر است
 آنکه از کشتی کشند سوی کشتی هم جایی کشند
 بجز می لرزد از آن پیش چشم
 ماورای آن غم نیکوایم نیم جان بشاند عهد بد
 آنچه اندر و هم ناید آن دور
 بمان اهل انوار چون حقیقت و نیز و مجید بر حراش ظاهر گشت
 فی الحال بجز در امان
 حق که جایی از نظر ایشان بود گشت و در آن سجده هر چه در بخت طبعه زمین بود ایشان
 مکتوف گشت و جگر هر از سجده بر آورده بجانب آسمان نگرانید
 تا بوش مجید بر او
 سموات بود و در نظر ایشان بطور آورده اند ایشان ایشان نجاب قدس خداوند
 بکمال رسیده و اظهار سهو و غفلت نمودند اما بر عالمین در غم ایشان از القیام
 و بایم کرد گفتند از دست و با قطع توانی کرد و بیکر طبع محبت و معرفت آید الهی
 مانوانی کرد سجده و از او یک سجده کردند و آن سجده غم و بیخ چیز بود
 از امور ناپسندیده گفت سحر بین فاجره که گفت بعه فرعون اما لکن العالمین

سطر

خجایت من از عت با کلمه علیه الصلاه و السلام و تکذیب او یک نوبت گفتند
امنا رب العالمین و یکبار زور بر زمین نهادند خدا تمام صفات و مبدء الی بار
کند رانیده و به این صفای را علی بن مهملی گردانیده و بهشت و درجات آن مستعد
گردانیده چه کان میرزا در حق مومنین مدینه پنج بهشت است و بهشت اول بود از بهشت
در الحلال جبل جلاله اقرار از اعتراض مومنه و زینب از زور زشت و چهار سجد
فرایض و سکن و نوافل بجا آورده اگر کنان او معفو گردد و بدرجات خجایت
موصول شود و عجب دیگر همدرد بهشت بشناسی در دیش روز در سجده این
بدولت قبول مستعد گشت بخند که در راه اووه بودند اول آنکه در این خجایت
فرعون بود و بر بیان ایشان که خدمت فرعون بود و بر زبان ایشان نشاندند
فرعون بود و در دل ایشان خجایت فرعون بود و این بی عمل ارکان بدرجات خجایت
و زخا و حسن قبل و علافا پر گشته بهر گشت آن سجد و بجا آوردند بنده مومنین
از جبار زار سجد و بجا آورده و در بر و خجایت و خجایت بر کوه و منطقه طاعت
در ایشان در کلمه شهادت و در دل نور حقیقت و سرور خجایت اگر بدولت
اطهار و لغا و خداوند شرف کرد و عجب و غریب نباشد با کلمه مستعد و در دیش
ایمان

[illegible]

ثقیان است و مورد بود بزرگ گشت ضرب الله مثلا کلمه طیبه کثیره اصلها ثابت
 و فرعها متغی فی السموات و بعضی کعبه جان بقی سیرج البس است و عصاره جان بر این خوانند
 از مراد او در کبر سر است بود و کلمه از جید از این بمراتب سرشته سبز باد و دارو الیه
 یضعد الکلم الطیب لطفای در ویش مقدس سحره خجک بود تسلح ایشان سحر بود
 و تصاعده ایشان شرک است و ایشان ابلیس بود و باور ایشان فرعون بود این
 هم خبیث لطیف است موف و سعادت معقوت مشرف گشته بنده مومنان را مقصد
 صلاح است و تسلح علم است و تقیاض است و جید است و یاد حضرت محمد است صلوات الله علیه
 و سلم و استاد جبرئیل علیه الصلاه و السلام اگر با این همه دولت و سعادت لطف است
 و رحمت و مغفرت فایزاید و عجب لطفای موم آمد و از بانش کرد و علی الصبح
 که بخمار ابرین بسته و بخار به باغیر خویش برخواست و فخره و غنم سو کند یاد کرده
 باز نگذردیم تا موسی را مغلوب و مقهور کرد و انیم و الدین بکره خود قسم یاد کرده از انب
 فرود نمود تا به دایره و مغفرت خود جید نکند و شمشیر حکیم میوه مراد بود و منجی اعز
 میخواند و در این شی میگوید چگونه نو مید باز میگوید آی و در این شی میخواند
 بپس اندازید بپس انداخته الله اسم از رده نکند اول سحره را با بلیت قطع آید

لطف و رحمت

الاجل

در جلوه صفت تبارک و تعالی که در این کتاب در این درج در این درج
از ان الهیاتی که در این کتاب در این درج در این درج در این درج
در این درج در این درج در این درج در این درج در این درج
بودند و در این درج در این درج در این درج در این درج
بندت خطاب لا اله الا انت و لا تخشوا از الم مرکب بجز خواص بود و در این درج
بر و در این درج در این درج در این درج در این درج
از ان محبت و شفقت اهل الم که در این درج در این درج
حرف در این درج در این درج در این درج در این درج
در این درج در این درج در این درج در این درج
جوانی به بر این درج در این درج در این درج در این درج
در این درج در این درج در این درج در این درج
در این درج در این درج در این درج در این درج
در این درج در این درج در این درج در این درج
در این درج در این درج در این درج در این درج

[illegible]

۹۱
 به کمانی کردن و حاصل آوری که بخواهند پیش خزان میهنی آید و در این خون حضرت پیر
 علیه الصلوٰه و السلام غصه بکشد تا آنکه در آردست و فرزند فدا دهنی بجای
 لفظ طعن می کشد و نشان بران فدا دهنی تعین بین از آنکه دو هم سحر است و آن
 در آنکه از طرفه العین فروردین در میان حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
 صحرای عالم است که فروردین فروردین در آن عالم صلاه الله تعالی علیه و آله و سلم
 ضرب الله مثلا کل من طبع شجره طبع اصلها ثابت و فرعها فی السما و الارض و امرت ان
 اتقوا الله فلو انکم لم تاتوا الله بطلبه الا بطلبه کلکم ازین صفت نشان بران باز
 که بخواهد سال فروردین در آن باز مانده بگوید که اگر اهل شرق و مغرب
 و معصیت اولین و آخرین را ببارید همه را معدوم کردیم مستور لایب و خیر از دهنی است
 در خدا بان خود و بخواهد از اندک لایب و خیر همیشه لا اله الا الله که بپارند نشانه و بپارند
 اطاعت ایشان و آن و لکن درین باب و ترجمه کلمه تو حیدر عا بر موسی علیه و آله که بخواهد
 در دنیای خود و بخواهد زبانه از دهنی بگوید با الله التوفیق و مرطبه که بپارند از جمله
 مومنان یکی جبرئیل بود و ابراهیم جبرئیل از مومنان فرعون است و حق تعالی در قرآن ذکر
 فرموده و قال رجل مومن من آل فرعون کینتم ابناء الله تعالی بعضی کونتم من آل فرعون

بخار بود و ناموت حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام در وقت افتادن او بر پیاور و بر پیاور
 خدایکه مرقوم فهم ملک بیان گشته و کرد بر راسته و از خرابی و از فرعون بوده و مدت
 صد سال خار نیل و بر کرده و در بر مدت حق و دل او را بهر کجا ایمان منور کرده و این
 خود را از کافران و مشرکین میداشت و از خود سوره ایمان آورده و در سینه اطمینان خود
 فرعون یعنی پادشاه را نیز تا این نیت شهادت نداشت و بدو ایمان و در وقت و در وقت
 فرعون بعد از دیدن معجزه و ایمان او را ایمان و احوال بر کفر و عصیان و غمیت آن
 کرد و موسی علیه الصلوٰه و السلام بقبل رساند و خبر از او اید این عالم اطمینان
 یافت و شیطان نیز در فرعون آمد و گفت این مرد نه کار کرده است نه سعی قتل گشته باشد
 و نه سخن گفته است و نه جواب نداده باشد بلکه میگوید خدا را نه است اگر در دنیا گوید
 آمد او دارد اگر است میگوید شما را نیز اقرار باید کرده و ما در موافقت باید نمود و نگ
 قوله تعالى اقبل من ال فرعون یکنیم ایمانه فرعون را از نیز سخن ایمان و معلوم
 لا جرم او را نیز بقبل رسانید و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در باره یحیی بن جعفر
 در این سابق الاثم گشته که میگوید باید تا طریقه عینی عیان طاری و صاحب
 پس از تو من از فرعون رخصه الله تعالی عنهم اجمعین و قسم الصدیقون حبیب خاری و صاحب
 الهی

[illegible]

[illegible]

بدوختی نوبت بگویند ششم زنده آن بشو خنده بود بعد از آن زنده آن زنده آن ۹۳
 مادر فریاد بر کشید واه ومار از نور اول الهام افکار خرد و خدا ترنج آن کو و کز با وی سخن
 در دوز گرفت جرج یکس ای مادر با این دست با این بخت با این نگاه کن آن ضعیف با لاله
 کرد حجاب از پیش دیده ویر زده اند و زبانی بهشت دیده کنده خنده او اونی بسیار نهاده
 و خزانده آن خود را در دوزخ است جلال بگویند و بر آن علم و سنده به نام از دل مرتفع گشت
 و از جوج و فریاد باز آید و مادر او را نیز با کورک شیر خواره اش فرزند آن و یکم طحق
 کرد از اینده شربت شهادت نوشانند از اینده شربت شهادت نوشانند از اینده شربت شهادت
 در کوهواره لغو مان خدای منکم نمودند عقیقه زیم عبد الصلوات در سلام و شرف و صلوات
 و ستم و کتاب جرج و کورک مشاطه ال فرعون و شیر از اینده شربت شهادت نوشانند
 رواند است از حضرت فرمود علی علیه السلام و سلم از اینده شربت شهادت نوشانند
 شرف از اینده شربت شهادت نوشانند از اینده شربت شهادت نوشانند از اینده شربت شهادت
 از اینده شربت شهادت نوشانند از اینده شربت شهادت نوشانند از اینده شربت شهادت
 از اینده شربت شهادت نوشانند از اینده شربت شهادت نوشانند از اینده شربت شهادت
 از اینده شربت شهادت نوشانند از اینده شربت شهادت نوشانند از اینده شربت شهادت

در دوز

در دوز

[illegible]

حسنی

چنین فرمود که ای پادشاه و حضرت از هر سخنانی که بشنید از این مومنان که فرمودند و ما را گویند ۴۳
منرا بخت خود بخوانید و ما را بختی که در خفا بود و ما را در خفا خودت ساقی اول
انبار بر کار و فرمان روز و در میان سالان بگذرد و بعد از آن بلند و مرتبه و شایسته و در هر یک
معاشرت آن به لغت یک یک است و شعر و اخلاص را به یزید باز آورد و از فرزند زینب را زیاده
نیش بر بار خشت خورشید آن به نیش و این در دست مکن صلح وقت در آن میباید
هر چه ملک فرماید در آن قیام نماز و در هر یک در اوقات سبیل موافقت بجا نرسد
در این باب و الهی است و در هر یک از این اعدا نیست و در کسوت ایشان و میباید گفت از مادر
گویند بزرگوار عالم و حق و تقدیر و تعظیم هر یک از این بزرگان و کافر و کافر و کافر و کافر و کافر و کافر
تقریر و در هر یک و در هر یک از این اعدا و در هر یک از این اعدا و در هر یک از این اعدا و در هر یک از این اعدا
مباذره آبادت نمودن از این اعدا و این عالم برقع مواد و در هر یک و قطع علل و شفقت
مصمم گشته آن حمیده و حقیقت فعال و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک
بسیار از هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک
نیج افندی بر دست و پا بر این اعدا و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک
و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک

[illegible]

۹۵
 چنانچه معنی با منجبت بر کما حق است مکنده ای گفت غنیک بنی کفنه ام غار منظر است
 بلکه جوار در دست معصود است فرشتگان کفنه جلست هوشمند ربک را ایستاد
 اندر افراز جوار او افتد کسی غش بر کز این روشش یاد برور را پیرانه بندد و دست
 از بدو تن بزرگ بر سر او کور دولت آن کرد تا اندک کج زن از زمان و دست
 قانات از جلف شفق مستوره بودند و در بر عصمت شمره به رخ بلبه سخن گفتند
 و حق فاندان بلیغ این اثر اصداد اول چو دوان در آن زن را اندر برین سخن بیدار
 خوانند و آن زن قبول نمیکرد و گوشتش را در انشش کشید تا ماتید که از ضعف از زمین
 خود بر کرد و چون مردان را جو غم دارند و بر دل ناتوان آن بیچاره سست داشت
 حق فاندان گوشت را در میان انشش نمجید در او در ماما و کف یا آقا افعه و لا ابالی
 و بر مایه جوار او را انشش افکنی مباد که در از و غنیا از دهن جن بر بند و در خطر مردوی
 فکری که در شش و ایراد و این صفتو نیز طریقه غوره است و شوی جیغ یکدانی با طفل از آن
 ظهور و بختی آن است و انشش اندر سینه بود و طفل از آن سینه بانش و در فکند زن بیدار
 و دل از حیا نکند و خوار است و اسجد آید و بخت نه باند و از آن طفل ایلم است
 و ای ماما اینی من جوشم که بر و صورت من انشش به چشم بیدار انشش از جیب

رحمت انور سر اورده تعجب انور در سپهر بخت حق تا به بنی عشرت جلال
انور او آب بین از نعل انور جبهانی کاشی استیصال انور ابرار ابرار ابرار
کو در آتش با درو با کسب انور بر آتش بر آتش دره دره و اندران غیس می
اندر افادری مودیر بیس این افروز در آوری انور امداد اقبال امداد
انور امداد و در آتش انور او و دیوان بر آیم خوان که کند آتش شاه نهاد
انور امداد امداد امداد انور بر آتش که صید بهار آتش خدیو و ابرار انور
میکنند انور آتش مودیر بیس بر آتش که صید بهار آتش خدیو و ابرار انور
تا چون نه کان عنوان خدیو را منع مودیر کاشی دریا انور بر آتش که صید بهار
شد لیکن در بن سخن انور دل که کند ابرار خدیو و آتش بر آتش که صید بهار
هر هم بر خاتون رضی الله عنها بود از بنی عشرت جلال انور امداد اقبال امداد
در حق او کشاند و سلام استیصال بلاد و تراکم افواج استیصال بلاد و تراکم
عفت و صلاح و صلاح خاندان خدیو و صلاح استیصال خدیو و صلاح خاندان خدیو و صلاح
را به خدیو در آتش انور امداد اقبال امداد انور امداد اقبال امداد
ان نقطه و ایره عصمت برخواست بیستم خط و مودیر و مودیر و مودیر و مودیر

ان الحور

[illegible]

دیگر خود را سیم و دین و مکر و انچه مال و مکر و کشتن و شمشیر و هر چه آن مال و مکر
چون خدا خواهد و هر چه در دنیا و آخرت و هر چه در دنیا و آخرت و هر چه در دنیا و آخرت
که اندر عیب و جوانی و غش و معقولی و کفر و کشتن و شمشیر و هر چه آن مال و مکر
نقش که هر چه در دنیا و آخرت و هر چه در دنیا و آخرت و هر چه در دنیا و آخرت
نموده در وقت و هر چه در دنیا و آخرت و هر چه در دنیا و آخرت و هر چه در دنیا و آخرت
معدود و در آن ملک و هر چه در دنیا و آخرت و هر چه در دنیا و آخرت و هر چه در دنیا و آخرت
چون جنگ و هر چه در دنیا و آخرت و هر چه در دنیا و آخرت و هر چه در دنیا و آخرت
طعمه سپید و دانه و هر چه در دنیا و آخرت و هر چه در دنیا و آخرت و هر چه در دنیا و آخرت
خرمن و در آن ملک و هر چه در دنیا و آخرت و هر چه در دنیا و آخرت و هر چه در دنیا و آخرت
سال و هر چه در دنیا و آخرت و هر چه در دنیا و آخرت و هر چه در دنیا و آخرت
یکروز و هر چه در دنیا و آخرت و هر چه در دنیا و آخرت و هر چه در دنیا و آخرت
و ایرج و هر چه در دنیا و آخرت و هر چه در دنیا و آخرت و هر چه در دنیا و آخرت
نویسنده و هر چه در دنیا و آخرت و هر چه در دنیا و آخرت و هر چه در دنیا و آخرت
از هر چه در دنیا و آخرت و هر چه در دنیا و آخرت و هر چه در دنیا و آخرت

نویسنده

[illegible]

افتاد گفت اینجای کار آمده گفت **مهر** آمده ام بخوبی که از کفایت
 بیول و بخیرت کنم در دل که **مهر** آمده ام از مادر اخیره دم در بر سر او ای
 عاشقان تا بفکرت **مهر** خیرت ز کار من کرده ام **مهر** سویرا **مهر** خیرت
 از در خیرت تا کنون خیرت ز کار من کرده ام **مهر** سویرا **مهر** خیرت
 تا از اسلام از دست من خیرت ز کار من کرده ام **مهر** سویرا **مهر** خیرت
 توفیق میداد که در از کند در دست سال است از خون ای برستم اکنون بنویس
 تو از جاک میروم خیرت ز کار من کرده ام **مهر** سویرا **مهر** خیرت
 چه حاصل کرده گفت ای **مهر** تو در میان دامن و دست بسیار بودی عباد و خون
 بنزد حاصل که **مهر** تو باری از عباد و دست ز کار من کرده ام **مهر** سویرا **مهر** خیرت
 ای **مهر** فدای خور را قبل و جلالت از برار طبع سال و پیغمبری برستم از بران می برستم
 از استحقاق برستنی در خیرت او را مسلم است زیرا که او است از بران فدای کرد و دانی
 بفرمانت رسد و اگر بخوانی اجابت کند سر کشندگان تبه حیرت را و دلیل دعوت و هدایت
 از رسد مغفور خوان بر نامه مرد و بران **مهر** سویرا **مهر** خیرت
 بیکدم ندیدم که در نور و طفل صبح دل عاصی را از پستان فضل بشیرت و تازش
مهر سویرا **مهر** خیرت

[illegible]

[illegible]

در این محله

[illegible]

رضوانا على الجميع

نوزمیز گشت همچنان بایده قطبان گرفتاریم و در لحظ عقوبت ایشان بر ما عظیم رود
فلسط کوفه خیره شور تر نشود و از این معنی شکره اضطراب دست داده و دیگر نقل نفقت
نماند اجازت فرمایند تا قرار خود بر یکبار از طواف عالم در این نیم و یاد ستوده
در بالینان حرب کنیم و الله تبارک و تعالی را در این حال دعا کرد حضرت موسی علیه السلام
و السلام ایشان را تسبیح و تله و فرمود عیسی ربکم ان یصلک عبدکم و یستغفرکم فی
و چنین بود از موافقت و تصایح و اظهار عجز حضرت علی از القیاد و تسلیم و غوثی
و من بعدش تا یونس خود بران قوم نوح کرد و لاجرم وجود بیایا از حضرت خانی برابا
جل و علای ایشان متوالیه و توارک گشت و چنین بود فخط ال فرعون بود که روی
نمود تا مدت سال آن خط در میان این شمع یافت و بعد از آن طوفانی ظاهر گشت
در اکثر معدوم شد و در بعضی آن طوفان اختلافت جمع کردند طوفان آب بود
تا یلان تا نیمه قول باز اختلافت نمود و حضرت گفتند که با آن صاحب بارید از فرار
ایشان صاحب آنست و قویان آمد تا از سر غرق شود و از آن امر تعجب مضطرب گشتند
نقش باران خندان می بارید و بفرقه باز می ایستاد و مردم با هم فریاد می کردند
نمودار گشتند و آب می بنده و مردم را در قطبان بر پای ایستاده بودند و حال
نمودار گشتند و آب از سر در یکبار گشت و از این واقعه بنو اسرائیل فارغ بودند و خداوند

در این زمان که بنده را در این عالم بخت ۱۵۰
قبضان نمود و چون از این عالم بگذرد و در عالم بر طبقه و کف
از بی موی کنون تمامی معروضه الحقد ام افتاده است و ضلالت مشهور و سلاکت در کان
و از فقه ابر خود در خواه تا ابر عذاب بر دارد قبول کردیم ایمان دارم و نه اسرائیل را با تو
میشیم حضرت رسول علیه الصلوة و السلام دست بر آورده دعا فرمود حق بجانب است
با و در فتنه تا اینها منتشر گردانید و بعد از این تا ثبات از زمین سست کرد و عالم بر دو
شماره فرمود میان کشته این طوفان بماند و بکشد بود و مارا که بد از غمت و غیبت
نبالیم و بسبب آن بوسیله ایمان ابریم پس نقص عهد کرده باز بر سر خود نشاند و از انجمن
گفته بودند غلیظ تر گشت و هر از عصر آن در و صبح از صبح طوفان طوفان طوفان طوفان
و که بنده را بوسیله علیه الصلوة و السلام در این عالم بخت ۱۵۰
علیه الصلوة و السلام از بی موی کنون تمامی معروضه الحقد ام افتاده است و ضلالت مشهور و سلاکت در کان
مارا با جوایز آن بجهت اسرائیل در یکی جمع گردانند و بر آن مارا با بران آن در و کوه کان
مارا با کوه کان و زمان مارا با بران آن تا چون مرکز فزونی در میان بجهت اسرائیل
و خطایق امتیاز ننوانند که در جانب او ما بمانند از این ناهلاک کردیم و چنان گردانند چون
مرکز بران آن گشت تا همیشه از هر مردی در آن جانب آن

بیکاری که گفته ام جز در نفسیه کرده اند و گویند که کرمان از این است که در اختیار نانو غیره ساخته
نابود کرده اند و گفته اند که این نفسیه بوده اند و گویند که هیچ کس پیش از این نشان نداشت بعدی
که اعضا بدن در اختیار و استعاره و این در اخبار این را در خود گرفته و فرار و صبر از دل
این بر داشت و گویند بر تیره رسید و تمام جبهه های سر در این و در این
و فرشتگان و اوفانی و طعام و شراب این از انس و جنس و حیوانات و دریا و بیابان و عطر و گلزاران
مشکلات و غیره و این از مجموع این طبایع و مخلوقات و مخلوقات و در این از این
مستوفی از هیچ و اگر سلف و از اهل کرب و بلا در این طعام می نیاورد و در این طعام
خود از طعام را بر تحمل یافته از نیز بلکه نیز شک اند و باز استخوان و گوشت و پوست و عظمه و
آرد و نذیرت موسی و عصاره و روحی که باور شود از این گوشت و پوست و عظمه و
ظلمات بعد خود و نماندند و چنین کافر می بودند از کافه و باقی عاقبت نماندند و خفت
موسس علیه الصلوة و السلام از این است که این نموده گفتند ای موسی که ما را
این همه زمان فرمایند تا این نماند و در این اکنون از امر تو این همه زمان بماند
بگویند همان اگر هم سوخته بخت و خون که بر کز تو ایمان نیاوریم چون کسی و بی ایمان
نماند که خطاب اهل ای موسی بر لب دریا می نماند و عصاره و روحی که بر لب دریا می نماند

[illegible]

اشارت

این است که فرموده است که اگر کسی را از جهت بیخود و یا بیهوشی برخواست و بر او سیلی
درآمد و بیهوش ماند و از جهت بازگشتن بیدار نگردد و بیهوش بماند و بیهوش بماند
بودند و چون بیدار شود و بیدار شود و بیدار شود و بیدار شود و بیدار شود و بیدار شود
بر این خون که از این جا که از یک طرف اسرائیلی آب صاف می کشید و بیهوش خون ناب
می کشید تا فرموده و او در این وقت که در این قطبان در آب خود شستار کرده بودند خون
مطلوبه گشتی آب خود را باقی می ماند و این آب بیهوش قطبان به پیش فرمود و از این جهت
شکایت کردند گفت این نیز از سحرهای موسی است و در هر طلب کرد که از سحرهای موسی
و دیگر از قطبان در آب و این در مجلس ایشان نهادند و تیره قطبان بودند خون نده بود
و این نیز از اسرائیلی بود آب اسرائیلی اگر آب است بیدی آب خود شستار بود و اگر قطبی داشت می
خون ناب بود و تیره از این قطبان از شش شستار شده بود و تیره از اسرائیلی
استغاثه نمودند و از آب خاص خود از آب در چشم از سحر آب از برای برادران خود که در حال
آب خون شد گفت مقدار آب در آن خود کن و از آن خود در میان من و برادران
اسرائیلی آب بود چون در میان قطبیر رسید خون شد و تیره از سحر آب از برای برادران
استغاثه شد و از آب خاص خود از آب در چشم از سحر آب از برای برادران خود که در حال

شکرت کرد و البته اینچنان استقامت در راه پروردگار عبادت نمود و بار حق تعالی
بلاست و شرف گردید و باز چون عاقبت از برده غیب چنان نمود و نشان باز بقیض عهد گردید
لایکس مخالفت پوشید و در کفر و باطل میگویند تا وقت هلاک ایشان در راه کفر
اخبار از هر که میآید که در راه کفر و باطل میگویند تا وقت هلاک ایشان در راه کفر
عبد الصلوة و السلام از ایشان است که در راه کفر و باطل میگویند تا وقت هلاک ایشان
تسویه بین مذهب و مذهب در کتاب است که در راه کفر و باطل میگویند تا وقت هلاک ایشان
ما اتفاق افتاد اول آن شهر ایام در راه کفر و باطل میگویند تا وقت هلاک ایشان
حضرت موسی علیه الصلوة و السلام قیام شبان را در راه کفر و باطل میگویند تا وقت هلاک ایشان
در راه کفر و باطل میگویند تا وقت هلاک ایشان در راه کفر و باطل میگویند تا وقت هلاک ایشان
عازم شد علیه حضرت را در راه کفر و باطل میگویند تا وقت هلاک ایشان در راه کفر و باطل میگویند تا وقت هلاک ایشان
تکلیف الهیه پروردگار را به ایشان را در راه کفر و باطل میگویند تا وقت هلاک ایشان در راه کفر و باطل میگویند تا وقت هلاک ایشان
بدر قیام ایشان در راه کفر و باطل میگویند تا وقت هلاک ایشان در راه کفر و باطل میگویند تا وقت هلاک ایشان
و جنس قبطیان داشتند و در راه کفر و باطل میگویند تا وقت هلاک ایشان در راه کفر و باطل میگویند تا وقت هلاک ایشان
حضرت موسی علیه الصلوة و السلام و عاف و در راه کفر و باطل میگویند تا وقت هلاک ایشان در راه کفر و باطل میگویند تا وقت هلاک ایشان
اکل و در راه کفر و باطل میگویند تا وقت هلاک ایشان در راه کفر و باطل میگویند تا وقت هلاک ایشان

سبحانه و تعالیٰ نعمتهای این نواب بر سر این بخت بدشان از زانی وارد همه مشایخ نمایند
حضرت موسی علیه الصلاه و السلام دعا فرمود و گفت ای حاجت بخوان که گشت اما سگولان
اینچنان رگوشه در غنا و اصرار نموده گفتند تا چند از آیات و علامات بمانانی بجهت
ما را از دین و هر کتب آن شده ایم بگردانی بدانکه اگر مثل این آیات رحمت اظهر نماید
بشرایمان نخواهیم آورد و بنیوت تو تصدیق نخواهیم کرد و چنین گوید از فرعون که از نبوت این
مرد غرمت میخورد موسی علیه الصلاه و السلام بگوید اما محال مصلحتی بمانان یعنی
از آن آید که مانع کرده میگویند و میگردان بگویند بعد از آن گفت تا بگویند
مملوکا بعد از آن گشت تا فرعون بسخن آن ملعون از طریق مستقیم اخراج نمود و بعد
هلاک بیل کرده به روی ابر کشت سوخت البیان خود یکدیگر را
اندر دین قالی و بر دین کسب است تقدیر ما را و جلد اصباحتی آورده اند از چون دین بر سر
عقبه الصلاه و السلام بالا گرفت و جمعی نیز با و انحال آوردند فرعون گفت ای موسی کار نیست
و منزه میگردانیم اما همان روز در حال خوار موسی و جمل و علامت اطلاق باجم و با او جنگ کنیم چه جودی
در مستحق عید و بیت بیکر بغیر خود که در علم نمیدانم و چنان گمان بر موسی از جمله دروغ و کذب
و خدا ای دیگر بغیر از من ایشان بیکدیگر اندازد و هرگز تا من را کشتن و سوختن مانع بمانان یعنی را
باین خطاب شخص داد و بمانان این فی صرحا یعنی ابلغ الله سبب است و سبب است خاطبه الی الله
موسی و انی لا اظنه کاذبا پس بمانان را بغیر نمود تا از این احوال و لایات کشادگان مایه جمع گردانید

و اینست از حدیثی که در کتب معتبره آمده است که فرعون گفت ای موسی من را بگو که تو را چه میگوید که مرا از دین و مال من بگردانی

در علم نباتی و هندس مرکب اصابت در میدان در است میدانند و تقیر بر ارکان و متناظر افلاک
 از لوح نیز میخوانند و جمیع کواکب را آورده اند و بجهت هزار هندس و مستقیم چون آلات
 خود بکشد و در کان بعضی صبح هر چند بقی نیز چهار رتق اصطلاح نمود و در چون قول خود از
 بروج با لوح فرو کند و شش بنده او را شهاب است و شهاب است و در این برین برین
 سیاحت است و کونیای ایشان در ترتیب اصلاح و در دایره جزا و اثر را مبادرت نمود و درین
 بار در شهاب است و بکار باز داشتند و اعداد و علامت و دیگر احوال را در و بخار آن و کار کردن
 از تحت و خارج و در ترتیب مصالح بعضی نمودند تا گویند مدت هفت سال متصل بعد از آن
 که شک در آفتاب تا آن قدر را بنویسند از وقت خلق آسمان تا این زمان چنان بکار
 علی ارکان و در روزی بنیاد بنیادی بود و بان رفعت و استعلا ارتفاع نداده بودند
 تا گویند چنانست بنده ساخته بودند که چون آفتاب از شرق طلوع کردی سایه آن گوشه
 در غرب افتاد و چون افول نمودی سایه با مشرق میروی و بعضی از نواری آورده است
 و در حجه علی المراد بر آن ضرب نموده ارتفاع یافته بود و در آن کمال و نیم بایست که رنده
 از حقیقت با لوح آن رسیدی و چون شمار صرح تمام شد و غروب بر بلاد و قصر برآمد و شیر بکشد
 اسکان انداختند حضرت عزت جل و علا فرشته را فرمود تا آن شیر را بخون او و در کور خون
 افکند و آن ملعون خیر نباشد و گفت خدا بر من رسیده را بقتل رسانیدیم و گفت
 که کفر نبوی

در علم نباتی و هندس مرکب اصابت در میدان در است میدانند و تقیر بر ارکان و متناظر افلاک
 از لوح نیز میخوانند و جمیع کواکب را آورده اند و بجهت هزار هندس و مستقیم چون آلات
 خود بکشد و در کان بعضی صبح هر چند بقی نیز چهار رتق اصطلاح نمود و در چون قول خود از
 بروج با لوح فرو کند و شش بنده او را شهاب است و شهاب است و در این برین برین
 سیاحت است و کونیای ایشان در ترتیب اصلاح و در دایره جزا و اثر را مبادرت نمود و درین
 بار در شهاب است و بکار باز داشتند و اعداد و علامت و دیگر احوال را در و بخار آن و کار کردن
 از تحت و خارج و در ترتیب مصالح بعضی نمودند تا گویند مدت هفت سال متصل بعد از آن
 که شک در آفتاب تا آن قدر را بنویسند از وقت خلق آسمان تا این زمان چنان بکار
 علی ارکان و در روزی بنیاد بنیادی بود و بان رفعت و استعلا ارتفاع نداده بودند
 تا گویند چنانست بنده ساخته بودند که چون آفتاب از شرق طلوع کردی سایه آن گوشه
 در غرب افتاد و چون افول نمودی سایه با مشرق میروی و بعضی از نواری آورده است
 و در حجه علی المراد بر آن ضرب نموده ارتفاع یافته بود و در آن کمال و نیم بایست که رنده
 از حقیقت با لوح آن رسیدی و چون شمار صرح تمام شد و غروب بر بلاد و قصر برآمد و شیر بکشد
 اسکان انداختند حضرت عزت جل و علا فرشته را فرمود تا آن شیر را بخون او و در کور خون
 افکند و آن ملعون خیر نباشد و گفت خدا بر من رسیده را بقتل رسانیدیم و گفت
 که کفر نبوی

[illegible]

بسیار جهان نشسته رقیبه معانی علقایی خشن بند بر قاصد قربت باوی بدو زشت قیضه
 دل نیکبخت نیکو دل گزیند اورت حاصل خور سید اوج علی کن که کفر خون ریخت
 عم که ز عالم ربوبیت اطلال پدید آید طبع اطلع الی الله مرسته این در شک حضرت جلالت احد
 حضرت جل و علان از لطافت بدو بیت و عواطف الوهیت حضرت محمدت غر اسیم و
 که بر روی الفکرم افلا شمع و در حرم بنابر عین انوار صلابت و جهالت بود لاجرم
 سبیل و موجب اضلال و گم گشت و چون این بنابر این العی لم یس جل و جلالت منی بر علم
 و معرفت و طریق هدایت و وسیع فلاح و مریب بحاجت اند که سیر لطمه انانیت و الا فاق
 و فی الفهم می نبیند لطمه الحق اما ای درویش واقف خود باشی که این قصر
 وجود و کفار خانه عمر را ثباتی و بقای نیست سخن خشت فقر حیات و کفار خانه و عمر
 ولی چه بود که رکش خواب خواهد کرد خیا نگر چرا نیک علیه الصلاه و السلام بگویند باقی قصر
 در خون زاده هم کوفته منقسم به ششم کرده اند یعنی غزائیل علیه الصلاه و السلام نیز قصر
 وجود را بیال اجل و مطلع اجل از بای در خواهد آورد و منقسم به ششم خواهد کرد و اند
 تن را به شش و این محدود و رساله و جان را به شش گاه الا اوج جنود خسته و دل در
 وصال و استخوانی مشابده محال خواهد افتاد ملک بود نابود تو میگذرد آب جوشند
 که ز دریا نگران آید و یاد در یابند البحر بحر علی ما کان فی قديم ان الاحداث امواج

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

لا تحببک اشکال تشکله عمن متشکل فیها و علی سلسله تین و نفس زینده استند
چون نند منرا کم ان فیصل بر شمار تا بران خود ابروین کند قطره ناز و ان به ان سبیل سبیل و او
و او حیث الی موسی ان ابروهای سبیل انکم متشکل تا فلان اخبار و حکایات زیاده و احوال
در کورنشا خویش چنین تو در موده اند و طاقتش ان طاق کن و ماهه اعتبارش ان بحاق
اقرار اوده نزد حضرت موسی علیه السلام که منرا انانی است بر خدایت اسلام اعلام می یابد
و نمایان حضرت نبوه شاد زیادت میبوند این لیکن است عاقلانه در زیادت میکند زیادت
بر معهود تکلیفاتش و بارها از ارام میباید و پیش از ظهور مقدم میباید شما با ذیت این نعم
تسلایم و بیکار این میبندیم و بیکار بیکار است ابا و اجداد و جوار و بطور و نعمت
نیزت شما خدای اید اینم در و خلاص خود را در ان تصور میکنیم و اکنون از ناخفته دولت
بعثت شما منزه گشت همچنان با نیدی خطبان بیکار و در خطه عفویت الی ان بر اعظم
و دولت تسلط کفوه خوه قوی تر شود و از این معنی غیر اضطراب دست داده و دیگر کل
مشقت نماده با اجازت فرمای تا فرار کرده بیک طرخی از اطراف عالم روی آریم
و یاد استودی ده را باغبان حرب کنیم و الا نه بهر دیگر اینم است اسباب است کرد حضرت موسی
علیه السلام در دول ان رفتار انرا بحباب خود اندی جل و علامه و فضل و لطیف
جل و علامه و در و مندان رسیده بهر سبب علیه السلام و جوی و شاد از موسی و

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible][illegible]

۱۰۹
 خمول مخزن کردند جهان بود و یکدیگر بر کون برادر و سپاه سپاه چندی مغیران
 سدهای را به کفر و فساد و فحشاء و زنا و فساد خمول سرور و شکوه کشیده
 بودند و یکدیگر قراعتی با سیر است آراشیده بود اسرائیل باین فرصت غنیمت نموده اهل
 و عیال متعلقان بخواه دل نمودن نهال و نهال روی بجانب دربار روان گشتند و چون
 از آنجا چینی الشمس کوئید رسیدند موسی علیه الصلوة و السلام فرمود تا عرض کنند که در نزد
 ایشان اقوال مختلف است آنچه اقول بصدقت است و بکمال یادید که در میان
 ایشان بران اتفاق است که در میان بنی اسرائیل در شمار در بنیادند از آن فرود در شمار
 بنودند و باید از عرض لطیفات چشم حضرت موسی بآردن علیهما الصلوة و السلام را مقدمه
 شکر ساقه سینه و میره را بر سروران اسباب یهود اولاد و سینه و در سجده بنویسند و اعظم
 الصلوة و السلام الشراف سبط یوسف بنیامین علیهما الصلوة و السلام در قلب بگویی
 داد و وجود رخاوه اودان نزد این صورت بقول اشهر در شب یکشنبه نهم ماه محرم و در خود
 بعضی از اهل کتاب گویند که در وقت موسی علیه الصلوة و السلام از مصر گریخته بودند و بنویسند
 میان بود و یهود روز عید آن سال را عید الفطر گویند بسبب اینکه بنوا اشدیان
 در وقت خروج از مصر حال آنکه ایشان را در حین راه در حین راه در حین راه در حین راه در حین راه
 در حین راه در حین راه در حین راه در حین راه در حین راه در حین راه در حین راه در حین راه

[illegible]

[illegible]

اگر چه با من مصلحت از این نیست که از این راه از این طریق

[illegible]

مکان کل فوق کاظم و العظیم و در حدیث آمده است حضرت رسول فرمود صلوات الله علیه
 هر شری را خبر کنید بکلماتی از کلام الرحمن علیه الصلوة والسلام در چنین موردی در میان کلمات
 مکرمه موده تا بهر کت آن کلمات در بار بار می در بشکافند و بینی اسرائیل را با دلی بیدار کنند
 بآوردن کفند بنمای رسول الله حضرت علیه الصلوة والسلام آید دعا خوانند اللهم صل علی محمد و آلک
 المستفی و کب المستفی و انت المستفی و لا حول و لا قوة الا بالله العلی
 و سبغ و عکاده حضرت زکات باه صلوات الله علیه بر کتب این در روز بدر کفایت
 یافت بعد از آنکه این دعا خواند و خیار در یازد در یازده و از ده کوب بر عدد اسبابی
 اسرائیل شکاف و اجزای آن از مواضع خود برخاست بر مثال دوازده طاق
 در میان هوا بایستاد و نسیم لطف در حرکت آید و اقیاب عیانیت بر قدره تافته
 همان زبان جان خشکند اگر دوازده در یازده در سبیل در کوبه در یازده دعا
 تا یک یک آید بر حیدر علیه الصلوة والسلام بر فیه احوال به اسباب انوار داد
 اضطرار این خوار نمی یافت تا جی کج من عارت کرده گفت اللهم اعنی علی اقلهم
 التسه طار و باز عیون من فرما چون انوار کرد کوهها و آب انوار
 معلق الی سواده بود مشکک شد چنانکه در دوازده فرقه در چنین موردی بکار آید
 و از از هم می شنیدند و علیه الصلوة والسلام بر ساعل خیدان توقف کرد و سبغ

445.

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١

بنی اسرائیل در قعر خود را انداخته و بعد از آن بر لایق خبر بران کجایم علیها الصلاه و السلام
او نیز از آن شد تا از آب چهار است بخوبی به بنی اسرائیل میان سالم و غلام بیرون
آمدند و از آن بر نیل بطل کجاء رسیدند و چون فرعون بدانجا رسید و در میان آن
مشاهده کرد از غایت این رخوتش بگریزد و در قدرت باد شده قدر علیهم السلام
و معجزه موسی علیه السلام و الهی علیه السلام میفرستد از عین کجایم و فکر کند که
سایک میزد و در کجاء انداخته مرا حجت مصر کرد و کجاء غمیت مناجات مناجات
و اسلام میزد و در کجاء مرا حجت و قیض مناجات با مان تراقت من و در کجاء
داشتن آن ملعون بدست فرعون از آن نبی باز داشته گفت بدت چهار مرتبه است
هر بر عالمیان خداوندی و بادشایر کرد و در کجاء او بیت مرا فرزند کرده
اکون شرم نه از این موسی و بنو اسرائیل از این کجاء دی بگذرند و حق خود را باز آید
و ایشان جان سلامت بیرون برون و تو من و در کجاء و عاز باز بلکه این از آب
تو بدین آب شده است و از کجاء تو میبینی کجاست کجاست کجاست کجاست
را بستم و در مقام خود از ایشان بستم و در کجاء بکلمات من و فرعون بدست
و نه بکلمات آن بد فعال فریفته شده از جاده صواب اخلاف و در کجاء و در کجاء
و چون از کجاء موسی علیه السلام از آب بیرون افتد و معجزه کجاء و در کجاء

١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١
 ٤٧٢
 ٤٧٣
 ٤٧٤
 ٤٧٥
 ٤٧٦
 ٤٧٧
 ٤٧٨
 ٤٧٩
 ٤٨٠
 ٤٨١
 ٤٨٢
 ٤٨٣
 ٤٨٤
 ٤٨٥
 ٤٨٦
 ٤٨٧
 ٤٨٨
 ٤٨٩
 ٤٩٠
 ٤٩١
 ٤٩٢
 ٤٩٣
 ٤٩٤
 ٤٩٥
 ٤٩٦
 ٤٩٧
 ٤٩٨
 ٤٩٩
 ٥٠٠
 ٥٠١
 ٥٠٢
 ٥٠٣
 ٥٠٤
 ٥٠٥
 ٥٠٦
 ٥٠٧
 ٥٠٨
 ٥٠٩
 ٥١٠
 ٥١١
 ٥١٢
 ٥١٣
 ٥١٤
 ٥١٥
 ٥١٦
 ٥١٧
 ٥١٨
 ٥١٩
 ٥٢٠
 ٥٢١

[illegible][illegible]

مراد از اعدان حال دیدند و معلوم شد که با دشمن بود و بخت خفته و بیک گزند از آن نجات برد
و آنرا اولی آن بود که جمیع از اکابر بنی اسرائیل و انحراف کسان و صیحت حضرت یوسف
صدیق را علیه الصلوة و السلام بآبای ایشان منتقص فرموده بود و خود حضرت کلیم علیه
الصلوة و السلام گردانیدند و وصیت آن بود که از خروج بنی اسرائیل باز مقرر داده بود
ایستاد و از افرایم حساب وصیت فرموده و صندوق جسد مبارکش را با خود همراه پسر خود
جود و نجات ابا و اجداد بزرگوارش مدفون سازند و در حسین سرور کلیم علیه الصلوة و السلام
خود وصیت آنحضرت را ای ای امانتبار طول مدت کسی در قرن آنحضرت و قیومند است
در گذارم محلی از موانع و در شب بعد از استغفار تمام و عدم اطلاع بر مراسم سوگند علیه
الصلوة و السلام و حتی بعد از میان قوم نداننده که از آنکه توان اطلاع به کتب و کتب و دیگر
ندانند آنند البسج و در دنیا بعد حضرت مولی علیه الصلوة و السلام در میان قوم بزرگوارند و خود
بسیار کسی مدفن یوسف صدیق علیه الصلوة و السلام ندانند باید که کتبش مراد است و باید
بر که را بر معنی اطلاع ندانند این نیز بیکو کسی و در دنیا بگویند و خود ندانند بسماع این ندا
خود گفتند و از دور برای کسی سالی فرستادند که سماع مستعجل نزد اید علیه الصلوة و السلام
حال آنکه در میان بنی اسرائیل محلی را بجز و بر بر فرستادند آنحضرت اطلاع خود و قیوم کلیم
و السلام آن حضرت صدیق از آن صنف و تحقیق فرمود و خود گفت مرا نزد شما حاجت است از مقود

۱۰۹
ابو ذر غفاری در روزی که از مدینه بیرون می‌رفت و به سوی کوفه می‌رفت

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

فروست چنان آب از در بر دار تا صدوقی بویست بیرون آید اینجاست بیست و یکمین عالم می
گوید بنده خود عشق و محبت الیه جل و علا در دایره سینه در شکم گمان است و اما عند الفکر
و بهیم اما آب وجود تو می باشد و در موی از حق تعالی در حیات که کتاب از روی
حق برداشته صدوقی مانند بر آید از سنگ مرمر حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام درونی
سعد اینها تو نیز از حق تعالی در خواست حاجت آب و خاک شربت از از جیستی تو در در دنیا
صدوقی بدید آید تا با بویست نام او دل و دیدار و در روی حاصل و لکن و معنی قلب
عبد المومنین است تا طریقه نیز در حق و حکم دل مانند نان تماشایی تو مانند دل مانند
نیز آید و من موعیان می روند که هیچ نشانی جوی نماند دل مانند در در جهان خانه که در حیات
از دور و از نو از دور عاقبت نه عشق بخود و از دوری دوری عقل را بیکانه کرد و عاقبت
خداوند افساده بودم در خاک خداوند را در دانه کرد و عاقبت نترسفت که در عالم را خراب
خداوند را در دانه کرد و عاقبت آید و گفت که آن شب نیز آید ایلیان از مصر بیرون آید و
سیر بار راه کم که در بار می کشند بید نوبت خطاب شدند از کعبه در میان و شمعان
حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام حیدر آن نذر بشیر لاجرم در طلب موسی علیه الصلوٰه
آن هم میبایست کرد تا در از آن در یابید و در و میر قد الله اجداد نیز که از این سر
فرار گرفت شکسته ای در دلی اینهم از برای چه بود ما دوست ما و دشمن در یکی تا بماند
بالی مر بنده موسی را در دوش با کافران نگذارند و عجب

[illegible]

[illegible]

قوله يا ايها النبي

و افقہ بریک

تمیزات

[illegible]

[Faint handwritten Persian script, likely bleed-through from the reverse side.]

بود و گفت ایستاد و گفت پس سر خود برداشت و نزد او افتاد که

نشسته بر کنده و در تپیل آمد و لنگه و سینه با و بر همراه هم دیدند از او با و نیز بر سر و خاکی و خواه
روم است چو میان یافته و بعین بر ساحل رود و به خیمه و کلبه فرامیدن از خانه گاه نشان از کتب از کشیدی
اب از جویان باز ایستاد و چون کمال نمود در نیز چو میان در آمدی و گفت ای قباد و فرمان برادر
آب بجای بدان و ملازمان خود جلوه میداد و هر گاه آب خطاب که در غار رخ فلان من
سبادت نمائی فی الحال آب بن جانب چون بر سورت نشاند و از کشیدی و اگر از غار و غیره که رخ
در ویر لصد ترا حیدر قطره بجانب درین شسته کشیدی و در آن روز خنجر آب بجو بیار قطبیان
و زارح مصریان چهار کشت به نمون شسته کشیدی و او را بسجود بجای آورد و نزد و غار از اجتهام
و تعظیم و بیخیل از حد و کثرت و چون فرعون در دست خدایس آورد حق تعالی جبرئیل علیه
الصلوة و السلام بصورت و چهره خود در فرشتا و نمایان بر سر راه و در شسته خیمه فون ناصحان
و لیس نزد و بر رسید جبرئیل بر خواسته بسجود و نشان مرکب بر گرفت و گفت ای ملک مرا از تو سوال
اینچو اعم حواس من بر استیاج را نماز فرعون گفت سوال خود بنویز گفت برانده ایستاد او را از زمین
بر برد و در کمان دیگر را بر سر سهره در قیفا اقتدار و در آورده ام و همه را با ما میست
فرمان و در دلالت کرده ام تا هر که را خواهد بخزند و هر که را خواهد چو از اند و هر که خواهد
هر که خواهد که است نماید و خزان و دغابن خود را بنصرف او باز کند ایستاد ام با وجود آنکه او را

و در کتب از کشیدی و اگر از غار و غیره که رخ
در ویر لصد ترا حیدر قطره بجانب درین شسته کشیدی و در آن روز خنجر آب بجو بیار قطبیان
و زارح مصریان چهار کشت به نمون شسته کشیدی و او را بسجود بجای آورد و نزد و غار از اجتهام
و تعظیم و بیخیل از حد و کثرت و چون فرعون در دست خدایس آورد حق تعالی جبرئیل علیه
الصلوة و السلام بصورت و چهره خود در فرشتا و نمایان بر سر راه و در شسته خیمه فون ناصحان
و لیس نزد و بر رسید جبرئیل بر خواسته بسجود و نشان مرکب بر گرفت و گفت ای ملک مرا از تو سوال
اینچو اعم حواس من بر استیاج را نماز فرعون گفت سوال خود بنویز گفت برانده ایستاد او را از زمین
بر برد و در کمان دیگر را بر سر سهره در قیفا اقتدار و در آورده ام و همه را با ما میست
فرمان و در دلالت کرده ام تا هر که را خواهد بخزند و هر که را خواهد چو از اند و هر که خواهد
هر که خواهد که است نماید و خزان و دغابن خود را بنصرف او باز کند ایستاد ام با وجود آنکه او را

[illegible]

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

卷之二

لطیف

برای خبر

برخیزد از خواب

تاریخ

منه

وہاں سے

206

Winkler

254

24/4/20

050

099102

2000

卷之四

19/48



بر آنکه خود را با این عمل رساند و چون در این باب از ملائکه بسیار است
بیشمار بود و اسرائیل بر سر قطبان ناخته را غنیمت گرفتند و هر چه موسی علیه الصلوة
فرمود از انبیا کرده گفتند و در حق ناسر اسرائیل جوابت میخاند و دید آنچه علیه الخوف
گفته اند قضاوت کند الشفاعت موسی علیه الصلوة و سلام نکرد و از آن فعل منع گشتند
و از آن سخن ناسر اسرائیل بپیشان دست یافت و چنانکه در حق
خدا چنانکه در این باب گفت از حضرت موسی علیه الصلوة و سلام در روز دوم از کتار
جبران بود و منع بفرمودن کرده و در این باب و چهار بار توبه بار میفرستاد و این توبه داده
چون بدان شکست که در کات قطبان و القوف نموده آنچه از خزان و اموال ایشان
گرفته بود و احکام نقل داشت حضرت موسی علیه الصلوة و سلام فرستادند و این چنین
و در این باب و اطلاق ایشان ضبط کرده بعضی از ایشان را خوار ساختند و در این باب
و بعضی را از قطبین بگرفت و بعضی را از جانب بخت کردند و باین گشتند و بعد از آن
و در حصول این باب و اسرائیل از ساحل دریای زخاکه دور راه آوردند و در روز چهارم
در هوا پدیدانند و در این قوم سایه برانداخت و آب غنیمت را در مقدس ایشان
پدید آمد تا بوقت طاعت آن قطع نمازل و مقادیر میکنند و چنانکه از کتار دریا
قطع کردند و بجزر رسیدند و از امیرین گشتند و آب تلخ داشت و بنوا اسرائیل از توبه
علیه الصلوة و سلام انعام نموده تا و عا کتار آب ان شیرین شود و این حضرت نامیده
بل و ملا

تا این که از کتار دریا دور شدند و در این باب و اسرائیل از ساحل دریای زخاکه دور راه آوردند و در روز چهارم در هوا پدیدانند و در این قوم سایه برانداخت و آب غنیمت را در مقدس ایشان پدید آمد تا بوقت طاعت آن قطع نمازل و مقادیر میکنند و چنانکه از کتار دریا قطع کردند و بجزر رسیدند و از امیرین گشتند و آب تلخ داشت و بنوا اسرائیل از توبه علیه الصلوة و سلام انعام نموده تا و عا کتار آب ان شیرین شود و این حضرت نامیده

[illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the manuscript's content, written in a cursive style.

[illegible]

واما انما

و اما این باطنی ج بود و موسی علیه الصلوة و السلام با بنی اسرائیل گفت مرا غم است ^{۱۱۷}
 سراسیمه و مدت قیامت تو قیامت را بدید و غمناک تر نیاید برتر پسین حرکت نموده در آن منزل
 رخت آفتاب اندازید و بعبادت حضرت جلال و علا استغفار تا نیت نماز مانع از آن جهت
 نبایم و امید داریم اگر بر سر سجده نماز استغفار از ربیعتی مجدد در آن وقت فرماید انکار حرکت
 علیه الصلوة و السلام که در آن را اصفی و جویسته بعبادت این نور بوده و پس از آن حق تعالی
 تعیین فرموده بود بر ایشان قرار داد و نموده و بطور سینه شد و موسی علیه الصلوة و السلام از قوم
 مغایرت نمود و در صورتی که گفت اول در آن بعد بود و یکجا که از الطاعت کثافت یافته
 بهیام نثار و قیام لیل و موافقت شایسته و در آن مبارک نمود و چنانکه در آن مدت کتب و احادیث
 و خواب برود و در میان اینها بایست مضطرب الحال میبود و علیه السلام علیه الصلوة و السلام
 بصفات مختلفه و با اشکال و صور متشابهه و بختی که از معانی آن حال مرور اینها بود
 و تفسیر میکرد در آن مدت که بفرموده بفرموده بفرموده و در آن وقت که در آن
 موسی علیه الصلوة و السلام بفرموده از آن خلق در آن که بفرموده بفرموده بفرموده بود
 خیرات قدس خداوند بر حسن نسبت میآورد از آن فرموده بفرموده بفرموده بفرموده
 ده روز و یک سال از روزی که قرآن بان داشت و در آن وقت که بفرموده بفرموده بفرموده
 بهیست فتم میفات از این یعنی بفرموده و موسی علیه الصلوة و السلام با بنی اسرائیل گفت
 بفرموده بفرموده بفرموده بفرموده بفرموده بفرموده بفرموده بفرموده بفرموده

این کتاب در بیان احوال و معانی و بایست که در آن وقت که بفرموده بفرموده بفرموده بفرموده

[illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

یافت و موسی علیه الصلوٰۃ و السلام بقوم حق شده او را بقبول دارند و مستحقند لاجرم
 نذر این را بابت خیرین عفو و نفاذ از این لغت نموده باین گونه برود و عیال از آنها دارند
 بحال حیات خود نموده صورت واقعه خوف فقر و کسوف و ذلیل عیشت او از کثرت تهمت برکش
 و در این دینی دیگر است که این عفو و نفاذ بعد از عفو قوم کوس را بجهت شفاعت و شفاعت
 همراه موسی شده علیه الصلوٰۃ و السلام بطور بارفتند و در این بابت با حضرت محمد علیه السلام
 که همراه نبوده است از حد و جان ایم در سر از نور خان بر قول بنا رفته اند و الله کو اعلم
 بذا که با هر سر خطی نفی و از نگران بین اسرائیل بود از قوم سام و کونیه از اهل
 امان بود و در این که از ایل جبرم بود و صفت از کریم است تمام و در اینجا بود و در
 عباسی گوید از سر نه شایع است نام و در موسی علیه الصلوٰۃ و السلام در این شافق بر این ظاهر و در این نمود
 و باطن کا و در است بود و از همه غریبه است در این فرعون اولاد و بین اسرائیل و بقبول دارند
 بحال انکس در این موسی علیه الصلوٰۃ و السلام بقبول رسد در آن و لا عذر بر او و در خاص
 بر او اند از میان قوم بیرون رفت و در کوه نجار در این وضع محل از دستان کودکان
 را و در این خاک کرد است باز نشانی حق جبرل علیه السلام بر موسی علیه الصلوٰۃ و السلام نموده است و با
 در است و از یک انگشت بجهت او که بیرون می آورد و از این مقام و بر عسل و با این نوع است
 او را بزرگ کرده اند و اخوان را با هم در این خیرگان و لا نشی و فرود آید و بکنند و بکنند
 و این موسی علیه الصلوٰۃ و السلام فرعون بود موسی پیش فرعون و فرعون و این با هر

جبرئیل بود علیه الصلوٰه و السلام و جبرئیل از اهل بیت و سایر از اهل بیت و در آنجا
حق نگذاشته و بی نیاز و در آنجا دانسته و با سعادت سجده و شکر از کعبه و بی نیاز
شقی و رقیه و گویند که سبب معرفت سایر جبرئیل را علیه الصلوٰه و السلام در خود و با
و قیقه خاک از آنرا که در رفتن از آن بوده و در خود را با خجسته نمی کرده بود
و کیفیت احوال و بر معصوم کرده و بعضی میگویند سبب معرفت و از آن بوده که جبرئیل
علیه الصلوٰه و السلام موسوم بخبر دم است و ملقب بفرس الحیات و در خود و با
قدم بر زمین می نهاده و آن زمین سبز و حرم مکنه و کل در باغین میسند با خود
اندیشند که در وقت از آن قدم بر زمین میسند و در آنجا میسند و با
در آنجا نگاه داشت تا آن وقت که بنوا اسرائیل از آب حیران آمدند و آن قوم عاقل
را بعبادت اخصام مشغول و معذور از موسی علیه الصلوٰه و السلام است و عادت نموده گفتند
اجل لنا الحاکم الحاکم الحاکم و ملاحت انسان در آنجا یعنی آن که دل نباده
و در وقت نگاه میداشت تا آن وقت که بنوا اسرائیل بخشن غنایم قطبان ماعز کشیدند و
و تفره در آن میانه زدند سایر نیز ناماد و علیه الصلوٰه و السلام گفت ما بنی اسرائیل
ناماد و علیه الصلوٰه و السلام نیز غم آنکه فکر سایر بر حیز از غنایم گرفته است از اخواص
اجازت فرمود سایر بر آن قیقه خاک و در آن زردا که انداخته است بر گفته کن عجله

جس اہم فن

[illegible]

۱۲۰
 حیدر علی جبار خانی الحاکم این زرا که داشته بصورت کوسا به ندامت سلطان در درون
 و در بانک کوسا به اخلاص نهاده و در آتش است که از درون کوسا به باطن کلام میگوید که
 آثار بیکم عهدی و بر دایره کشته خدای تعالی اقتدار سازش کوسا را بر صفت
 زرا که در دشت خود است و جوار بر بیاض است چنانکه آن است عاقل بود و آن خاک
 در درون آن کوسا در دشت بانک کوسا در این زرا دلالت کرد تا بر دایره اصح از او
 سبط بن اسرائیل به سبط و یحیی کوسا به است شدند و دو سبط و نیم دیگر اسلام باقی
 با نذر و بر دایره اصح آن قوم سبط را بودند و دوازده هزار کس را بجا مانده باقی
 و دیگر کوسا در دشت بودند و کوسا به سبط و یحیی کوسا به سبط و یحیی کوسا به سبط و یحیی
 در بر سر جبهه توفی یافت که حق تعالی فرمود و اسیر یوایی فلولیم العجل بگویم
 یارون علیه الصلاه و السلام حیدر علی را از این قتل ناپسندید و منع فرمود و باقی
 فتنه به دان ربکم الرحمن فاشعوا اطیبا امر این فتنه را به ناپسندید و منع فرمود و باقی
 در دوازده کار شما حضرت خداوند تعالی را عطا باید و متابعت منم کنید و اطاعت فرمان منم کنید
 اینان در جواب گفتند که این نبرج علیه کفین حتی بر صبح انبیا موسی با بر عبادت این
 سبط بن اسرائیل خواهم نذر تا ابدان وقت را در عبادت علیه الصلاه و السلام بگذرانم
 شکر است که حیدر علی را فرمود موسی علیه الصلاه و السلام منقضی گشت و حق تعالی بگوید
 علیه الصلاه و السلام خطاب فرمود این فرمود که تو در فتنه افتاد و گفت خداوند را چگونه
 در فتنه افتاد و تو این را از فرعون خلاص کردی و از دریا نجات دادی و بسیاری از دشمنان

این کوسا به باطن کلام میگوید که آثار بیکم عهدی و بر دایره کشته خدای تعالی اقتدار سازش کوسا را بر صفت زرا که در دشت خود است و جوار بر بیاض است چنانکه آن است عاقل بود و آن خاک در درون آن کوسا در دشت بانک کوسا در این زرا دلالت کرد تا بر دایره اصح از او سبط بن اسرائیل به سبط و یحیی کوسا به است شدند و دو سبط و نیم دیگر اسلام باقی با نذر و بر دایره اصح آن قوم سبط را بودند و دوازده هزار کس را بجا مانده باقی و دیگر کوسا در دشت بودند و کوسا به سبط و یحیی کوسا به سبط و یحیی کوسا به سبط و یحیی در بر سر جبهه توفی یافت که حق تعالی فرمود و اسیر یوایی فلولیم العجل بگویم یارون علیه الصلاه و السلام حیدر علی را از این قتل ناپسندید و منع فرمود و باقی فتنه به دان ربکم الرحمن فاشعوا اطیبا امر این فتنه را به ناپسندید و منع فرمود و باقی در دوازده کار شما حضرت خداوند تعالی را عطا باید و متابعت منم کنید و اطاعت فرمان منم کنید اینان در جواب گفتند که این نبرج علیه کفین حتی بر صبح انبیا موسی با بر عبادت این سبط بن اسرائیل خواهم نذر تا ابدان وقت را در عبادت علیه الصلاه و السلام بگذرانم شکر است که حیدر علی را فرمود موسی علیه الصلاه و السلام منقضی گشت و حق تعالی بگوید علیه الصلاه و السلام خطاب فرمود این فرمود که تو در فتنه افتاد و گفت خداوند را چگونه در فتنه افتاد و تو این را از فرعون خلاص کردی و از دریا نجات دادی و بسیاری از دشمنان

در باره این اجرا فرمود حق تعالی نمود از سوی این کوساله را خدای گرفتند
را بکنند ان شاء الله تعالی گفت و گوید که اگر سحر و جادو و هر چه گفت خداوند
حسب سحر صورت کوساله به خفت جان در بدن آن کوساله که آورده حق تعالی نمود
در حق گفت و گوید که این کوساله که در بدن آن کوساله که آورده حق تعالی نمود
ان صی الا تشکک تقیل بهما من ان فی حدی من تشکک و زمان انما ابروی خنثی است
میگردانید که سبب نموده بودم خود را برادر سید و در حق تعالی خنثی نموده بودم
را سبب است بر این اندام خود را بر این سبب و ناما با سبب است بر این سبب و ناما
دارنده به دلایل با سبب است بر این سبب و ناما با سبب است بر این سبب و ناما
علیه الصلوة و السلام گفت ان صی الا تشکک انما ابروی خنثی است
در این دو موضع از آنها درین مقام است تا این که از این خوابه حالی مانند آورده اند
که این کوساله که در این مقام است تا این که از این خوابه حالی مانند آورده اند
حق تعالی نظر کرده است بر این کوساله که در این مقام است تا این که از این خوابه
کرد خود را بر این کوساله که در این مقام است تا این که از این خوابه
قدرت به این کوساله که در این مقام است تا این که از این خوابه
در عیبه الصلوة و السلام بر این کوساله که در این مقام است تا این که از این خوابه
نموده در این کوساله که در این مقام است تا این که از این خوابه
الا تشکک

این کوساله که در این مقام است تا این که از این خوابه
در این دو موضع از آنها درین مقام است تا این که از این خوابه
که این کوساله که در این مقام است تا این که از این خوابه
حق تعالی نظر کرده است بر این کوساله که در این مقام است تا این که از این خوابه
کرد خود را بر این کوساله که در این مقام است تا این که از این خوابه
قدرت به این کوساله که در این مقام است تا این که از این خوابه
در عیبه الصلوة و السلام بر این کوساله که در این مقام است تا این که از این خوابه
نموده در این کوساله که در این مقام است تا این که از این خوابه
الا تشکک

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۱۱۱

[illegible]

لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين

[illegible]

ضریح

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the manuscript's content, possibly a list or a detailed description of the items mentioned in the preceding section.

۱۲۹
 باین به چنین مود که در دست خداوند نفس ترا میخواست : غافل از آن بودی که
 هم از تو باید بعد از حد خود بگذری که در قیاس عقل فانی به تعظیم و در بگردن عبادت بودی و از آن
 نفس به خود را از اهل حق و قیام احوال و فساد اعمال خرابی یافته و دانسته
 نموده اند و بیایان خفا کار شمرده است شبانی در که میان بر تانی نوده خداوند است
 در و اسم خوانست او خسته نیازمند خاتم نبی و نبوتی که در طلب آمرزش کردید و غیور
 شد و در کمال تقصیر از احوال بود و تو حقیر بودی و خود انکم طلب انکم با خود که معجز شود
 اخی باریکم تدبیر است از سر و انانیت خود که از مظهر نماید و به بروردگار عالمیان و در
 اسباب الهی همان باز گردید گفتند کیفیت بر اجتناب و طریقی توبه و انانیت بر ما نه شده
 و در بار کوه شاد و خوشه انوار از فراتر فرمود این عظیم تر است از انکه
 توانم قرار دادن ولی و بر اهل جمل و غدا گفت توبه را بقیس نمودن که از هر توبه
 نفس خود از جمل و غدا نمود و حی الله ای و در هر یک شفاعت توبه از انانیت
 مقرون میگردد و کیفیت توبه از انانیت در آورده بر آن است که سجده بر سوره نوره انرا
 بر آورده و کوبار برسان را بقیل از انانیت
 در انانیت گفتند واقع جمع بر انانیت و در آورده بر حق بقدر انانیت سوال فرمایند و نوده
 گفتند خیر عبادت کوبار کرده ایم چرا بقیل از انانیت و در انانیت شفاعت
 خداوند بر جمل و غدا در کوبار از انانیت و در انانیت شفاعت انانیت کوبار است و در انانیت

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

می بیند اید بحق تو بنیاد بر بنیاد رسیده در میان ایشان پیدا شد تا بیکدیگر را نه بنیاد بر سر
 و نه بر پایه بنیاد نه تمسک و نه در آخر احکام الحق جل و علا تا خبر جائز نداشتند و فرمان خداوند جل و علا
 چنان بود که در انصاف و قبول ادا عانی باید در حد فائزان بقتل ایشان تمیز افراشته
 و مقتولان را محل خود و کشتن نماید و دست چنانچه در دروغ نهند و هیچ ضرر متبع از خود
 نکند و الا ملعون اید که در ندمه است که تا درون بر این قتلان میرفت و در مقتولان را اگر در مقام
 رضایت بگویند یعنی میز بود و غیر تحمل دلالت میکرد و از اتعال از مقام خیر میفرمود
 و میگفت لعل اختیار می باید از حال خود راه ندهید و آن مسکینان خبر تحمل را شنید و در خود
 سافه ثبات و استقامت میورزیدند و فائزان از عقب حضرت متبع میمانند و از بیله از صاحب
 ما نیم روز تو را تان نگاه و بگوید و بگوشا زور برداشته و چندان ایشان کشته شدند و پاره
 غیره و آن محفل ادا کردند و در این معیار از کسی رد اینی و کشته شدند و برادر تو برادر علم
 انگاه حضرت مولی و مادران با جعفر از عباد خود و ضعفا و اطفال و شیوخ که بی سال سر برافشاده
 بسجود افتادند و تضرع و از زیر میفرمودند ای مهربان اهل عهده کشته شدند البقیه البقیه مصطفی
 و چند روزی مادران بیعت زبان بگشادند و شیعه و فائزان از کار تا بخند آمدن میفرمودند
 و چنانکه کشته شدند این بر مولی الهیه داشت افعوا الیه جل و علا است لعل حال کشته کاران شما
 حکم فرمود تا رخ از میان بردارند و قبیل یکدیگر سادرت تمام بدو و این تمام کلمه الهیه
 در کتب کتب بعد از شهادت و حیرت و انی قبلت التوبه و ما جماعتی قتل منهم و من لم یقبل لم یستغفره
 و کلمه الهیه که در هر روز میگویند و در هر روز میگویند و در هر روز میگویند و در هر روز میگویند

و عفت که یعنی تنم چه این و خزان که یعنی نو دهانه و بر نود کرد و دیگر تنها در غلامی بقید
استفاد تنها و بر نود این که خبر احد او مقتولان موسی را معلوم است و خزان که یعنی از آن
نیابت ملوک است این هم که استقامت است که این مقتول شد و حق تا خزان است این علامت از خزان
شهریار ایوان است بر دار و بر خطاب و بر خطاب اما بر خطاب از خزان است این علامت از مقتول
الجنة از رویه نام خنود نیست هم کشیدیم که است و اینست و در این میان و کاه باشد و که کشید
شیردشت و دیگر باقریاد مقتول است و اینست که از عید عجل تا قریه همچنان است و خزان در
و لعل کاه و کشیدیم اما کشیده بودند و اینست که از میان خطابی هم از نود و موسی اند
و گفته از موسی این از نود و دیگر کشیدیم و اینست که از نود و مقتول است و اینست که از نود و
و اینست که از نود و کشیدیم و اینست که از نود و مقتول است و اینست که از نود و
مقتول است و مقام شرف در کشیدیم اما اینست که از نود و مقتول است و اینست که از نود و
نیز کشیدیم که کشیدیم و اینست که از نود و مقتول است و اینست که از نود و
در موقوفه نیابت کشیدیم و اینست که از نود و مقتول است و اینست که از نود و
از قناره و غیره از عید از خود حکم چه بود در میان نود و مقتول است و اینست که از نود و
مقرر است و نوبه اینست که کشیدیم و اینست که از نود و مقتول است و اینست که از نود و
انسان در عیش و شادی و ناله و ناله در آن کشیدیم و اینست که از نود و مقتول است و اینست که از نود و
کرد و اینست که از نود و مقتول است و اینست که از نود و مقتول است و اینست که از نود و

و عفت که یعنی تنم چه این و خزان که یعنی نو دهانه و بر نود کرد و دیگر تنها در غلامی بقید
استفاد تنها و بر نود این که خبر احد او مقتولان موسی را معلوم است و خزان که یعنی از آن
نیابت ملوک است این هم که استقامت است که این مقتول شد و حق تا خزان است این علامت از خزان
شهریار ایوان است بر دار و بر خطاب و بر خطاب اما بر خطاب از خزان است این علامت از مقتول
الجنة از رویه نام خنود نیست هم کشیدیم که است و اینست و در این میان و کاه باشد و که کشید
شیردشت و دیگر باقریاد مقتول است و اینست که از عید عجل تا قریه همچنان است و خزان در
و لعل کاه و کشیدیم اما کشیده بودند و اینست که از میان خطابی هم از نود و موسی اند
و گفته از موسی این از نود و دیگر کشیدیم و اینست که از نود و مقتول است و اینست که از نود و
و اینست که از نود و کشیدیم و اینست که از نود و مقتول است و اینست که از نود و
مقتول است و مقام شرف در کشیدیم اما اینست که از نود و مقتول است و اینست که از نود و
نیز کشیدیم که کشیدیم و اینست که از نود و مقتول است و اینست که از نود و
در موقوفه نیابت کشیدیم و اینست که از نود و مقتول است و اینست که از نود و
از قناره و غیره از عید از خود حکم چه بود در میان نود و مقتول است و اینست که از نود و
مقرر است و نوبه اینست که کشیدیم و اینست که از نود و مقتول است و اینست که از نود و
انسان در عیش و شادی و ناله و ناله در آن کشیدیم و اینست که از نود و مقتول است و اینست که از نود و
کرد و اینست که از نود و مقتول است و اینست که از نود و مقتول است و اینست که از نود و

[illegible]

هستند اصطفا است و کوفه از ائم او رسا الکتاب الذی فیها طیف فیها من عباده و نادیه و کوفه
 احوال ایشان و نبات ایشان و دلیل اینست که اینان معتقد بعبودیت و عبادت بودند و قبول از
 اسلام بر سبیل تعلیم نمودند و لا ابرام باند کسب از او منبر ایشان و در کتب بر او خبر بر گزیدید
 و خبر مومنان محمد و قاتلان و غیره خبر صمد و سلم مانند لال اشکال پذیرفته بودند
 بلکه از خود خبر میبردند و خبر میزدند و از هر علم و معنی بعضی معنی میبردند و لا ابرام
 اگر جمیع سنگان بدلائل طینه و شکاکات و غیره خواهند که از حسن صوابان یکسانند
 و نیز بر وجهی جل و علا از طریق تحقیق بخاریست مانند ما و از بعضی بعضی صوابان را و دیگران
 از دلیل طینی سنگ بران غار غیمت عارفان با چنین نظریه منسوب است و یکی از دلائل ظهور
 رخان غار غیمت نصیحت ابرو در دلی است و انکه در امی را که رسیده است از راه و منبر ایشان منسوب
 است به خبر صمد علیه السلام که بکل الصخره کل امی ای که رسیده است از راه و منبر ایشان منسوب
 قاطع طریق اهل است به خبر صمد علیه السلام که بکل الصخره کل امی ای که رسیده است از راه و منبر ایشان منسوب
 را از حق تعالی برگرفته و از طاعت بر باز و از ان عمل است و او بر سنده او علیه السلام که بکل الصخره کل امی
 بر اهل راه خلاص انگاه یافته و خود را بمان بکنند و بعضی مختص سنده و از حقیقت انگاه
 حاصل شود و از خطر طاسبات پاک کرد و لا یک بعد از دین حق تعالی نیز از کوفه
 نام در تری بهر چه در این است که بر نشود حقیقت و حق و اولی ما را و از خطی بیام در سنی
 برین ناید و اولی پس بر و در کان انفرجه و طالعین او که کرب الله و در

109

1811
1812
1813
1814
1815
1816
1817
1818
1819
1820
1821
1822
1823
1824
1825
1826
1827
1828
1829
1830
1831
1832
1833
1834
1835
1836
1837
1838
1839
1840
1841
1842
1843
1844
1845
1846
1847
1848
1849
1850
1851
1852
1853
1854
1855
1856
1857
1858
1859
1860
1861
1862
1863
1864
1865
1866
1867
1868
1869
1870
1871
1872
1873
1874
1875
1876
1877
1878
1879
1880
1881
1882
1883
1884
1885
1886
1887
1888
1889
1890
1891
1892
1893
1894
1895
1896
1897
1898
1899
1900

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسى عليه السلام في القلعة
التي فيها كان يلقى ربه
وكانت من العجايب والكرامات
والآيات العظيمة التي لا تعد ولا تحصى
والله اعلم بالصواب

کلامت از عرفان و بیو شصت و پنج فایده مختصر از مائت و نادر اسطغان طایف سکوت
 مسدود مکود و از مطلوب خویش محروم نمایند و سر بر سلطنت همدان گردانند و در
 دل اندازند و کورست و جهان اندازند و در زمان و ملک ندارند و هر زمان و تغییر از خود
 تو بشکلا دارند از بدنه آریاب تحقیق و در محراب مدینه امام عبد الکرم بن هوزان الغنیری
 العزیز و موده است از به نقل نفوس و هم است نیز منقح نکر است تفاوت بین استانی
 نفس بر سیل حیره بوده است و این بر اول قدم یکسان بیرون است استیضات و کسب
 که گمان برود که تو به الی ترا نقت زیاد بوده است تفاوت اعراض آنه فی الی الی الی
 یکبار نفس انگشت و از مکانی در باز از شد استانی بر خط نفس استیضات و صفات
 نقل بر ساند و همچنان از مکانی در باز از شد استانی بر خط نفس استیضات و صفات
 کان توتیه بنی اسرائیل افن انفسهم و هذه الامة استیضات و صفات
 رسوم العبا کل و از جانب تحقیق گفته اند که میان نده و حق است تفاوت از اجابت و دل
 سبعون الف و بیست و نوزده و طایفه و تاسعه استیضات و صفات
 بقدر از آنکه از آنکه استیضات و صفات
 سید کشتی غایت کشید و بر از هر استیضات و صفات
 و هر تفاوت از اجابت بر تکیه و مقصود خویش خایز نژد و گمان کرد و دلم را جا بودی
 گم را در جهان غم است و بدین وجه نقصان آمد و در کار خویش را در کی سفان یکبار

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

114

St. John's

فیضانِ کبریا

مجله علمی و ادبی

۱۹۱۱

مجلس

ms B. 9. 1. 11

از ادبیات

الفصل الثاني



در مقام کبریا غلظت نامدار لغتیا کشید و با نفوذ بیاز نام صدق مد عارضه گوید و در مقام
 الهی آن یک بعد است و صلاح معقول باشد تحت مویج از میان قوم بجهت طلب که استصفا
 پیش یافت و موضوع کمال بهمان صفات الهی که شرف و فرود بود و مویج محو و مناجات
 کرد و خداوند از آن قوم موضوع و صفات کشیده و با کمال زیادت از استصفا یافت
 مطالب بعد از خوانان قوم را بر سبیل دیگر لغتیا کشید و دوازده نفر دیگر را از استصفا
 هفتاد و دو نفر شدند و فرمود الهی که هفتاد و دو نفری فرموده است بسیار آمد و فرمود از براده آن
 بر هفتاد و دو نفر کشید و از قوم متباعدی که میگردید و پیش از آنکه از میان قوم لغتیا کشید و از
 و گفتند ما باین فرمان خداوند را اصل و غلا متفقا شد و مقرر است از آن روز تا روز
 خواهد بود ما را نیز از آن لغتیا کشید و از آن فرمان که از آن قوم کشید و از آن
 خوانان نیز کشید و با مویج غرض صفات معصوم و در حضرت کلمه عبید الله از استصفا
 فرمود و بطریق و نظیر باقی و از آن امر که در حین نزول بر ایشان آمد و از آن فرمان
 موهبته نامادام خدا را مویج اعانت و فرمان از مقام خود حرکت بخانه و جبهه میل روز
 بر غیر از آن تنفیسی که در مویج کشید و از آن امر که در حین نزول بر ایشان آمد و از آن فرمان
 آورد آن صفات نیز کشید و از آن امر که در حین نزول بر ایشان آمد و از آن فرمان
 جمل و موهبته نامادام خدا را مویج اعانت و فرمان از مقام خود حرکت بخانه و جبهه میل روز
 از آن امر که در حین نزول بر ایشان آمد و از آن فرمان

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بهر مرتبه ارتفاع یافته که اوزان فرشتگان

افلاک در حساب است کشته خون

موسی را نظر برین فرشتگان افلاک

خوف بروی بمرطبه استیلا یافت که در

کریمه درآمد جبرئیل فرمود ای موسی هر

کس که این شجر هولها بگیر حواله می دهد

بس امر الله کند بکده آسمان هم که

مرفوزند و خود را بر موسی علیه

الصلوة والسلام عرض کنید

کروی از من دیدار طلبید فرود آمدند

هر یک معشوق در عین سهاست

خاکدیده دیگر موی لا ۴۴

وین البان مانند که نه

مثل البان در صورت دیده بود

در صورت و بود و نه مثل او از این شنیده خزن او نهایت شد و کرد وی
 افزون گشت جبرئیل علیه السلام و الصلوات ای موسی صبور با بس که هنوز از آن
 زلزاله خواهی دید بعد از آن بمکه ششم آسمان خطاب کرد که بروید و خود را بر تپه
 من موسی جلوه دید که از من دیدار طلبید این فرشتگان نیز صوری
 غریب مثل آن صورت هیچ دیده ندیده و وصف آن هیچ کس شنیده بود
 هر یکی نمودی از آتش بر آبر داشت خزانگی که روشنی آلوده سیاه بنفیت بی
 جامه و بر بر شال زبانه های آتش و او از تپه و تودیس بر کشیده این پنج
 می گفتند که سبوح قدوس رب العالمین و بعد از آن بر یکدیگر گفتند
 را چهار روی موسی علیه الصلوة والسلام از غایت او نیز آواز خود شنید
 با این فرشتگان در تپه مواضع می نمود و گفت رب انکری
 و لا تشکر خداوند احد چون فراموشان فرو مگرد از الهی غدا که از پی
 و رطبه سلامت بخت خواهم بابت مانی جبرئیل علیه الصلوة والسلام گفت
 ای پسر عمران بر چند خوف و خشیت بر تو پسند یافته است و عمرت را
 که نزدیک است که دل تو بر کرده خواهد داد و هنوز خبری کن که امری عجیبی طلبیده
 بعد از آن امر الهی جل و علاه متوجه فرشتگان آسمان بنفتم شد تا خود را بر تو
 علیه الصلوة والسلام عرض کند که وی سوال دیدار کرد پس بگفت آسمان
 بنفتم فرو دادند بدین الی این همه از نور مجموع اعضا الی الی از نور
 تسبیح و تقدیس و العالی الی این همه از نور و حق تعالی را بر زبان می تسبیح
 می گفتند و در باطن مبارک محضرت موسی علیه الصلوة والسلام

بیست می افروزد و خطاب بر خطاب متوجه حال وی شد که ای موسی صدق
حال ترائی اگر خواهی که بعضی الباقی به بینی درین کوه نظر کن و لکن
انظر الی الجبل فان یقفه کما یرى صوف ترائی چون ذکر کوه در میان آید
که گویند سر برافراستند که بدین حالت استعداید و کوه زبر
در نواضع سر فرو آورند و خود را از استحقاق این عادت دور دیند
لایحه حق تعالی او را بدین محلی برافراز گردانید فلما بخی به للجبل
جعل دفا و غیر موسی صحفا بر زمان گفته اند که چهار جنبه نواضع کردند
و روی تقدالی بر خاک مسکنیت نفاوند میرکت لن نواضع عندک
مرفوع نشند اول چون خطاب آمد که ای جابر فی الارض فلیف عنک
اربع که این خطاب بشنیدند و دانستند که مجموع ازین باب است
خواستند خود را از آتش و باطن بر سر بر آورده خود را بنوعی شودند
چنانکه در معارج النبوت بر سبیل توفیل بیان کرده ایم خاک سکن
خود را بیداهت گفت من کبسم که بغوی سواد ای او گفتم او را میرکت
این نواضع از خاک برداشتند و جعل این خلیفه اش گردانید دوم چون
گویند خبر یافتند که کشتی نوح علیه السلام بر کوهی فرود خواهد آمد هم
گویند سر بر نشیند و خودی در نواضع کوه خنده خود را قابلیت این
دولت ندید حق تعالی او را بر کوه کشتی بروی فرود آورد که
و است علی الکودی ستم چون خطاب الله و لکن انظر الی الجبل و در
یافتیم که گویند بنماز بنند و سر رفت با وج استغلا بر نشیند و بر سر خود را

خود را از این معنی فروشی بیس از خود بدو ملت محلی فایز اندر فلما تجلی بر
 المجلد چهارم چون حطای مستطاب ان رفته الله قریب من المحسن
 بکس برین معانی رسید مطیعان و زباده و عباد و کلدن بر او را نشند که
 بشن جنت ناداریم و سرایه نیست بهای برده اند که اعوت للمعین یا صیان
 مغنس سرور را و به قول در کشید و روی نواضع بر او بی نیاز ندارد گفتند
 خداوند معنی آن حضرت توایم بر سر فرقه صاحب دولتان طغیانیان و
 بفراراه میدهند ما را نیز بطغیل محنتان از خون رحمت بی نصیب
 مگردان خطاب حضرت غریب جل جلاله در رسید که قل یا اوی الله
 ارفوا علی انفسکم لا تقنطوا من رحمة الله و در ایرات نیابتان تقدیم
 فرمود که هم آور شد کتاب الدین اصطفینا من عبادنا فقمیم ظالم الشک
 اول عصاه بی پایه و جنات بی ترابه و ایاز کرد و عالمیان خود را با نظر
 به نیاز است نه به نماز و در روز نازار معافه دار روح صدق دار و نه صدق
 لمولفه عقیقه خزن نیابت بر این ز نقد علم دار کلمات او سحرگاه
 ناله اول لب جانش بسته لب اندر بولادی عصبان که بحر رحمت ما
 موج نیزند بر لب نظر بر رحمت کن مخور فریب غیل چون زیدید
 مسبب معطل است بسبب قوله تعالی فلما تجلی ربهم لم یجیل جعله دکان و فرشتی
 صفا بعضی از مهران سکوند که حق تعالی بلکه امر فرمود تا از اوار
 عرش مجید لعم بر کوه جلوه دادند بمجرب و ظهور نور عرش بر کوه
 کوه را طاقت نماند و محمل ان نور سزاست آورد و از هم فروخت

و در رخت کلبه که در آن کوه بود هم بر مثال خاکستر شد از این کمال
رضی تعالی عنهما روایت است که فرمود نوری از انوار حق سبحانه تعالی بر
کوه تافت کوه را حسن و علم و فهم و حیات پرید اند و بعد از آن طاقت
نیارود و در آن کشت ^{سپاسی} معجز میگوید رحمت اله تعالی از
نور حجابها و خود حق تعالی بر این نوراف بیتی کادی براف کوه ظاهر
گرداند اجزای نیت کشت ه عبداله سلم و کعب احباری
ار تعالی عنهما میگویند که از نور بجلی مقدار سوختن ^{سوزنی} سوزنی کوه
ظاهر شد از یکدیگر بخت ل سدی معجز میگوید رحمت اله تعالی که
مقدار سرانگشت خود بود که ظاهر گشت و شک بحدیث انس
مالک میگوید رضی الله تعالی عنه که فرمود حضرت رسالت الهی
تعالی علیه وسلم روزی این آیت بر او نازل گشت ایها
بنده خستش انگشت خود نهاد که این مقدار نور خداوندی بن
عبدالمان کوه تافت تا بر نین فرود رفت ۷ امام حسن بهرین گفت
رحمت اله تعالی که حق تعالی بکوه خطاب فرمود که ای نطفی بر روی
کوه بخود این خطاب از هم فرورخت و بر روی فرود رفت صفة
کلام علیه السلام مشهوره می فرمود که کوه چگونه بر این فرود
تکلیف ابو بکر در آن میگوید قدس الله تعالی روحه که حق تعالی
مقدار درمی از نور خود در نهاد هزار مرتبه کسر دایده بر
کوه جلوه داد که کوه را نابود کرد و دایده بس ابرویش بیک

بیک تابش نورانی کوه بان عظمت و جاست ذره ذره میگردد
 و بعدیم باز می رود اگر دلباخته عارفان که مظهر جلالت جمال و جلال عظمت
 الوهیت جل و علا در بر تو انوار الهی مضمحل و منکشف می گردد و چه
 چنانکه حضرت مولوی قدس سره فرمودند ای ذریک تابش نور کوه
 اخذ بار شود چه عجیب شدت کل عالم و مجاره شود عزم فر
 دارد جان می نهمش نگران یکسکه این بند ترا عاقبت
 اداره شود بسند از قول خداست ای من مصلحتی که شود
 طفل بر این کوه که شود کوشش اس سیر می سحره نور سیر می آید
 فی جو منجم کردش سحره استاره شود جو منجمی از عظمی و اعلی
 بکشی از شش سوزنده ترا لطف و لرم پاره شود عقل است که در آن وقت
 که بجای ای جل و علا بر کوه وار و شدت در آن وقت همه اینها شود
 در دریا خوار شود و هم دوا بکاف میباش که نشد و هم معلولان از
 علمها شفا یابند و هم خوارستانها ملک است و هم آتشها از شعله
 در آتش کوه فرو رود و هم شایان در بنحانیا بروی افتادند و پروش
 یک نظر بگوئی از کوهها عالم میرسد غامی که در آنها از روی زمان
 مرتفع میگردد و بر روی سیرد و کصد نظر لطف بر دلباختگان

چون می اندازد اگر تو پسران وجود هم کردی نه بصفا میل کرد و هم
عقبتا صفا پذیرد چه عجیب بود ای درویشان دلم صد دل سزار
عشق تو مالدن هر کل بدلی چون من برار از عشق تو چون کل
دریده بپرس چون لایم خوشای کفن بشک درون جان من باغ
و بهار از عشق تو از عشق تو محزون دلم در رخ بر خور دلم بر سر
ولی هم چون دلم صد یاد کار از عشق تو اگر گویند حکمت در اندک
جیل چه بود جواب گفت که بقا و اوستی بقا حق تعالی است و فنا و
در فراق و یثار و اسوی در ستم است و فنا در تجلی لاجرم چون
موسی علیه الصلوٰه السلام دیدار یافت فانی گشت و قریر صفا
و کوه چون تجلی یافت فانی گشت جیل و کاه جواب گفت کوه را فانی
کردا بعد از برای ما بر دل موسی علیه الصلوٰه السلام که از فانی ماندی
بر بارش بدیدی غیرت موسی علیه الصلوٰه السلام ظهور کردی و در سوا
جواب دیگر گفت ای جیل و عدا گشت که هر چه تجلی کند او را
نابود سازد و از تجلی در تعالی استی وضع که چون کوه را آن
قوة نبود که صورت خود را نگاه دارد تجلی با صورت است و
ویرانجام بر انداخت لاجرم عالم فانی که صورت و معنی ایشان

معنی این منظر محلی افیاده است دریا کامی نوسند و منور مغره
 ایل من مرند مرند سر سقرنی و قالوا الله تعالی و یونس قوا جبال
 سراه تا صفت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت
 لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت
 دروغ بخوری که حسن جزیش با بحجاب بخوری سرخی فضل دریا
 معتقد ایل لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت
 بدانند این انچه حق است مراد است جماعت در جوار ربوبیت حق سبحانو
 و بگو که حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام از کبار انبیاء علیهم الصلوٰه
 و السلام و از حق تعالی و بیدار خواست و بی از در و درون جنب بایست
 که حق تعالی دیدن و دیدار جوانب چنانکه معتقد باشند و بپادار
 که نادیده است و نخواست چنانکه معتقد مکتوبند و این کلمات است
 زیرا که از حق تعالی چیزی طلبید که آن بر روی جان بر نیاید آن کلمه بود
 چنانکه ظلم بر حق تعالی جان بر نیاید کسی گوید این ظلم کن کار
 کرد پس چون نیکو تر بجهان بحق تعالی چنانکه بایست
 بطلان قول این و محقق برند جوار ربوبیت را کمال آن و دلیل
 دیگر بر جوار ربوبیت آنکه حق تعالی تعلیم فرمود رویت خود را

بهر جائزی که عقل بخوان آن حکم میکنند و آن سوار جیل و ممکن است
که حق تعالی گوید که برقرار نگاه دارد و او را بدو گوید و معلوم نگردد
و این فاعله تردد در باب عقل نیست که هرگز از جایز است باشد از اشیاء
بجائز است زنند و ممنوع و لا یمنع و واجب را واجب چنانکه حق تعالی
تا انشاع و قول چیست مگر قانون را که حق تعالی مانند مثل منیع و مورد
و الله یقولون لا یمنع حتی یبلغ المجل فی سم الحجاب و این محذوف
که سوره نوره سوزن در رد و اگر و بعد از منیع نودی او را مجزای است
معلق و نودی تا انشاع وی معلوم شد پس خبر و او گوید که او
بنا بر اخبار است بودند از احوال باید که رویت نیز از جایز است بودند تا
شبهه در است اگر معترضی سوال کند که دیو یا کار و او نودی موی
عنه الصلوة و السلام بعد از ادای نودی حیرا در انشاع اند و ضیق
وی ممنوع گفت و دیگران بمنع اطمینان جواب نیست که سوال سابق
بودن وی و نودی خوانست و موقوف و دیده است گفت که نزع برده
عزت برادر بسیار کسی است عاقلی آن دیوار این بار را گفت نفس و نفس
و دیده اندیم است بر دیده یار اگر مقرر گوید که حق تعالی و نودی توانی
ولی بر ناید دلالت میکنند یعنی هرگز نه پس و مخصوصی بر نماند و نودی
و از آن

جواب آنست که بن حقایق می باشد غیر مویید بترمی باشد ضایع
 تعالی در پاره کاران فرمود و بن سیمونه ایداعا خدمت ایدیم فرمود کاران
 مرکب هرگز از آنست و با آنکه حکم آن آورد و آنرا کند فرمودیم ایداعا و با وجود آن
 جای دیگر فرموده دارد ایداعا ملک معین عینا ربک یعنی در دفع از روی
 مرکب بر نواز ملک جنم علیه الصلوة والسلام هرگاه عینا تا از حق تعالی
 برای آن مرکب طلبه پس حاکم بن ما وجود تا کند باید بنا به واجب
 نکرد و بنی تا کند باید بنا به حاکم و واجب جواب دیگر آنست که جواب
 مقدار سوال در آنست و حاکم کسی گوید که مرا در رد و توفه درم است
 مخاطب در جواب گوید که اری عینا مقدار که در سوال وارد شده است جواب مطابق
 آن باشد می نماید و بعضی بنمایند نگاه کنیم که حضرت علیه
 الصلوة والسلام سوال دیوار در روی کرده بود و در جواب برای
 معتمد مدعی باشد اگر معتمدی گوید که قوس موسی علیه الصلوة والسلام
 دیوار خواستند اگر دیوار جایز بودی چرا در طلب از بی جایز
 عقوبت کرده بودند و طلب جایز بود عقوبت محال است جواب آنست
 که عقوبت آن نه یعنی در طلب دیوار بود بلکه بر کوفت آن بود که گفتند

من بعض لکستنی الحیره و چون از حرم رسید ایامی کردند عاقر رند
 و بسبب آن که معافی نداشتند جواب یکدیگر از نوبت می گفتند خدا
 الصلوه و السلام از نا حیره خدا تعالی بکار امانت می فرماید
 و بعضی گفتند که نفرت بندگان در وی روا باشد و هر که
 بخدا تعالی این اعتقاد کند که فرموده بودم سوختن عفویت
 کرد و هیچ برسی علیه الصلوه و السلام و بپای خدا تعالی هم از خدا تعالی حور
 بودم او را عفویت نماید و حوریت بپایند که حضرت موسی علیه الصلوه
 و السلام شام الشی بود و الشی عبارت است از اسب و حیث محسوب
 و چه حضرت علیه الصلوه و السلام الشی است و محل لا محل از او برود
 الشی در این دنیا بداند که فرموده و بپایند که هر کس که بپایند
 یافته بود که کسی را بپایند بود و بپایند که بپایند که بپایند
 و اسب و بپایند که بپایند و بپایند که بپایند که بپایند
 این را بپایند که بپایند که بپایند که بپایند که بپایند
 ما و خود این را بپایند که بپایند که بپایند که بپایند که بپایند
 در اینجا بپایند که بپایند که بپایند که بپایند که بپایند
 و اسب که بپایند که بپایند که بپایند که بپایند که بپایند
 حضرت صفت را علیه الصلوه و السلام که بپایند که بپایند که بپایند

مجود خدمت کس حواسند و نیامند او را گفتند خواجه کو است
 جلیق و او را هم برای اینک بر اهل بیعت فارغ العجز و ناطقی برادر
 مرید فرستد بطوری که مرید ناطری بر او داشته بود که تا بنزدیک بود
 در منظر کردن ظاهر است که در ناظر بودن چرا که صدر ارباب فطرت
 بر او نه افتد چنان بود که بکبار و باریه میر توانست و این است
 که ناطری را بیل محلی است و منظر است که محلی و مرید محلی است
 مرید محلی اندر و پیش از آنکه از مرید خود و نشانی که مرید خود
 حضرت موسی علیه الصلوة والسلام اندر و نشانی که مرید خود
 و نظر الیک ضعیفی را برای بر فوشت با صره حوز و حواص با صلی الیک
 علم و در نام مرید می گفت نظره شک تکلفی در صم بود
 شد الم را لی را بکلام حوزت بدید و اندر کو است تا را لی را طلب
 است و این است که را لی را لی مرید نورمان
 بر مریدی که در کتب است که اگر معنی سوال کند که حدیث در
 میر غفره و شیخ علیک حضرت مریدین است و فیک کلام قدیم است
 نسبتاً اندر اوقات قدیمش بود جواب این سوال بخند و در سخن

بسیار کشف اهل انکه کلام عظیم بود که بی سوال نمی عطا می فرمودند اگر
دو بار در برابر سوال مراد عطا را بنمایانستی چنانکه سر دفتر عارفان
امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه گفته است سوال
و ان قل من سوال وان جل و دربار حضرت خداوندی راجل حدیقه میباشند
بروید و بگویند ما را حکم کمان عطا کردی که از آن سوال است جواب
و بگویم آنکه حکمت در منع این دولت ظاهر است دل حضرت مصطفی بود
صلی الله تعالی علیه و سلم تا در اختیار آید که چون جبرئیل علیه الصلوة
و السلام این است بر حضرت حبیب الله تعالی علیه و سلم بر میخواندند
چون باخبر رسید قال رب اری النظر الیک حضرت مصطفی صلی الله تعالی
علیه و سلم از عنایت از جای خود برخاست و کلمه روی مبارکش
تغیر شده و فرمود اری احدی من قبلی صریح میفرماید که قال من برای
بشمار صلی الله تعالی علیه و سلم بهشت و روی بگونه باز آمد گفت الان
طالب منی از خورشید و غربت مردمان سودی و در ازل من قرانی
کمی بود و بر آن اندی جواب هم از حکمت منع و الله تعالی
اعلم که در این خاطر یافتن این است بود چرا که پسندیدی که
موسی علیه الصلوة و السلام دستار را بر پند چینی بماند و بدیدی که چون

که چون موسی باید که بدو دست و پا را باز آید ای فخران خاطر خوس را برید
 که چون ملوک آن جوانان را که بکشتن اندر روی صدر ایشان طبعی جوانان
 را نیز بکشتن ای جوانان که بکشتن ببال انظاران بکشتن
 وصل می نویسد عماران در سر کار دولت با نشان می بایست
 چون نو مطلبی بر روی طبعکاران رسد از ضایقت فتنه وصل بود
 نو میدانم هم نصیبی و آن سر جوان با جگر خراش رسد خوار صلح
 اگر بر نعمت که حق تعالی در دمی بهر کار خود راست فرمود شکران نعمت
 بر آن را بجا بفرمود و ادای برایش را بجا کرد و اندر وجود بخت و عیار
 را دولت از آنست که بشکند آن توان قیام نمود و موسی بر طاعت نمود
 و لغت این ترانی جواب می آید اگر بر سبیل فرخ شکر این نوع کار و
 و عده و این شکر که در دلم بر آن نعمت داده اند که در دلم
 دیدار بر باد می آید این نعمت ای موسی هر کسی که در او راز انصاف
 از جوانان این خود حواله کردیم معالمت نصیب است
 حلت نصیب خلیل در و بیت نصیب محمدی صلی الله علیه و آله
 و سلم و علی جمیع الامم و سلم حاصل از نصیب خود و در طهارت
 و از نصیب دیگران دست طمع کوتاه کن که خداوند این نعمت
 ان کبریا بر تو ارزاد و حق معذرت کرده اند و برای هر
 یکی باری که فرموده اند عشق بلا این شری دادند با جان و دم
 بر آنان که با و سلم اوج بحر کرده اند ای لب دلباش و در آن

گفتند عرض زاتش سوز و فراقش خود بجز کرده اند بر اینی می باشد
 سر زرد از موسی و بس که این طایران عجب سر زرد اند
 لاله ای و اعجاز جوان خشم و خوراکش که این کدورت و عده انعام
 دیگر کرده اند ساقی مافی دهد از بر این جام طهور بر دهن
 که غبارین طهر کرده اند نمی بایم دل می بخندند اندک جان نبوده
 از بهر زیستن بجز کرده اند جواب قسم است بر سر کس نمی
 آرامش لغت و بیار نیست و نور است که عایت کرامت حور اکرم الحلائق
 است که حضرت موهبتی است صلی الله علیه و سلم تلوید که چون
 حضرت موسی علیه الصلوة والسلام این دوت می است خوف و میل
 علیه الصلوة والسلام از دور در نظری نال خود بکشور موسی علیه
 الصلوة والسلام گفت ای صبر من سوال از منی از اهل الک
 سکنت و نوال یکت ای این جواب طایران سوال یعنی عاید گفت ای
 موتی و طوقی تا برین خسته نال من چه ضرر نوشته اند موسی
 کرد نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله موسی طایران و دولیان
 من بلکه حیات و نبات برده بر او عالم ببرکت این نام است که بر حجاج
 حاجت من نصیب است و این دعا هر روز ده عدد بخواند و هر یک
 از وی بخواند که این دوت مستعد کردی نقل است که چون کلمه علیه
 الصلوة والسلام باین سوال بخواند بخور حق تعالی بفرماند
 که ای یار و مدداری اگر بنویس بر این کلمات هر شب کرده بخواند

که در این عید الصلوة والسلام حاصل شد که نام آن خان بر زبان اند
 غیر مصر خدین سال و پنجاه را شده بود و سکن از او در دنیا تصرف نمودم
 چه رقم که ترویج بنام موسی علیه الصلوة والسلام برگزیده بودم حاصل شد
 آن بدیدم و دست زداختار کرد اینم و قتی که روز اندازم که حلیه تو را
 سوهرش تصرف کند ای موسی تو امر دراز من دیدار سلطان محمد
 صلی الله تعالی علیه وسلم محب عبودیت و غیرت تا از غیور تر و اول
 اخیر منی بر چند باج کفیم بر دولت بناده ام و علم اله موسی کفیم و دواج
 اصطلاح در تو بوی بنده ام که و اصطلاح موسی اقامت غیور من بنده
 واره فابل سستی حاصل شد که آمد با اول محمد علیه الصلوة والسلام دیوار
 خانه شدیم بیج بیج بنده و تا اول اقبال او بدولت وصال و سعادت تعالی
 ما مسرت مکر و نفع هیچ است باین دولت فایز نگردد و جوایز معتم
 اند و پس صورت موسی علیه الصلوة والسلام را بنده تعلیم و تعلیم و طعام
 اختتام و علم اله موسی کفیم حور و نه بود و لکن نور بیان قانع نبود از تو را
 خاص نصیب و صلح الجنب الی الحبیب محمد صلی الله تعالی علیه وسلم رب الی الطاهر
 حبیب کرم و انت که این طعام پس با فزونی و معذره موسی علیه الصلوة
 والسلام ضعیف این نوار پس اختتام نمود که من برای انا از برای سکنین
 التي صوم غوی مطیع بختش قناعت فرمود و لکن نظر الی الحبیب الی
 موسی و نه که بعد از فرمودن ما بده تو را و دیوار و حصص و دیوه و توان
 الود و توان بنادان رو که شیر یادر و حور و نه بودی که بر تو بندگان مظهر تو حرام

که دانستم و درینا علیه امر فاضل امر فرموده بود که در کعبه حشره از کوشش و دیدار
فرعونیان نیز رویت خورده است و دیدار عانو اند و دیدار کی چند صحران
نماده و قدر رسیده ترا در اقصای خانه و این مسلم الله دارد سر به محاسن می درخشم
آنگاه در عرصه ریاضتی و بیل شش هزاره ای بنام و این است که در آن
العبادات اما فواکه کوشش صلی الله تعالی علیه و سلم کرده تیمام از او پیش
بر روزه بود که فارغ العصر و ما طلعت الشمس و لم یصلی و لم یصلی و لم یصلی
استقبال او نمود گفت الم زانی ربک اما جان سید علیه الصلوه والسلام در
حالی که راه دیده عشق به حال دوست پرورش یافت و فی قتل فغان یافت
موسایی او را در حق سبک است و این هم گذرد و جوید و در حق و در حق
حالی خندان که چشم کار نکرد و در حق او دیدار می کرد و در آن بیت محمد ماند
از راه محمد از محمد است بر آن جواب هم است که فرمودن برای چون موسی
علیه الصلوه والسلام در سوال خود را و بیان کرد که من نمی نامم جواب داد که
تو نه می بینی الوقت یعنی که تو غافل روی جهان بخشم جان و بدن خود را در خانه
نگاهان دیدی و می آیدم تا تو را در صفت روی او هم یا تو را در بدن و فی
بهر المعنی روی تو در آن دیده است تا تو را در واصل تو بدین سید محمد
نشان کرد و نادیده شد از کوشش و او هم نکرد و ظاهر آن صورت پنهان شود
انوقت که در جواب است جواب که این برای در آن ساعت که انما حضرت علیه
الصلوه والسلام جواب است که در این لطیف معنی صراحت جواب از حضرت
من اند و از حلقی بر کن نمایانند که موسی از موسی جدا کرد و از جمیع

جمع خطوط و نصیبی بی نصیب کرد و خانه تعالی قبول موسی این سال
 نه باز از دست کسی باز رفتی من تا بیکار رفتی تو اول گفتی رب ای در
 فارص بعد از آن گفتی اری بیای عین بار رفتی از طراکات نظر کنم من
 چون محمد بنی علیه السلام که حرفی داشت که کلمه بران را بدو در
 خطاب حق تعالی بود تا گفت است کما اشدت علی نکت اللهم انما هو
 مع اندک کن زنی و انما عاصی و دیوار از انجا آمد که ام برای یک موسی
 در آن دور مراد از آن زنی انهم حورو دل بیع ایندیکه ای دای صد وای دلم
 موسی از خود آمد در آن رخسار اند بر چهره دل که چون آمد و او کشت و بی دلم
 جوابم است که اگر در دلت دیوار فایز رفتی بعد از آن بخلق انوار
 و اگر دلت تحمل عاصی چه نور است که اگر از سرارت مشتاده جریه جبهه
 از آن ملکوتی نار در نندید هر که از نام دل که حرم زین رکبتد علم از آن
 عشق جان آنکه خند عاصی را با خفاست سر وای جهان چون او
 انجینف از غر او یکجند اما جواب ۱۵ حقیقی است که دینی برای
 و استی است و حال مشوه حال جبر ضرورت است اگر در دنیا دیوار
 برای امر دینی تمام بر قواستی و امتحان را در میان راه عاصی چون
 بخلفی رسد که امر دینی و اختیار هم از میان بر جرد آگاه بود است
 دیوار فایز اینده باشد که نام او که بنده را احیای است از فعال
 مجرب بخت است در رب خلق تا این که در اختیار نماند لهم الخیره ای

اختیار می توانیم باری من میخ خوانم قول الله را درای گفتن قریح کردن
و اگر می توانم گفت ارجح بوزاری می بخوار باری گفتن عفت مرا است که صاحب
بزره دارد علم این قدر بزرگ کار تو باری رخصت می افروز مال از حق
تبارک و تعالی تمام بخلی به لاجل جلد دعا گفت که بعد بخلی حق تعالی
بگوید رسید که محل می آورد و بپاره گفت و این ملک گوید رضی الله تعالی که بگوید
باز عطف شش پاره گفت و سه پاره از آن در مدینه و فواد و بلی این
گوید که پس و دیگری در فغان و دیگری رضوی و سه قطعه دیگر که فرود آمد
نور و بشرد را و بعضی در آن دره دره گفت چنانکه در آن دی در اقطار
علم منکر گفت و پودنه که در بر تو علم فرسید از عمر روزها محسوس میگردد
در آن گوشت که از دوق خلی الهی حل و علی تا بهشت در رقص
آنچه هر رسید غاروی از ذرات جهان از آمدن تا غلبت رقص کنان
می آیند تا اهل انوارات بگویند که نزد خلی معمار سوار سوزنی این
هم ذرات را بر طلب حقیقی تا بهشت که گردان مدار و دین رسد
بزاران بهار انوار تحلیف خللی و جمالی که بر قلوب غافلان سعادت
و سعادت متوالی است بر این که ذرات وجود او در بر تو انوار در بعض
و اضطرار در خوانند او در ضایع دره تا بهشت با صفات نرسد
قرار کند تا در آن وجود عارف بنور وصال شود و فرین نکود و قرار
دارد بنزد و رقص شوی قراعه که اصل اصل کانی جویای بر جسمی
میلان که غش آنی حور سیدم غایت و زدن رقص خوانند این

۱۴۳
این برقص آری دامن پهن تنای بروری کنارگیری این دانه
اصنافی لب لبیب نهاده این نکته را بدانی سر آرزو اصفانی از
خوردنی نرالی در دولت از طعن من توانی قورق علی و خرموس صفا
ای غشیا علیک لبی مغسرت قدس کرده خرموس صفا یوم الخمیس یوم عرفه
واعطی التوریه یوم الجمعة یوم البجر از امام دافد رحمة الله تعالی نزدیکی چون
موسی به موس اعزاز فرستاد بر کردوی مکتبشد و مکتبشد بالذکر
عمران و سوال البریه و مالک را رب الدرباب یا این است از الخصاص
فی رومیه رب العرش جل جلاله خالی و ای راجع رسد حدیث قدس گوید
لم یکنی ثم کان راجون سرور که وصل لم یزل و الدارال جویده ملکند ان ملکند
و موسی علیه الصلوه والسلام بران حال مکتب که معذورم دارید که من نه حق
لشمن ایضا افسادم خاف بر احوال نه من خواستم و دست بر این
اریدم اندر جواب برخواستم من بطریق می شدم که اصطلاح
پیش اند و اصطلاحک سوشی بخر بودم که افسان غریب برآمد که و فر
بناه خفا اول در حدیث شش کردی آغاز و بین در توبه و عافان
کردی باز کامی نظری لبوی نامی انداز و اندر در کارهای ساز
و فان اندر کتبشان که دست از موسی بر آید که این کتاب شراب و اصطلاح

لنفس از جام و العبت علیک محبت می خورده سکه خریده کم ازین بکنند
ملیکه سوس و صین طلوع انوار کائنات از محانه لطف شراب محبت
و دانش در فضای تنوای خردانیت برید به خیم انوار صلت از صفت
بر عظیم جانس و رنده اش سر رانده رفون کفر تا صبر اول وی رسیده اعراف
مطافنی ازنی کفر وین برای سنده بروی عای شرع نیست نه محل ملک
نوسیدار کرد علامت بروم و ام ایانب بده تا بکشد بروم ترک کهنم
فزان سوس بنیادم بای نه برقی آفره ام تا بکشد بروم کردوام بدر ک
حشم برشت از محدوقص کائنات تا بکشد بروم بر طر کشت ملک
که کس به امید می و امید عارف و دیار می دیوار سمر و خاصیت و نه
به بیست کار بکشد از زندگانی عالس اند و مرک برالت و دیوار
عارف برک بجا بکشد دیدار کوش دران او را از لذت سماع
بر جود از لب می مهر ادا ام که از دیده داراسته بکشد دیده دیدار
جان اسرار وجود می عمار مد در خانه دل ازان خواهم که
برنگزیند کس جان را که نزد بی شوق تو نفس من را که بحر
بود اسیر لب و کس چشم از بی انچه ان تا که ترا بشنوی
نعل که جود حق تو شوی عبد الصلوة والسلام ان صغفه و نه
زادش که روح ازین بکشد کس نه وقت عظمه و کس نه کلاه

این گونه بپایان می رسد حال آنکه حضرت موسی بروی افعال بود
 انرا سر و دیگر روی گردانید و چون خیمه را دیدی موسی علیه الصلوٰه والسلام بر فراز
 و برای هر تختی که آید تا نماید که از بر تو انوار تلی بود و سطوت نورانی
 خارج از آن در جمیع صورت مظهر خود ظاهر است چون تلی خدا آمد دیدی هر چند انوار
 خدا را کسی ندید حل صدر و غم نور و لذت و سواهی اهل تحقیق گوید که در حق صفت
 چون هستی موسی علیه الصلوٰه والسلام در آن صانع و ارباب بر جوان است
 وی بگونه افعال عظیم تو خطم صفتی را محلی اعداد که اینک عظیم چون انوار بیان
 بر جویستی باز دیده دریم مستند عزت و مملکت و حدت خالص از ازل تا
 نماید در خردان تنبلی که دریم تا اوست خود ز خودت ندید تا که روی
 بجز از روی نکران شرب تنگست چون انوار انوار تلی معجز بطریق
 او در و صفای بشریت بود و بهمان حال که باز گشت دیگر نوشت
 خلعت صافش بپوشید و شرایک کمالش پوشیدند و مقام عذر خواهی در
 او ریزند فلما افاق قال سبحانک شیت الیک چون بپوش باز آمد و در
 و حیل میانی نوبت زد و این نوبت از سوال بود بود در دینی بوده است
 در دینی میگوید آنچه وعده افراست در دینی طلب کردن و لذت و انا
 اول المؤمنین آی المصطفین بابا روایت فی اللغه ما یوعد الله و حدیثی
 الابدان اهل تحقیق میگویند که چون بپوشی باز راه گفت خداوند با کسی کند

بشری مثل حدیث تو طمع کند با کسی بخود ترا جوید و مبادل و دانی امر و غیر
و نیاز تو گوید جدا دزدان تو به مردم گفتند ای موسی چنین نگار و روز شنبه
که تو نهایی و جان سبک و جودان گفتند که تو را کوی و بدین روزی و کاشی بگری
و زبان حال موسی نگویید اید و حاله و مرید بگری فایزک فایزید ملا برید بشری افکنم
بر دست مقصود نماید باری مجمل حدیث و مقام خردمند کی باز گردم و باز
بر مار خود مردم انگشتی که بکار جویس گزیده بود به از آن پیوند مایه بر سر بود
و چون بگری بگری مجمل حدیث و مقام از به باز اندر ای عالمی جل جلاله تبارک
دل دی از بود بر فو بنویس بنویس از الله با موسی ای اصطفت علی السلام
بر الدن و لکلامی ای موسی اگر از از یک چیز بماندم یعنی دیوار بگری
و دیگر از فضائل و کمالات مخصوص که دانند و بر سادت و کلام بر کردیم
بنویس و بحث خویش از چند را اندم و ظاهر و باطن بر این پیوسته و اعان
منور ساختم فی مائت و من مائت اگر سبک گدازی نیام نمای و بگری
و سگوه بصر منمای که در کشف اسمعیه گفته اند از آن اعرض و افهم الدین
مطوفو کم قدر و قوا فاعلم ان اصلها مقبول است چه موسی علیه
الصلوة السلام در آن وقت که مکره طور و ملک غفور جل جلاله معانت
می نمود محاط و می خطره کرد و بود که هیچ کس نثار محلات این دولت
در نداد و هیچ کس نخرید این تمام نموده در آن حال غریب

عجزت بحسب محضی صلی الله تعالی علیه و سلم ظهور کرد و با طاعت که این موسی
 برین سنگ چون عصا برست و فی الحال آن سنگ شکافت و خاک
 برپیداند و در آن عالم صد بار موسی دید عامه های سیاه بر و در آبی شاهی
 برپوش و عصا در دست هم گروه طور دیدار سلطانید این برین عالم
 عشق هزارایی در کوه کوهی نام حای و نوحای در بر سر دریا
 مکان کربان صد رازان طور و بر طور موسی در کوه و در کوه
 سانی مغفم بر تر از حریف ساد و در کوه بر کوهی از نو در حریف
 نمائی بود و نامجو هم جزو حریف نمائی در کوه با جردان و کوهی
 را که است مغفم از اندرین بازار سودای در عجیبی است از سزار
 قبایط بر یوم بر گروه مرا اینر هم غوغا در کوه بر کوه و در آن عالم
 موسی علیه الصلوه والسلام نمودند احوال است بعضی گویند عالم است
 بود ناموس علیه الصلوه والسلام و اند که این درگاه را بندهاں آگاه است
 و کوهی بر کوهی که آن عالم محبت بود که در دین محبان صادق محمد صلی
 الله علیه و سلم موسی را از طلب و در بر جواست بودند هر کسی در آن
 مهربانی مقدر کرده اند و در بر این هر یکی کاری مقرر کرده اند طبق
 را از پیشی دادند با جان و دم پیش پای و کوهی که نام مقرر کرده اند را

فی نفسی موسیقی شکر و از موسیقی حسن لکن زبان طالعیان از عیبی کرده اند
کمانه سینه نه نقالی بگویند ای موسیقی سبکشان مادر به طلب و در زانو به عید
محبوبند و فریداران کوه محبت در برده بطون هنوز منوادی اگر کمان
سوزد که در مهاجرات انعام بعضی را اطمینان کنم معابد و مسکنان از دور و ناخوش
لوازند فی فی چنین وقت دیدار بود انار کلی بر در دیار وجود پیدا بداید تمام
سبکشان مادر به موسیقی برای دلیل وصال کردند و زبان کویا بین معال کردند
جهان ارادین دل نودان و دلار می باید که هر رسید حالش از دور و دیار می باید
از آن طلعت تن بر سر جانم که بر سافت مرا از سطح دل محو از می باید
اگر از خود عیشی که بر آتش آن زبان بشی که ظاهر شد کلی بر دل سوار می باید
جبال بار منوایی بر آب صبا بگر که هر زده است برای کوه دیار می باید
از عین زخم من زنی محبوس موسیقی این از کلی بر کوه سوار می باید
خس در زبان هر چه می باید هم داد و و لکن عاشقان خوشی بسیار می باید
طالع دیگر می باید که بر نو عالم ملکوت بود که موسیقی عید الصلوة و البسمه خوانند
خوان عکس و خود موسیقی کرد که روی خلوت در داد و ده در عالم ملکوت و عید
چند و کمال اجداد غیرت است که غامی صبور است و روی موسیقی کرد
در میان خانه که بعضی در آن او را چون آینه مصقول شده است

۱۲۴
با کسی که در آن خانه در آمد و در آن که نظر کند بجهت صورت خود شده باشد
از در آن به دل حال خود بشی بهر چه از آن برای مثال خود بشی ازین وجود
مجازی مرقا اگر خود بشی بهر چه از آن برای مثال خود بشی بیال غیب ازین
است به هر دو بر یک بحث و در میان برینال خود بشی اندر و حسن عبار
عالم ملک ازین عالم ملکوت بهر خفاست موسی علیه الصلوه والسلام
نظر کرد و صد بار موسی دید بوی نمودند که ای موسی تو کجا بروی و می
ملکه تو صد بار بوی در محفل که صد بار را بنده محبت اند که از محبوب ملکه
خود اما و میگوید تو مانی غیر از میان رفت بر سوز و غم بیا بیا بهر چه
خواستیم اگر در دار حواشیم خود از خود بشیم و اگر نظر کنیم خود خود نظر کنیم
ماریت این صورت که در مراتب جان پیدا است بهر چه از آن برای مثال خود بشی
درین برده پنهان پیدا است و در این عالم در این عالم و در این
و از هر دو از کون و کعبان پیدا است بهر چه از آن برای مثال خود بشی
مستطاب انوار حسنش در جهان پیدا است بهر چه از آن برای مثال خود بشی
پیدا است و ملک اندر پنهان اندر مغفان پیدا است بهر چه از آن برای مثال خود بشی
خود بخلی می کند خود خود غس می از زجاج عالم پیدا است بهر چه از آن برای مثال خود بشی
گواهی دید بوی که عالم معنی صورت موسی علیه الصلوه والسلام
مخوفه از برای اسفانت و بی در طلبی که بنده مانی که در این جهان

که بیرون علم الصلوة والاسلام میل و بدخانه حبس بقایب و سبب فساد
سالی عرامی در ترسیب سالان چند خود سبب از آنست
مصوران حبس و حذران آن لصور با عرق قرین و طراش خند و شور
بوی و دنیای بر اطراف و انباف آن خانه در چند جا تصویر نمودند و سبب فساد
کوی و رکود و در کنار گرفته اند و دنیای آن خانه را می آن صلح بود که
بر و احسن اظهار محبت خود و بیعت بیوف علم الصلوة والاسلام
مناقب و اوردن باین لطائف الخلیل نمود میل و بهاری حویں مرسی علی
الصلوة والاسلام از غایت خلق و احطالاب خود و کس باقی و آن
سورت طلب خود و مفاد کس که فلما افان قال سی است صلیت
و یاز طریق مسدودست و سپس گرفته از کوی و ملت قدم باز کشید
که خدا سبب و کس من ان اگر من باز غیر عشق او را دنیای و آزار
درو و دیار و وجود اظهار اگر اگر عشق و محبت می نماید و در مورد و دلدار
سوق و دوق می شوند تا باز در طلب خود و استغرا و در احوال
شعور معوار گرداند باز در عشق از در و دیار من باز درید
بند استرگنی دار من باز در منظر اطش ربانم اعاد و جزر و البت
چار در سدا من از بیج بهیویم برده زرخ بر گرفت نور بخشی نمود از
که کس درین صبره ساقی فکند کس درین جام می مست می سازند
خار من بکه نشان درستم را دل از هر کسی و که درید عشق برده
اسرار من طالع بکند و بند که این سر کلام علیه التحم و التسلیم برای آن اظهار

برای آن اظهار کرد که چون حضرت و لکن از خطای الجبل موسی علیه الصلوه
 والسلام نظر کرده انگشت از خود عاید است آن کس اینها بوی نمودند بر وجهی که
 بر حسب انشاء مکتوبه حواله بیکر دهند آن اصل را مکتوبه نمی انگشتند و
 عجبان در طلب دیدار یافتند از زبیدند از معنی امام شریقی قدس سره
 لکسمه اگر فی قور از خطای الجبل مکتوبه شد موسی علیه السلام منع طعن از مکتوبه
 و امر بر سر عرقه بیج بلد از آن صحبت نیست که از دیار مجبور محبوس ماند
 و دیار انصار مقبله گردید و آورده اند که در وی ابلیس بر کلمه علیه الصلوه
 والسلام مکتوب است حضرت موسی علیه الصلوه والسلام زمان آن حضرت در
 حق وی کنده و نور چون امر مکتوبه بود چرا سجد کردی وقت تا از تصور
 محرم تمام خیا که توانندی ترا انگشت کرده نظر کن چون نظر کردی از
 بازماندی گفت که در وی حضرت موسی علیه الصلوه والسلام از منافات
 بازماند و وزیر کلمه الهی حل و فصل و عذر در جیبی وی بر تیره طرف کرده بود که
 بیج دیده و ملاطفت شده چنان موسی علیه الصلوه والسلام سجود و
 لغات نیز خوار مبارک خود و در دست بود که چون بر صفوی و حید
 وی نمود و در ابد که فناء عاب چون قطع سی حجاب اصابت بر خاکست
 دیده و لار جالب مانع از صفوی چون چال آن حضرت را سبب
 مخفی و یاد را بر کو سر در پیش از کوثر نایب داری زخم

فرار روی بدل اضطرابی رفته بر شکم کمر خنق و دلدادی
که چرا فروغ رویت هم باغیادین رفروغ نور و لب جهان صبر
که دارد که نه زان پیم عوی نه مایه دای که ای یوسى مرا عشق
چال و صوفی و صلابت از جانان خدا بداد ختم دار و صوفی و بیوفتن
و مکن بهر صفت کتون بهر سبب که حال خویش از من محو گرداندی
موسی گفت علیه الصلوة والسلام ای صفورا چشم تر طاف و دواز
من ترسیدم لب لباب گفتا کن و بنور دیده خویش به جای از روی
را طاف و توفی حکمی نیست که نه را بخنق و در آن اسرار بدلی می بر افرو
در خط خود دیدارش نیست که کند صانع خود سید نظر که نه از حاکم
نیم صانع خود سید صانع خود کند دره که نه از حاکم
ربانی نه عالم موسی گفت که یک کت و طایفه دیدارش نیست
صفورا گفت ای صبر از دیدن من فدای بیکار شده دیدار تو چه
چال بکنای که آستان از خندندت مشتاقی و صوفی از حد
ماند که تو سبک داری طایفه مانند عالم موسی گفت علیه الصلوة
السلام ای صفورا از غنای تو بلباب ای جل و علا که نه از طمع
حیای من گای سامع گشته بهر مصباح دیدن ات مگوه
خودم از بایک نور جز که نه طور سیدار دکن ای یوسى فطرت

۱۲۸
پس که بوی تو ز خاک این بیرون گور پست روان دین که بوی
تو نه بید میدان سوزی که گور پست موسی علیه الصلوٰه والسلام فتح کردند
و حال در نظر عیال یک بد بانی فی الحال جبرئیل علیه الصلوٰه والسلام در رسید
که ای موسی فاسود دل مستحق نماز باشد و انیم کتاب احباب از کتاب
جمال بردار اللهم انک که انشی سبانی او طوبی فخر مشید و برادران
محمد و ابوبکر و عثمان و علی و ابی طالب هر یک ملک دارد اما دوران زوال
دم که فرستم فلک که بوزد مردیال ملک معزوم موسی علیه الصلوٰه
برده از بهر حال ملک و حضور از حق و عیال بی مثال موسی علیه الصلوٰه
والسلام افتاد فی الحال برودین که داشت و بر چهارش چوین شماره
از شماره آسمان و در جیت شمس است که از دین دوید و بر
دیده بدوخت از نور و جلیست و سافست بر نور افروخته صابر
کوی خورشید را فلک رسیدت و ز تو پاره رویی تا که مندی رویی
جاک شاهانم بر خیم روید و موسی علیه الصلوٰه والسلام
این امر شده که خاطر مبارکش بایست کردن گشت و بر روی
بصر و احباب نظران عذر سه ماه بگذر تا تمام نموده میگفت
نگفتم که باری توانای و باریا و اما صبور ای درین واقعه اشباح

و بت نوشت عوده می گفت مرادین از بندار نیست زنده و در حال
بهر در کار است جو افند نظر جمال توان و اگر بعد از آن که بچشم صبح اگر درین
اعلی بود گویند و اگر جان بشمار و گویند تو بنمای روح کرمانند
چنان توان پس بود در نظر اگر بنم آن اوین و بزم رسوق از آن بزم
خالی غلام رسوق موسی علیه الصلوه والسلام جدید دیگر درین
صغور ناپیشت گشت بختاب قدس صلواتی حل حلاله سعادته نمود
باز خدا یا این عجزه که درین بدن حال باور یا چشم بار بوی انعام فرمای
مسلم موسی علیه الصلوه والسلام باز سعادته جمال انصاف جمال نورانی
منوایی کرد آمد صغور گفت یا کلم الله ملا با وجود وین بنیاد حلاله محل
نابودن جمال نوشت برده یک بی که جان غم غایت دارد بطری
در وقت دور بخندارد دیده لا خود چه محل بر که تر محمود جان قدر
ساز و اگر درین بشمارد موسی گفت علیه الصلوه والسلام گفت ای صغور
نه خود حالی ما بد کردی ز دیده ات لطافت انوار غایت اکنون
این انظار اسبب کفیت صد وین مداین و بدین دیوار
خزیدنچ بدین بکلیات صد وین و صدی از جان منوایم تا جمله
بار کنم انصاف و حق آمد که این موسی دیگر نیست برده از سبب جمال
و بی حال فی الحال و در کس با بد نیست و چون کلاب بر روی فلاد

از حاکم مدعی علیه الصلوة والسلام باز بمقام عبودیت نمودن بنای دیده
 ازین باز داد حاصل عبودیت گویند دیده اش در شایسته جمال بر علیه الصلوة والسلام
 و بکلیت و با تمامش مدعی از مالکیت معافیت کند تا که در میان حق است که ای
 مدعی اگر حدیث را بر دین است ششم و باز دین دهم که وی هنوز از شما جدا و جدا
 تا به خود ابد الالب و در دین را و دیگر باز در سر کار و در این خود را که داری من عیال
 زبون معسور است و حکم عشق بر جان او است بلباب اگر خواهد در مقام جلال و انوار
 او کوشیده او را بگذارد و اگر خواهد در مرتبه حال خلوت معافیت کند سواد
 اعان و زنج موسی مکن عیال صغیرا چه بی نوری که تو داری و او که جسم سیاه
 چه داند مرغ او را و فریب سکاره چه داند بیک کعبان چه در دغم دنیا را ای مدعی
 بی که صیقل و طلب در این تو کجاست تمام می نماید تو خود با وجود کمال بر سر نور
 و قبول بر زده کمال از حق نماید و معانی عشق و بی موی که اندیشه که محفل و خبر
 حجاب جمال موصود است و در حق از او در موصود اسح الرمی کنگ
 چه بایستد عیال بی و بانی کردن چه بایستد معسور مان بیکانگی کردن زنده
 بایستد معسور بی خبری زنده ساموریدان بر دانی کردن سرافراز
 لیکن ندانند دره ناسیدن حکم مار و لیکن کجا بر دانی کردن نوی
 فانه اگر از گوشم بر بندت که عیال سرافراز است بایستی کردن سرافراز
 اگر عیال بکنو باز بر سخن آیم و موسی عیال و بیای تو طوطی و کلای تو
 صدیر از اندر و در کوی طلب در سایان تنافس است بر سر کوی از آن

کشتیاب و زین مردم فراوانیست
صادق بیتی دل جو طبعی روحی نهانی
پروانه ارزوی خود بر آشی خوانم تا شکر نگرانی
آشی در جان روی و دلفنی کوشش و ذوق سخن خود داده پس جان خود
طلب است و ده جگر کلام در یکوشم خوانم رب ای بر زبانم رانده جو کلام
خود علی جوهری سلو کین توانی بر چه بگوئی سلو گو بیا غرقی رسته مایل بود
کوچه کین آرائی می شود جزین غلیظی با کجاست ند در شمع کین آریست
چون که از خود بکانه کرد نامزدان این جوانان هم خانه کرد غریب شمع در یک
چو در میان غنچه غنچه تار نسیم در در کین غنچه من نسیم مد و صلی خود بر
غیر نوری غنچه در کین و زره زره از وجود منست مانتام اضداد
درست و یسوع احسن مایل روان نرود سیدی چه زره بطلان
جو کلام انوار کین شد بدید خبر حق آن نوری که خوش ترید طوطی صلی
معدط انوار شد جان بوسی طالع دیدار رسید ان چه معنی نوا بندیده
طرح کور و دیدار شد ای نوز طوطی کوی که کای کز بود زین غنچه
نخلی بزر بود خود غلیظی بکینت جود غنچه ای معانی اندر لبان او کین
و فصل می وصل احسن علی التعلیم صلوا الله علیه و آله
نست که جود بوسی عبد الله صلوا الله علیه و آله
افواج فایز کین و بدو کین معالمت با جود غنچه و عله

مستعد آمدن بجای فعلی فاعلاتی که او را الهی تقدیر فرموده اند که مکرر است
 فعلی خداوند است مکرراتی چند می شود و می گویند که این کلمه است
 مکرراتی و خطای آن را با موسی ای اصطلاح علی السلام می بیند و علی السلام
 ای موسی که ترا برایت و کلمه بسیار نام برتر بودم این نعم عظام که بتو انعام فرمودم
 بحد و انتقام عاقبتی بزرگ کنایه از انعام عظامی و در دین بوسیله تائید و
 دوستی محمد علیه السلام و در جمیع قلب که در او جان کران در محبت و دوستی
 صلوة از عبد ربی گفت ای محمد که در محبت و دوستی می توانی فرمود
 آن بی غیر است احمد که اسم بر این عرش محبت که را انتقام می رسد
 خلق آسمانها و زمینها بدو برابر که از او نبی و صفی و صفت خوانند و او
 در سربین همه جلال است و در من حضرت موسی علیه السلام و السلام گفت
 احب الیک محمد خداوند من تر بود و ترسم با محمد فرمود موسی این کلمه می
 محمد حبیبی و احب الیک من الکلم ای موسی تر کلمه منی و محمد صلی الله علیه و آله
 حبیبی و دوستی که با او بود و بعد از صلوة و السلام خداوند او را
 حبیبی و دوستی و کلمه و در دای موسی کلمه آن که در دین رضای
 گفت و حبیبی که در حق کلمه رضای و کلمه ای موسی کلمه است
 خدا تعالی که دوست دارد و حبیبی که از خدا تعالی تر بود و دوست دارد و کلمه
 از کلمه صائم الذکر و قائم الدلیل باشد و در دین دارد و در دین احب الیک که در دین

[illegible]

اعدن صفی عالم است و آوردن صفت خاص که در ظاهر او از این صفت
 دیگر که ما فرمودیم تا فرمود که اگر او را بدید و بود که او را ندید که اگر او را ندید که اگر او را ندید
 که اگر او را ندید که اگر او را ندید که اگر او را ندید که اگر او را ندید که اگر او را ندید که اگر او را ندید
 صفت جزو این عالم است و در هر یک از این صفات صفت خاص است و در هر یک از این صفات صفت خاص است
 و سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها
 ربی و سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها
 بالمال و سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها
 علیه الصلوٰۃ والسلام و سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها
 پس بدین احوال است که اگر او را ندید که اگر او را ندید که اگر او را ندید که اگر او را ندید که اگر او را ندید
 سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها
 الی عبده ما اوجی اگر او را ندید که اگر او را ندید که اگر او را ندید که اگر او را ندید که اگر او را ندید
 صیاحی و سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها
 بیضا دادند و سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها
 و سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها
 حل سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها
 سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها
 سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها و سلم کل صفات اینها

همه گشته عاصیان را بکند نابود کرد اند که سفاقتی نام اهل الکبائر من امتی
از موسی علیه الصلوٰۃ والسلام باو می رسد برین می اگر اسل دارد حضرت
خواجه ملا علی قلی علیه السلام بگوید خوشتر است و غایب از این خون اگر افضل و دوستی
از خلیل صلوات الله و آله و او اند موسی علیه الصلوٰۃ والسلام بخود می خورد و باو می خورد
خواجه ملا علی علیه السلام بخود می خورد و در میان اهل آری سعیده بگوید اگر موسی
را عبد الصلوٰۃ والسلام بر کوه طور بردند تا کلمه پاک بگویند و کلمه از موسی تعلیم
خواجه ملا علی علیه السلام بگوید بر کوه طور بر آورده اند و دینی بندگان معصوم
قایم بر این او ادنی موسی علیه الصلوٰۃ والسلام خلیل نبی بود و این نشان خداوند
تا آگاه با وی سخن گفت و او را عذرا موسی را پس بماند خواجه ملا علی علیه السلام
علی علیه السلام بر پشت کعبه قدس می روند و این نشان را و او اند و در وقت حال
که او آمدند است عذری می شود طبعی و بعضی موسی علیه الصلوٰۃ والسلام در میان
است خلیل را در رده است و خلیل است جدا کرد و ظهور بر آید با وی سخن
گفتند خواجه اشیا علیه الصلوٰۃ والسلام بر فراز غنچه حضرت صلوات
الله علیه و آله بر افی او را و بگوید از طرفی یعنی مجابی می بود که فهم نیست دوم
ملکیت مجابی بود از این راه بی نمی بود موسی علیه الصلوٰۃ والسلام
مستغول شد و اسباب بود که است از این است که خلیل است که از نظر
ای خلیل اسباب بود که نگاه او بود و دیگر اهل بیست و یک می سر را درون
خواجه ملا علی علیه السلام علیه الصلوٰۃ والسلام در میان بود که خلیل علیه السلام

[illegible]

ابن صفای میروند اید را که فضل الله و رسول الله و صفای
عبد الصلوة والسلام که انشی دادند که اندکی بعد بر اینا که دستگیران
ان که در نزد او فرستادند ابو صفای را که صفای را علی بن ابی طالب
که انشی به آنکه است او نزد او مکرر مذکره و این بر این را که صفای
و در این موقع مان از آن اطفال اینی صفای میروی عبد الصلوة والسلام
و در این عمر خود و یار یار به ر با حق تعالی منافات که اندکی صفای
حق تعالی عبد السلام بر رزق بار با حق تعالی منافات مکنند که امضای با حق
ابو صفای میروی عبد الصلوة والسلام هم غیر محجوب احسان کرد و خود را در
میان او و جواب پس ترا می آمد یکی گفت رب بر در که در این محکم
گفت از فی سبای پس میروی گفت از نظر این رسم من جواب عبد الصلوة
والسلام در همین سبای که خود حق تعالی احسان فرمود که انست
علی بن محمد که در حق او و نوافضای دیدار اند که انشی را که صفای
میروی عبد الصلوة والسلام بنی اندن میانی اما سبای بیعت الیوم
عبد الصلوة والسلام و سبای بیعت محمد حان
سبحان انهار و سبای انهار و در این موقعی مقدار صفای
از او و صفای اند که چون صفای در این عظیمات و کار اللبای علی
فکران فرات که علی میروی عبد الصلوة والسلام در این محکم و سبای

سید علی محمد و احباب و عده صوفی و فاضل در صلوات الله علیه
 محضه اعلیٰ فرستادند و خنی از آن نایب و دوستان کسان
 فردا یک نه لعل از آن کس که بصره رسید و در اخف و محضه و در
 ۱۵۳ طول در خنی بر لوجی ده در عزم بدراج میری علیه الصلوة السلام فرمود
 محضه تعالیٰ مقصدی نایب و در شرف و احکام و اربع سران
 بسبب که در این صبحی هر کسی علیه الصلوة السلام هر نوع احکام بنمود
 تا بعد از آنکه تمام بدین ان الواع بهر آسمان تمام بدین احکام
 طاق و در این ان مدایند و کتابت در این صبحی حل و عله این صبحی
 بر در شد که در اربع فردا از افراد محکوم است محمل این بار علی معذور
 تواند بود محضه تعالیٰ میری علیه الصلوة السلام و افراد و تا این
 الواع بهر در که میری علیه الصلوة السلام بهر میری علیه الصلوة السلام
 طاق طاق که از محمل ان بار علی و تعالیٰ صافی که در این
 الواع که محمل است بر انوار عیسی و احکام و غنیمت که تواند بود
 باج حل و طاق محمل این تواند بود محضه تعالیٰ بشمار و خنی که در ان
 الواع از عماران و در به محضه و فرستادند و فرستادند و در
 علیه الصلوة و السلام محوره ان الواع بهر در شد و میری علیه الصلوة

والسلام انور و سربان کوه نهادند کوه اگران بکری الواح از هم حرکت
نمایران حق تعالی قرآن را از سربان صفت و صورت و منکر و انوار کما
القرآن علی صلوات الله علیه و صفت و صورت و منکر و انوار کما
ملکوت و صفت و صورت و منکر و انوار کما
برسانند و صفت و صورت و منکر و انوار کما
انسانه از کوه و الواح مریدان و صفت و صورت و منکر و انوار کما
نشد و این کما ملکه صفت و صورت و منکر و انوار کما
سپاس مکرر و صفت و صورت و منکر و انوار کما
و در سربان و صفت و صورت و منکر و انوار کما
الواح عیسی علیه السلام انوار و صفت و صورت و منکر و انوار کما
بافت حق تعالی صفت و صورت و منکر و انوار کما
نابند و در سربان و صفت و صورت و منکر و انوار کما
و صفت و صورت و منکر و انوار کما
در سربان و صفت و صورت و منکر و انوار کما
صفت و صورت و منکر و انوار کما
کتاب و صفت و صورت و منکر و انوار کما

در این روز و شب حضرت خواجه ابی که هم اسم محمد صلی الله علیه و آله گفتند که
 اینی باقیم که صدقات خود بخورند و بخورند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند
 هم است محمد صلی الله علیه و آله گفتند خداوند اینی باقیم که باقیم گفتند
 چنانکه حال را افضل رسانند و فرمودم اسم محمد صلی الله علیه و آله گفتند خداوند اینی باقیم
 در روزی که کتابها و صحیفات را در زیر آب نهد یعنی شراب و احکام فتنه را
 محو کند و فرمودم اسم محمد صلی الله علیه و آله گفتند خداوند اینی باقیم که
 بنیت حرام باشد بر همه استیسا تا در این روز و شب در این روز و شب در این روز و شب
 امثال ما در این روز و شب در این روز و شب در این روز و شب در این روز و شب
 باقیم که این روز و شب در این روز و شب در این روز و شب در این روز و شب
 غمهای کثیر را از نو طلبند فرمودم اسم محمد صلی الله علیه و آله گفتند خداوند
 در روزی که اینی باقیم که راضی است از تو تا در روزی که راضی است از تو
 باینکه علی فرمودم اسم محمد صلی الله علیه و آله گفتند یارب در روزی که
 که هم موافقت کنند و هم خورند و شربت کنند بعضی لبنات بعضی
 اینان مردگان را بیاورند فرمودم اسم محمد صلی الله علیه و آله و نیز
 مردان را بیاورند و اینی باقیم که در این روز و شب در این روز و شب
 ما هم در روزی که اینان را بیاورند فرمودم اسم محمد صلی الله علیه و آله

او صلوات الله وسلامه عليه ان الله لا اله الا الله ان الله لا اله الا الله
سیدنا و مولانا محمد بن علی و ائمه کرامت علیهم السلام در تفسیر این آیه
در کتاب تفسیر مجمل خود کرده اند یعنی روایت کرده اند که در این آیه
و در این حدیث روایت شده است که در این آیه
محمد صلی الله علیه و آله گفت خداوند استیغاثم در روزی که در آن روز
و گفتند از جای وی می شنیدند که در آن روزی که در آن روزی که در آن روزی که
بنوعی صدقانی و اگر بگویند اندک و بنوعی بیست و نه و بنوعی بیست و نه و بنوعی بیست و نه
از برای وی است و بنوعی بیست و نه و بنوعی بیست و نه و بنوعی بیست و نه
استیغاثم در روزی که در آن روزی که در آن روزی که در آن روزی که در آن روزی که
در آن روزی که در آن روزی که در آن روزی که در آن روزی که در آن روزی که
صلی الله علیه و آله در آن روزی که در آن روزی که در آن روزی که در آن روزی که
عباس بن علی و ائمه کرامت علیهم السلام در تفسیر این آیه
آیات و تفسیرات این آیه را می بینیم خداوند که در آن روزی که در آن روزی که
عناز طهر است با قول رکعت و بعد از آن که در آن روزی که در آن روزی که
حسنت که آن روزی که در آن روزی که در آن روزی که در آن روزی که در آن روزی که
و از برای این که در آن روزی که در آن روزی که در آن روزی که در آن روزی که
و در آن روزی که در آن روزی که در آن روزی که در آن روزی که در آن روزی که

فصل من فی الیاسی که نام یا موسی صد رکعت بگذرانند بیکر اهدا است و علی الصلوة
هو الله بگذرانند و این نماز عظیم است و منتهی فرشته و فرشتگان و ملائکه
سراسر این استغفار کنند و هر که بگوید از برای دین یا عفو کند مرد و ملائکه منتهی یا
موسی که رکعت چهارم اهدا است و علی الصلوة فاشک الله بگذرانند و در این عفو
انقیاد و برای آسمان و ارض و این کلمات و معانی را بخوانند که در کتاب
الاسیاس بر آن نام موسی صد رکعت اهدا است و علی الصلوة فاشک الله بگذرانند و در این عفو
سفر او کنند و این نماز عظیم است و هر که از برای دین یا عفو کند مرد و ملائکه منتهی یا
از دنیا برود و در دنیا است و بعد از این نماز بگذرانند از کلمات عفو تمام مرتب
است و همچون امروز که در راه بود و بگذرانند یا موسی اهدا است و علی الصلوة
و السلام و صلوات بر محمد و آل محمد و علی الصلوة فاشک الله بگذرانند و در این عفو
الاسیاس بگذرانند و برای آسمان و ارض و این کلمات و معانی را بخوانند که در کتاب
و در دنیا باشد یا موسی اهدا است و علی الصلوة فاشک الله بگذرانند و در این عفو
دارند و این ماه در میان از برزخه هر روزی الیاسی و عفو در شب
و طواف و نماز و غیره باشد که در این ماه بگذرانند و این کلمات و معانی را بخوانند که در کتاب
رکعت نماز و در این ماه سببی از برای آسمان و ارض و این کلمات و معانی را بخوانند که در کتاب
بگذرانند و علی الصلوة فاشک الله بگذرانند و در این عفو
و صدق است که در این کتاب و در این ماه فاشک الله بگذرانند و در این عفو

و چه شنبیدی که است فرامی یاموسی روزه رمضان میباشند ماه
 قمری که در آن ماه هر که در روز صیبت نماید و در نماز اعمال آورد ماه رمضان
 بشمارد معنی ماه رمضان روزه و رنج و بی از خوردن و آشامیدن و اگر است
 و ماه و بی نزدیکی از ایام باشد اگر کسی روزه او نزدیکی از شنبه
 باشد یا موسی علی بن ابی طالب که در تمام او که حدیثی از آن است
 باینکه بگوید با یاری کسی و عیال او روزه دارد آن محول شود که هر چه در آن
 خود چنان است فرموده ام که دعا روزه داران ماه رمضان در آنست که یا
 موسی بن عمران بدرستی که من ایام بگیرم در ماه رمضان اطمینان است
 و ارضای و عیال و ظهور و در آن که اگر کسی در آن ماه صیام ماه
 رمضان یا موسی بن عمران بگویند که استیصال نمایند در این
 حاجت خود مرا عیالی نیست بکنند چون مال و غیره و در آن سال این
 رسانم چرا که میباید که من بگویم و در آن ماه بگویم یا موسی
 بن عمران چه حاجت است از این ایام این امر فرموده ام از هر چه
 که با ما بودی این را حاجتی و خواهد داد و اندک بر عطا و شمع این قاری
 که در آنست که در آن ماه و در آنست که در آن ماه و در آنست که در آن ماه
 او را در آنست که در آن ماه و در آنست که در آن ماه و در آنست که در آن ماه
 و در آنست که در آن ماه و در آنست که در آن ماه و در آنست که در آن ماه

معذب بنیله با برکت و رحمت و صلواتی از علی بن ابی طالب بر
 بنیوی بر آید و بنیادش از لایه الله او از برادرش بنیوی
 ۱۵۴ بر آید و بنیوی بر آید و بنیوی بر آید و بنیوی بر آید
 و در توبه بر آید و بنیوی بر آید و بنیوی بر آید
 حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام گفت خداوند آنقدر
 بایست که ماه رمضان را روزی دارد و بنیوی بر آید
 تا بنیوی بر آید و بنیوی بر آید و بنیوی بر آید
 محمد صلی الله علیه و آله و سلم گفت خداوند آنقدر
 را بنیوی بر آید و بنیوی بر آید و بنیوی بر آید
 از حصان بنیوی بر آید و بنیوی بر آید و بنیوی بر آید
 اختیار کرده ام و در آن محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 این مبادی بنیوی بر آید و بنیوی بر آید و بنیوی بر آید
 و اوقات بنیوی بر آید و بنیوی بر آید و بنیوی بر آید
 گفت خداوند آنقدر بنیوی بر آید و بنیوی بر آید
 و از بنیوی بر آید و بنیوی بر آید و بنیوی بر آید
 اب بنیوی بر آید و بنیوی بر آید و بنیوی بر آید
 و بنیوی بر آید و بنیوی بر آید و بنیوی بر آید

چون این را پس عمل نمود عابد یعنی چه صلوات بدارد و این چه
معامله کنی فرمود این را لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
شعاع کرانم حضرت موسی علیه الصلوه والسلام گفت خداوند این را در
میان این را کسی که بگوید توفیق پاک عمل دبی حاصل نماید و حق تعالی فرمود
و بی موسی تو این را اقامه و از بجا داری گفت خداوند اگر توفیق مرا دهد
باین و انما اراد الله من غمی و انتم فرمود ای موسی صلوات بدار
این را و شعاع بدار این را که در این و میان لا اله الا الله و لا اله الا الله
موسی علیه الصلوه والسلام گفت خداوند او در توبه ای توفیق که در روز
قیامت بفرموده بخشود و بگوید که در توبه ای توفیق که در روز
است و توفیق لا اله الا الله بگوید در توبه ای توفیق که در روز
خوار و خاشع نموده و توفیق که در توبه ای توفیق که در روز
و فرمود یعنی حق تعالی و توفیق که در توفیق که در روز
که لا اله الا الله که خداوندی جل و علا این را لا اله الا الله
خداوند این را که است من کرد این فرمود و هم است که صلوات
در تعالی خدوم حضرت موسی علیه الصلوه والسلام گفت در روز
ایستی باقیم که یکی از این را بفرمود و بفرمود و بفرمود و بفرمود
و از توبه ای توفیق که در توبه ای توفیق که در روز

افعال ان مقام تو کرده باشد و اقسام محمد و محمدان را این کرده و است
مردان و زنان اند که هم اند احمد علیه الصلوٰه و السلام حضرت موسی علیه السلام
و السلام گفت برادران را مقامی عزت را محمد علی علیه السلام است
وی راجع و سودی ترا سر از دست و کردان خدا تعالی فرمود و با تو
ان احمد علی علیه السلام بر سالکی و تکلمی حق و راستی که من
ان کمرین و ان تعبی در برابر خود دارد و اگر قبول از صاحب کمال
جابه و جلال این است مسعود کلام اعلا و عسای دیدار این است در
صمیم قلبی که هر سبیل یافته گفت نایب منی و ایتم سرور دارا و پند
که بدیدار این است فایز اتم و خطای دیگر این موسی از زبان تو یا خیر
و این مدت بدید و امید تعذر در میان و دیدار این کادر
دارا الحلال مگر کفو و کسین از این ماکلام این و سمع شریف
را نم و او از این ترا بسند ام حضرت موسی گفت نایب منی ایوان
اسمع کلامهم و نکات که نایب ام احمد یکبار علم است از احادیث ابا
و ارحام اموات و زنده که بیک اللهم لیبدل الله الحمد و الثناء و کف
و الملک و المهریک و حق تعالی در جواب است و فرمود آن را حق تعالی
عظمی و عظمی عبادی خدا تعالی بیل آن نبی و قد افلح من
صلی الله علیه و آله و سلم گفت من قبل این معصومی تا این است

محمد رحمتی است که بر خضرت و عفو من است که رفت عفو
من و خیمه را و شجاعت بسیار از ظلمت بی انعام خاتم و بر سر از کفر
مخواته اقیاف و فاعم و میسر از کفر نگاه کند و ما به بر من خانی در کوم
القیوم بنیدان الله لا اله الا هو ان محمد و عیدی و رسولی و قیل
و الحجه و الکرمانت و عینه اکثر من اجد الیهم که در عبادت بسیار
فوجده و اعرف که است حبیب علی از تعالی علیه و سلم همراه خود
ببار و در پیش در این که گمانان دین و مادت از کف دریا
ما بنده از تعالی رضی الله تعالی عنده و ربکم که حق تعالی عوکی
عمر الصلوة و السلام علی من اتبع الهدی و من بعد من بعد من بعد
دولت و نیست من ترسی با فادام که من بتو نزدیک است که از سخن
بهرمان تو از اب زبان تو و از سبب من است که عید من هم تو و از جان
تو بدون تو و از طهارت قلبی تو بیل تو و من ترسی علیه الصلوة و السلام
گفت و خواند موصود و در ادمن از تو میانی است که من در دولت
کردم و من و اگر من سعادت میجوای فی این که اکثر الصلوة علی محمد
علیه الصلوة و السلام محمد و در و بسیار و من است اللهم صل علی محمد
و علی ال محمد و بارک و سلم چون و چه میجوای علیه الصلوة و السلام
نیز از این حدیث این عنوان است جماع خود و غیرت بحیث بیان کرد

[illegible]

است محمد بن عبد الصلوة والسلام نزد من دوست تراند از همه انسان
حد او ندانم بجز اینست که هر دو دولت میداری یعنی بجهت کل ستم محبت
و مسوویت و کسی که گشته اند فرمود اول جبهه گراست معراب محمد بن
الصلوة والسلام و دیگر آنکه نزد حضرت صل سید دل اراشمانند که
لیکن بدولت محبت فایز گردید گفت حد او ندانم فصل کلام است فرمود
طهارت و عمارت و عمارت و روزنه ناهار و صبح و عاصوره و در حال
حب و زکوة و غسل و صفت و عمارت و مساعد گفت حد او ندانم راضی
صفت از صفت فرمود می علم یا موسی علامه است محمد بن عبد الصلوة
والسلام حالش معهود دارند و ذکر الله و دعا و سعت رحمت شد
غدا من بیان کنند و سماع استماع علیه السلام و حال آنکه بر این
گویند عظیم گمان باشند و چون از آن مجلس طریقه برگشتن به
ناجی عابد یا موسی محمد بن عبد الصلوة والسلام و در دست و در جگر خود
و در دست موی و دامن و ترا بدستی بر گزین صابون و اسکرال
را بدستی بر گزیدی و بر گزیدی از برای استی طلب صابون
برای طبعی است برای مطلبی و کلامی تمامی اعمال ترا بنامش و
کرداغم یا موسی چون روز بابت شو همه ادیان نفسی نفسی
گویند و محمد صلی الله تعالی علیه و سلم امنی ای کویید یا موسی

با موسی بنی که از اهل بیت است که در مسجیت محمد علیه الصلوٰه والسلام
 حرم بوده و در بنود وی اعتراف نمایند و باینکه در روزی بر وی مسقط
 گردانند و در بنود وی درین صفت که در بنود وی در بنود وی
 سعادت بکنند و در بنود وی در بنود وی در بنود وی در بنود وی
 اید با موسی بنی که از اهل بیت است که در مسجیت محمد علیه الصلوٰه والسلام
 علیه السلام امان دارد و در بنود وی در بنود وی در بنود وی در بنود وی
 وی که از اهل بیت است که در مسجیت محمد علیه الصلوٰه والسلام
 محمد صلی الله علیه و آله و سلم در بنود وی در بنود وی در بنود وی در بنود وی
 یا موسی بنی که از اهل بیت است که در مسجیت محمد علیه الصلوٰه والسلام
 خداوند عز و جل و محمد علیه الصلوٰه والسلام بنی که از اهل بیت است که در مسجیت محمد علیه الصلوٰه والسلام
 مدعی هم بد قدرت من ابراهیم آن بنی که از اهل بیت است که در مسجیت محمد علیه الصلوٰه والسلام
 از اهل بیت است که در مسجیت محمد علیه الصلوٰه والسلام بنی که از اهل بیت است که در مسجیت محمد علیه الصلوٰه والسلام
 محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنی که از اهل بیت است که در مسجیت محمد علیه الصلوٰه والسلام
 بنی که از اهل بیت است که در مسجیت محمد علیه الصلوٰه والسلام بنی که از اهل بیت است که در مسجیت محمد علیه الصلوٰه والسلام
 موسی بنی که از اهل بیت است که در مسجیت محمد علیه الصلوٰه والسلام بنی که از اهل بیت است که در مسجیت محمد علیه الصلوٰه والسلام
 و این بنی که از اهل بیت است که در مسجیت محمد علیه الصلوٰه والسلام بنی که از اهل بیت است که در مسجیت محمد علیه الصلوٰه والسلام
 حرام است بر من اینها را محمد صلی الله علیه و آله و سلم در بنود وی در بنود وی در بنود وی در بنود وی

بر همه انسان تا است و می در آیند یا موسی از فرشته از فرشتگان
من یا پیغمبر من صدیق من محمد صلی الله تعالی علیه و سلم نگندم
او پسینت بمیل کرد اتم و تمام اوله از بعد از محمد و کوه سوره در دوان
اشقی منتیست نام یا موسی چون او قیامت شود ابراهیم از فرزندش
اسمعیل سرور او را در خود نگارون معارف حق و محمد علیه الصلوه
از آسمان گنا بکار خویش میزانی بکنند تا به لطف امانت کنه اعدا
نزد اند و بشواریان یا موسی ادم و تمام و زینب او در روز قیامت
محسوسه در زیر لوای محمدی علیه الصلوه و السلام یا موسی
حسنه اند او را یکی ده و یکی بشمار و یکی صد و یکم و سیم یکی جمال
یکی سیمش نشانند از برکت محمد و است او صلی الله تعالی علیه و سلم
یا موسی بر که بر محمد علیه الصلوه و السلام در دو بار بنزد شد و محمد
و نور یا موسی من تمام نماز اعدا است او صلی الله علیه و سلم
یا موسی از حق و بر او قسم کرده ام یک قسم لا عودم انسان
کرد اینده ام در هر روز و در هر قسم و یکده تمام محمد و است او علیه الصلوه
و السلام و خیره کاظم حضرت موسی علیه الصلوه و السلام گفت بر دروازه
است محمد علیه الصلوه و السلام بر عصیان نو روزند و نافرمانی بکنند
و بود این عصیان و روزند و نافرمانی بکنند تا بعدی که منسوب
غضب گرداند و آنش روزی برای این ربان بر این بر و چون باشد

[illegible]

صلوة برادر من و حسب بن یغوی تا از در و صواب معبود برادر من
موسی محمد علیه الصلوٰۃ السلام در آخر الرقص معجوت کرد از در اول
اخرانم سر و دل آرم تا ملک است و در حاکم بسیار نیاید معجوت
نبی اگر کمال و باقی ایم بر طریقی ایامید معجوت موسی علیه الصلوٰۃ السلام
نعت الهی محمد است علیه الصلوٰۃ السلام و الحمد لله علی کل حال
تا من اکنون نبی اگر کمال و باقی ایم تا من که با من حق تعالی فرمود محمد
است علیه الصلوٰۃ السلام بعد رکعت نماز سیم از طلوع آفتاب بعد از
طلوع صبح فرقام و این را هر رکعتی نوای اخبار شریفانم دور
افان من بکند تا نماز سیم و چهار رکعت قبل بکند از رکعت
روان بعد از نماز رکعتی معجوت خود از برای اقام و بعد رکعت سیم
خود را تمام و تمام رکعت و این چنین است تا آن که از این و
و چهار رکعت در کتب است برای آب و یک شام و در هر سجده
حور و کعبه در عقد است و از این یا موسی چهار رکعت و یک بکند از
در وقتیکه بر هر طریقی و وصیدی کرد و بر رکعتی است و لا فز و روزه
یک که اقامت کردیم و در اسمانها هیچ فرشته نماید که از برای این
افزایس خواند و هر یک که از برای وی استحقاق کنند که بعد از
بیکند و یا موسی رکعتی بعد از خواب آفتاب بخوابد و بعد
که بعد از بیکند و یا هر رکعتی یا از هر جهت برای این

[illegible]

[illegible]

پنجم سال آنکه برین منوال میگذرانیم و درین مدت سر محاسب اسحاق بالله کرامت
 از عاقلان و حیا من از عاقلان حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام را برین دافعه معافیت
 و قضاوت ایستادگی از ایدم ساجد و لذت و فضل است و نماند بر حق تعالی
 بوی و می و نور که با موسی است محمد و صلوات تعالی علیه و سلم درین و شایسته
 دار کف غنایان و درین سالیان طاعت و عبادت در راه حیات
 این بیدمان حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام گفت این که بر روی یکدیگر است و خود
 شمع و در عین و در رتبه ازان است ای موسی در یک ازان عیسی و محمد ازان
 خلیل و سه نیا ازان و دیگر با و جبار ازان بجای و عیسی از آدم و محمد از محمد
 صلی الله علیه و آله و سلم و جمیع الدین و سلم موسی علیه الصلوٰه و السلام است سخن
 معجزند انگاه فرمودند که با موسی که چه میگویم صدق میگویم بدین که
 است محمد علیه الصلوٰه و السلام چون از معاصی و حرام نوبه بگذشت و نماند
 بقدر سحر که از او فریادیم یا موسی میگویم که سر زنی را میس تا که خود فریاد
 برین از جوان و هر یک از من نیست موسی علیه الصلوٰه و السلام و از او در
 شد و معنی شایسته که از او فریادیم آن حور فرای معافان و صالحان
 میفرمایم یا موسی که از او فریادیم و درین ازان و بی اندر کسی می خواهد در راه
 بر روی می ماند و هر چه نامناسب بر روی می نماند تا ما بماند از میان و فرغان
 جوان با سقا سجدان مبارک می جویند یا موسی که در راه حیات

[illegible]

[illegible]

برای تمام سالها هر چه بپوشد از این نیت منع کن یا موی از روی در
ایام حیاط خود را بر بختی و بیکت جواب بدم و در نیت هر طبعی
گویم نعم بر تو باد بحسب خلق نمایان و در نیت بعد کردی یا موی
جمع میدانی که در شش مرد می بکشد کسی که در دل وی کبر باشد
در زبان وی عاف بود و دل وی قارانی بسیاری معاچی است
باشد و چون او را گویند از خدا تعالی بترس او را بکشد و از حق تعالی
افزاید که هر چه در حق تعالی نیت نموده در میان من بردن نیت
و هر که از من برون نیت نموده بکشد بر من که از حق تعالی نیت کرده و از حق تعالی
و اسعه من خود مالد یا موی از روی که در نیت کوشش ترا بر من از حق
دانت میدانی بر هر عیان صبا را رحم کن که بر از نیت خود رحم میکنی
و بر اصل عافیت رحم کن چنانکه بر مملکتان رحم میکنی و بر جلاله رحم
کنی و بر جلاله رحم میکنی و بر اخبارم چنانکه بر یقوارم مکنی و
بر میران رحم کن چنانکه بر صغیران رحم میکنی یا توسی علم بیاموزد
و غلبه بیاموزان که من جنود و مملکت او مملکتی است که در دامن تا
در حضور خود مستوفی نباشد انگاه و مود یا موسی نبویه مرگنا
و عیون التمس که بر من لای موی که کن که نامان خود را
بنجدید نبویه رود و در هر که بر من خدایان تر و من کسی که
از نیتان و عیون عیون گوید بعد و در حق تعالی نیت و نیت و نیت

جزایر و برات سعی فایده و دشمنی دشمنان مرد من اندکی است عمل
از طالب دینی گفتند بهر بشارت انتقال عباد و مخلوقه در عرصه استعدا
النفایح الکبری یا موسی مرشدهایان یقیناً چون پذیرفته‌ای باشی و بزرگوار
عادر تقوی و عزیزان یقیناً برادر تو نباشی بخت تمام فکری باشم یا موسی
رستگار که امانت نسیم بکنی و فاطمه را سازاری که نسیم بکنی یا موسی
دل است و در روز محرم و اول ذی‌الحجه که کورگان جندران و اکبران و غیر
او و عوزن که سنگی وی شیراز سیری و بر سنگی وی زیارت لغز و سر و دست
سخت بر سر شمعان و وار و در دل خوشی آن نسیم بکنی یا موسی
و افسان در باره این نسیم بکنی یا موسی که نسیم بکنی یا موسی
عزلی تجدد و در یابی بکنی یا موسی او هم ترجمه کنم یا موسی او هم
هر چه راستی است که این سال از این روزانه خود دارم بنوعی عظام یا موسی
او هم و او هم بر یکایی و بنابر در غمتان ترا بخت نسیم بکنی یا موسی
در باره تو بر بنید که او هم یا موسی که او هم ترا در دینی و اوست بکنی یا موسی
و در کلامی که او هم یا موسی بکنی یا موسی یا موسی یا موسی یا موسی
او در روز عید خوار کاف و نسیم بکنی یا موسی که او هم از اهل حق من
و من که نسیم بکنی یا موسی از اهل حق من که نسیم بکنی یا موسی یا موسی
و او هم کافرا که نسیم بکنی یا موسی و نسیم بکنی یا موسی یا موسی
نورگاران که او هم دارا و الله جل و علا و در روز عید کاف و نسیم بکنی یا موسی

و اینست ترا جعفر چنان دردی بگریز که با من با موسی که نزد تو آمده است
بگریزد و اگر از او میفرمودم مرا از آن بگریز فتنی خود برد و عطر از او بگریزد
سالم و غایم نماید با موسی با من بکنان هم نشینی کن که در حق طرفه
یعنی از کنش از معارفی بگریزد با موسی صاحب کلماتی معارف را که از او میسر
و جامه ها سوختن است با موسی می نویسد با موسی من گری را با موسی
من با موسی که کوسید که موسی علیه الصلوه و السلام در مقامی معارفی بود
فقره انتقال می نمود و جامه های آن را می بست و قضا می نمود این را می
و در ردی این را نیز میگرداند با موسی و موسی که گواه می کرد
خود را بر داشت و علیه خود می نوشت این را من از تو را می گفتم موسی
موسی را ترا بیا بزن و بگریز است بگریز این معارف می شود و با موسی
آن گم که با تو گم نمود که موسی علیه الصلوه و السلام بگریزد و بگریزد
و از برای غسل ثبات و قضا و جراح فقره باز در دستها می نهاد آن را بگریزد
می گرداند و قد است بحاجی می آوردند با موسی با موسی خطا می نمود
که نشین کردن و گاه بگریزی عارفی و گاه ندانم و حقه یعنی بر عارفان با موسی
پیش با موسی می نشست و موسی که بگریزی عارفان بدرستی و عارفان را از خود
جه خود می نشست با موسی که موسی من بگریز که در موسی می نشست
علیه الصلوه و السلام با موسی می نشست و موسی که با موسی می نشست و با
دردی تا با موسی می نشست و از او می گریزد که با موسی می نشست و از او می گریزد
که نزد من بعد بدانم از عارفان می گریزد که با موسی می نشست و از او می گریزد

را به دست خود محیط و تمامی صیانت در احاطه من است ای موسی
 من هم ترا بشنیدم من است چون بیاورد من بخول ما باشند با من با منده
 خود چون مرا میخواند در عبادت الصلوة والسلام گفت ای موسی منم با منم که
 از من بگو کار حق که در دست خداست تا من او را نیز در دست دارم و نمود
 ای موسی چه شد یعنی که با من بسیار گفتند که باید این بنویسند و
 عبادت من است که من باین من و صبر من یعنی که از این من
 غافل نیست بدانم من او را محراب دارم و او را در شمع من دارم که از این
 ماضی محراب گردانده موسی علی الصلوة والسلام گفت باری
 که عبادت من تفری ما بود یعنی چه راست بنویس و سرور دی
 و منم که منم که در دست من عبادت من است امور وی معقول باشد
 تا بان او را معقول گفت که که تشیع عبادت کند یا وی چه کنی
 فرمود و لیکن لا تشیع وی فرستیم یا ما وی همراه خود
 باریک گفت ای موسی که بر من بر من مصیر رسیده او در فرمود او را
 در ظل خود جای دم در آن او را به پنج سال به نوازند ملک به من گفت
 خداوند که علام او را صد اعش سر پیش و شی تا آن در دیکه دارند و بران
 صبر کنند مرا او را در برابر او چه عطا فرمایم راست فرمود که هر که
 ببرد و سر بکشد و بران صبر کند و راضی باشد و عیبای من و عیبای وی
 ان باشد که او را معقول رفیق تو گردانم در جنبه الودوس موسی علیه
 الصلوة والسلام گفت سرور کارا مردی می بینم در زیر عرش سرور

و نوزی در دکان وی بر نشان مافور خداوند اوی از جمله انبیاء
و از آن کسین فرمود ای موسی اینک ایست که حق را عقیدت
نکرده و تمامی قدم نهاده و مگر این صفت مخصوص است بر وی
ز من جنس نهند موسی علیه الصلوه و السلام ای و علی علیه السلام
از تقویت تو برینند و برضای تو برینند و از سبب قدرت تو برینند
حق تعالی خود را بفرمان تو برینان و برینانی بدل و گرنه عوارج گفت
خداوند که کدام یکی تر و توانی برینان و درینند و برینان
مردم آن فواید را از برای خود بخواهند یعنی هر چه بر حق تعالی
مستلزم نه پسندد گفت خداوند که کدام یکی از اینان شود اما فرمود
آن کسی که علم از مردم بگیرد و برین خود بخواهد یعنی عواره و ملا علی
نابند و از فضل علم بکند و از تحصیل علم با عظمی عاقل بگوید یا موسی
تو ای از برای بدست آوردن و صفا اودی و از طلب علم قدم در راه
و میدان رطلد علی علیه السلام میباید و از این پس اینی خود بخواهد
روشنی و معرفت خود را بر علم حق و حقیقتی و علم حق
عمل چون مالیه می گوید که علمی که بخواهد بر این خود بخواهد
بر کردن خوره و ضابطه موسی علیه الصلوه و السلام گفت خداوند
روشنی بر مردم شود و گوید و معرفت که عظیم است که کند و خبری کرد

در ذات وی موجود بود و مردم بلا دشمنی بر وی صفاتی را خود را از آن
 اختصاص میدادند گفت خداوند از کثری خلق گشت فرمود آن کسی که
 راست گوید در غضب و رضا و غایت و در همت بعضی بی هیچ حال از
 راستی دور نگردد گفت خداوند از سیدگان تو که هرگز گریه و اندوه
 خود را کسان انعام نکرده و آن یک مجامعت بگذارند گفت خداوند از
 سیدگان تو بر آن کسی که فرمود آن کسی که در حال عفت چشم خود فرو نه
 حوازی و بر اندای عیب و در رفیق و غوغا کنند گفت خداوند از سیدگان
 تو که هرگز بی غمی از حق نگرش فرمود آن کسی که در کندی عمل و از حق
 جوید بی دعا گفت خداوند از سیدگان تو که هرگز غم و اندوه را
 مردم باز کرد این را با اندیشه و موعودش برساند و در کارهای با برهان
 بسلام خجسته کند گفت خداوند از سیدگان تو که هرگز گریه و اندوه
 آنم بر روی روز بر در راضی باشد و گفت خداوند از سیدگان تو که
 یکمیل روی تو فرمود آن کسی که هرگز از حیث دوست و دشمن و قوت
 غنا محبوس و دولت اجرت خوشتر گفت خداوند از سیدگان تو
 که در سخت دل و سیه دل تو فرمود آن کسی که او در از تو در حال
 بر شتر و در راه او از کثری گفت خداوند آن کسی که در
 اندکی بلوی کند یا کسی که بی بدی کرده است بکرات مرآت گفت
 خداوند آن کسی که فرمود آن کسی که نگاه میکنند و می خندند گفت

[illegible]

و هر از احسان و کرامت من بوسه بیاوردی میجوای که ترا در میان من و کرم دانم
و بپوشد و بپوشد از من گفت اری خداوند فرمود و در صبح و شام میگوید
که زبان بر یاد باریت و بیخ حال مرا از او سبب نکند یا موسی میجوای که مرا
و کرم نام نگردی و بماندت اعدا بپوشد و بپوشد گفت خداوند فرمود و بپوشد
گفت فرمود و بپوشد گفت اری خداوند فرمود و بپوشد فرمود و بپوشد
ان ادا کن که حیدر و ارض در وقت اول نشی و در کس کام کردی یا
موسی میجوای که در میان من و کرم نام نگردی یا موسی گفت اری فرمود
از برای من و من و من استغفار کن گفت خداوند فرمود
استغفار کنم فرمود و در هر روزی بپوشد یا موسی استغفار کن و فرمود
و بپوشد یا موسی و اعدا بپوشد و اعدا بپوشد
و اعدا بپوشد و هر که درین عمل اقدام نماید از برای من و کرم است
و بپوشد یا موسی که بپوشد یا موسی که بپوشد یا موسی که بپوشد
که هر که از نماز بپوشد یا بپوشد یا بپوشد یا بپوشد یا بپوشد
مخول باشد که هر که نماز بپوشد یا بپوشد یا بپوشد یا بپوشد یا بپوشد
موسی علیه الصلوٰه و السلام گفت الهی که بپوشد یا موسی که بپوشد یا موسی که بپوشد
نماید حق تعالی فرمود یا موسی که بپوشد یا موسی که بپوشد یا موسی که بپوشد
بپوشد یا موسی که بپوشد یا موسی که بپوشد یا موسی که بپوشد یا موسی که بپوشد
را بپوشد یا موسی که بپوشد یا موسی که بپوشد یا موسی که بپوشد یا موسی که بپوشد

در روز هفت و نیز که اندر خود از خلق دارد و می بیند در صفت
و هر که از من بزرگ و عیسای سواد باز دارد و می بیند در صفت
با موسی از تباران در کوه و دیگر که ترا بخواند اجابت کن و اگر
بر تو سوار آید یا موسی بخوانی در صفت و در صفت که می بیند
با حسن و حسن و حسن و حسن و حسن و حسن و حسن و حسن و حسن
بنیان و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه
در صفت و در صفت و در صفت و در صفت و در صفت و در صفت
و حسن و حسن و حسن و حسن و حسن و حسن و حسن و حسن
صدا و در صفت و در صفت و در صفت و در صفت و در صفت و در صفت
نواز و در صفت و در صفت و در صفت و در صفت و در صفت و در صفت
جسم و در صفت و در صفت و در صفت و در صفت و در صفت و در صفت
نقص و در صفت و در صفت و در صفت و در صفت و در صفت و در صفت
و در صفت و در صفت و در صفت و در صفت و در صفت و در صفت
و در صفت و در صفت و در صفت و در صفت و در صفت و در صفت
مسجد و در صفت و در صفت و در صفت و در صفت و در صفت و در صفت
عز و در صفت و در صفت و در صفت و در صفت و در صفت و در صفت
که ترا در صفت و در صفت و در صفت و در صفت و در صفت و در صفت
و در صفت و در صفت و در صفت و در صفت و در صفت و در صفت

مردمان بپند و گشت او در دل نگاه موار که من می توانم از او فایده بسیار ببرد
چنانچه بر زین خود و خای بدو می نمودن و می نمودن که بر او فایده بسیار بود
و اینها در فضیلت و کثرت است و در او اندک هیچ سخنی در او نیست
تنگ است و هیچ کس نمی تواند در قیامت بپرده کشی بکند
پرده مردم درین باند یا موسی اگر به بینی در قیامت کشد
شهر که سکه اند و در آنست خفاست بگفته اند که چگونه
بر او می اندازد این در صورتی که در وزارت است و در قیامت
و باز با کس شای می اندازند و عماران چگونه می اندازند
و در آن این چگونه می شود و از شدت عذاب این چگونه
ناله و فریاد این غمناکی و در میان شدت می اندازد که چگونه
از عذاب تا قیامت و عماران می اندازند یا موسی چگونه می اندازد
این عذاب و محمل این چگونه می شود و در قیامت این چگونه
بر خاسته و فوت از برای زنده و در میان از عذاب تا قیامت
یا موسی بر تبار و امانت قیامت یعنی و عذاب که میان تو و در میان
بپرده کشد منتقض نگردانی یا موسی اگر تبار مطلوب مد طلبی نظر
بقیون خود کن تا عذاب من بینی و در قیامت چگونه می شود
من بپرده کشی که بخیزد از من می شود که بندگان را در اینجا

محبوبی که دلم و نظر جان خود کن تا بهشت بی یلویی که بهشت است
من است که شناسم و باین بنوازم و نظر جمال خود کن تا در بهشت
فراموشی کنی که در فرخ غدا من است که بهشت را بهشت کنی و در نظر
سیرت خود کن تا از سرک عاقل نباشی که هر که در سر است بهشت است
از رفت صفت به تخت صفت می خوانند و هر که در سر است بهشت است
و خطاب فرمود که یا موسی هیچ میدانی که ترا چه امیدوارم و چه بگویم
که در صوفی فایز خوانند که در صوفی فایز خوانند و در صوفی فایز خوانند
بر خاک و لیل اغشته میگردانی هر که در صوفی فایز خوانند
مادرندی از برای منی بنده از روی در فضا است و چه بگویم
مسقره ضاحکه میقتضیه باشد یا موسی رحمت مراد و معاد
قبایر که گفت خداوند رحمت مادر است هر که در صوفی فایز خوانند
موسی خطاب کردی آن مادر که بر فرزند خود رحم می نمایند و از بهشت
از انار رحمت من گفت خداوند تو خود مادر است و فرمای فرمود از
رحمت من است که هر چند بیند که کائنات را با بد چون رحمت
من امیدوار بود ولی غیب خود نمکند و افسی که هر که در صوفی فایز خوانند
یا که میگوید اللهم بر رحمت و مغفرت من فایز میگردد و کار از رحمت من

و بعد از روی طلبی ملکه چار کلاه خود را بر رخت عالی می بردارد
و در رخت تنه ای می بزند و از رخت مردم می عاری شود و البته
اگر چه ملکه کلاه شدیدا که است بر کلاه رخت یا یکی که
موشانند چون خازان در کتب میان مومن و کافر و بی بند و بار
کافران بعلل عمل کنیم و با مومنان بعلل تاراج و معرشت من ظاهر کرد
من خود را رخت و در جمیع صحنه ام باید مومن آن کنم که لا اله الا الله
و اگر من باند یا موسی بودم و بگویم که یک خصلت عمل کنند و در تنه ای
و در این گفت آن خصلت که است فرمود خصلت خود را خصلت
فرمود و خداوند است که خصلت این مومن باند فرمود که از خصلت مومن باند
منم زنده و پادشاه که بر سر منم و منم که است گفت که چگونه شود
گشت و نمود چهار چیز از این خصلت که است یکی استغفار و یکی
و یوم اب دیل چهار خصلت که است هر مومنی که از اول و اول گفتی
نزد او رفت بخوانم تا جانب فریاد من نماند و فرمود ای مومن
منی و من بر در و عار تو هرگاه بخوانی اجابت کنم گفت ای مومن و منم در این
و منم عار تو بگو منم نماند و فرمود ای مومن که است که در این
ساعت هر که بخواند اجابت کنم و در دلم که است را باند فرمود
نشان و معجزاتی یا موسی بی من بگو که است و منم که است و منم که است

[illegible]

اصله والله اعلم خداندنا منویم از حضرت نورمحمد صلی الله علیه و آله و سلم
 او پیشتر و بعد از منی شغل غایت داشت پس منجه بنوای گفت یاری
 است خداندنا که فراموش نایم هرگاه جویم فرمود فی قلب المفضل التقی قد
 دل بنده مومن بر من کار گفت خداندنا منی گشت و نمود اندک از حد دل
 بر من گذارد پس اندک اندک در ارم آمد گفت یاری این مشکل خداندنا
 هر چند از منی منتهی اما نگاه حزن و بازگاه سلطنت تو گنج است
 فوق العرش و لداری بورس این اشیا که برای من خوردن و نوش
 عرش بر از اوقات حزن من خبر دارد گفت یکی از منج لایق
 مکتوب که خون از راه الرض علی العرش استی دارد از جمع فارسی دل
 بعرض فرستادم تا گفت حال مکتوب شد چون نوشی رسد عرض منی از خود شربت
 یافتم بر عرضش دیدم که بگوید گنج است گفت بانه گفت شربت
 زن من بطلبی و این را منی گشت بدانی این منی در دست خود خداندنا
 از بعضی خبر باز داده گویند که در این اعم از مطلب زمانه بر طعم گفتار فوض
 جود ندیم هر چه بر عرضش داشت بانه بگویم که عیال من عاقل خبر ده از حال
 از خانه بدین دلیل ایمن انباشت سیده ایمن ای عرش من بر کوه ای
 بنمای از دست چه داری این سید که بانش از استقامت عرش من عظم
 گفت که منم اسیر این عزم محنت بنده ام چو تو در این کار توانی و من از طلبکار

ای خواهم حدیث عرشی بنویسم و بنا بر آن جزو نمرود ای می رود
فرمود اگر از این ده دل صد بار خون کرد و حیواناتی را که شکم
فرز عرشی بنام و خود را از کفان منکر در این و صد بار غسل و غسل
و در کردار حجت انداخته هر روز صد مرتبه باز عرشی منکر
که بر کیم بل عقول جزو کر عرشی منکر که کوبن بل عقول منکر که
رعی که کوبد بل عقول طالب زبانی که کوبد بل عقول منکر که
ای در درون عالمی و جان از نوخیز از تو همان بر در جهان از تو
کی می برد بتو دل و جانم که جودان در جان و درونی دل و جان
جو صد جان که در دایره کیم خود را دایره جان و گمان از نوخیز از تو
بنام کیم است صلی و او کیم که تمام و جان از نوخیز از تو
عده الصلوة و السلام گفت ساری عقول صد بار از تو حضرت
کیم است فرمود و فرستاد من گفت صد بار از تو عقول چه مقدارند
فرمود و دارد سطره گفت هر سطره چه مقدار باشد فرمود سطره
همه را بر تمام ادعیان و پیران و ساطعین و پیام و طمیر و نوران
صد بار از صانع کیم است فرمود آنکه برادر ما صلوات و حق خود بخود
حضرت موسی علیه السلام گفت ساری عقول که از آنکه اسنان و زبان
بیافزینی از آنکه کیم است و از آنکه ساری عقول که از آنکه اسنان و زبان

و موردی در پی بند سبب از این پس عمر کسی که سعاد و ارحامی بود
حاصل چرخ بایکبار چرخا بر راه فراگاه قدرت من آن درود وقت
آن در کجا باشد فرمود کسی تا آن در یک سخن تمام از سبب علم من
در این روزه و اضطرار این بدافست و این من در آن سبب نظری
آنکه اندام این بخت خود را بخت و بختی از وی مدتها گذشت و در وقوع
اندک انگلی بر روی انداخت آنجا را کمان افروزم و از آن کشتی
موجود در اندام و از آن اسلحه کوهها پیدا کردم و غیر از آن بختی باقی ماند که حرمه
در وی بختی بود و در وقت این بختی در آن بختی نشانی نماند و حرمه
حشر کنم و با عدل مردی بختی را در وقت طلوع کنم و انتقام از ظالم بستانم
حرف من است عبد الصلوة والسلام گفت یا رب سبب از خلق آن در کجا بودی فرمود
ای موسی خاتم بعد از خود بودم چنانکه مرغ را در هوا و سمات و این
و اسما در آسمان موسی چون بعد از خود نگاه میداد پس از آنکه بگویند
بعد از خود قائم بودم حرف موسی گفت یا رب من نبی انبی الدائم
از کی باز من مشور و احمیت خودی تو طلوع از این البیت من از کی
باز با تو هست موصوفی یا موسی از عارض علم من و باطن من
سوال میکنی و اگر نه این بودی که رخت من بخری و بختی ترا
و این سوال می تو ختم و اگر ختم بر این ختم بودی

الصلوة السابعة موعده الصلوة السابعة كنت يا ربك حرا سخي فرود
مکروا وندی ملا غائبی ونبائی اعفا ودره ونبائی واهتمامی کمال
و حال که وجود لایانیت نسبت به لطیف ملکات حق تعالی
یا رب انت انت تعجز وانا اودت ان اعلم بانق عکافت
برایک خداوند ابریم کاری تعجز می کنی و با وجود سزاوارت بکشتی
نمی گزینی موصود و منکرین سوال انت که بخوام بکشت علم ترا در بر
بدانم فرود یا موسی من بودم و هیچ خبر نمی بود اول خبر که امر بکشت
هر از شهر نشان ابریم شهر نشانی بکشت بر علم این دینی از افق هر
ان خود که اکنون از راهی تا اسکان است تمام این بر سر راهی شهر
بر خروم دانه بکشد و بر می افزیدم سبزه و لا یفهم که بر سر راهی شهر
شکلان این فرود دانه تا به افق است خوش بخور می بریا چون
خود تمام کنی سکران مکر می کنی ان مرغ از ترس من که در کشت
ایزین دانه می خورد و بعد از موت معید و دین دانه بوضعی بداند
هر قای یک دانه بخورد از ترس مکر تا مدتی برین براند و در دانه
بوضعی دید در هر سالی یک صبه تناول میکرد تا به این دانه
با تمام رسید چون دانه از تناول کرد بنالید و بفرست بکشت
الویل لی من سکران الموت و در هر سالی و این از تلخی جان است

بنام تسبیح و گفت هر دو عالم را در دایره ای در توفی بسیار است
نزد منی اکنون از نور خورشید که در سکات موت بر من آید ۱۴۲
که من بعد هر دو عالم که در حروف ام بعد از بار شمع که در و بعد از بار شمع
اوران ام و از الله بنار و از نور این عالمی که در سکات ام و در سکات
روز باید رفت زین کافری دل افروز بعد از آن بیاور و در سکات
پراکنی لغزین نه از زلفان و نه از لایمیان بگذر فانی بود بگذر
کسی موجودی که در این عالمی که در این عالمی که در این عالمی که در این
سالی که بعد از سکات در هر روزی که در این عالمی که در این عالمی که در این
از جمله این حقایق یکی که در میان می درزند تمامی این عالمی که در این
بر این حقایق و در کفر و در حق است از یک کسی که در این عالمی که در این
بلکه که در این عالمی که در این عالمی که در این عالمی که در این عالمی که در این
چه بود که در این عالمی که در این عالمی که در این عالمی که در این عالمی که در این
که یکی که در این عالمی که در این عالمی که در این عالمی که در این عالمی که در این
ان خود را با بر شاری خویش و با هم نام باقیه ان معصیت
از این عمر و در این اعتقاد ثابت بود اندی که در این عالمی که در این
به شخصه که در این عالمی که در این عالمی که در این عالمی که در این عالمی که در این
اوران ان نور معینه که در این عالمی که در این عالمی که در این عالمی که در این

اذا كره و فیه علامت نور خود بر وی نشان کردیم و بر اسب خود کمر انداخت
سجده نماز نماید و بر وی ای کبریا بعد از آن بر خاسته و بار خمار
مغول گشت پیغمبر را بر اسب و کید در اسب نماز کبر بر و قطع می از نور
خود بر وی گزانت کردیم سجده رکعت نماز در آن سجده نماز طریقی
را ای کبریا ای کبریا و بختی بی هیچ کس بودی پیغمبر را بر اسب نماز
می نمودی و قطع می از نور بر وی انعام می نمودی و بر وی بر کوب سجده
مبارک می نمود و تا بهج وقت نماز بر وی واجب گردانیدیم تا بهج
سجده بعد از آن بر کوب سجده بر اسب و کید در اسب و بختی بی هیچ کس
از آن فرستاده خلق کردیم و فرمودیم تا هر کس بر او و عمل می نمود
توانست فرستاده دیگر بیاورد و فرمودیم بر شماست که دست بر سر مبارک او بدم
بر خیزد و انعام خود بر شماست تا در هر ما فرستیم بر آن کسی از
آن گشتن بی ایمان و آن کس که در فرمودیم تا در هر کس در آن ای
کلمه بر زبان را بخواند که بسم الله و کلمه علی الله و اعصمت بالله
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بیک کتب این کلمه عزیزی
بر دست نه بختی می بر این میان فرستادن خطا فرمودیم که
ملاک کتب اگر شما بر منزل اسم حسنی من نمودی چنانکه این کلمه
عمود شما بر قوت میاید چنانکه وی لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

[illegible]

موجود گردانیدم بعد از آن سیصد هزار سال دیگر روزی که خلق گردیدند
سیصد هزار سال دیگر ده هزار آدم آفریدم هر یکی از هر سال عمر را ده سال
این نادرین آفریده بودم سیصد هزار سال پنج هزار این سالها که از
تا زمانی که از منی باز آید است موقوف بودم و از وقت مبادی بودم
حضرت علی علیه السلام بعد از آنکه این کلام نمود از عبادت حضرت خود
و آید از پیش خود غلبه است تا بهشت بسیار روز بدوش بود چون پیش
باز آمد گفت سبحانک ایستاد و نام اینها را می شناسد و او را دیگر که از
عالمی علم و جاهل قدرت تو سوال کنم و یکی را خداوند از یک حضرت
سوال کنم تا محمول بر من حکم گردد و فرمود بپرس گفت باری من ایستاد
حکایت گفت خداوند از میان تو بگو که هر یک را فرمود و آن کسی که نزد من
عاید ترس خلق باشد و ترس خود نیز ترس خلق گفت خداوند از یک حضرت
که ایستاد و فرمود که در طاعت خدا اهتمام بسیار عاید می رسد که از وی
مقبول کنم و دیگر ترس که خلق خدا ترس آنکه عجز می کنند که دیگر از یک حضرت
صورت عجبان بپوشیده و از او ترس بسیار و دیگر آنکه از بدینا بگویی احسان
و دیگر آنکه صوفی بود و ترس خلق را از ترس علی علیه السلام و یکی از آن
طایفه دلاست فرمای و فرمود ای موسی چون بوفی مشایخ منی که
خاسته می رسد که او را با وجود قدرت بطعام هر سنگی احسان کند
از شدت و از اینا محبت است و هم مرا از دفعه و شاکر و خود را

وجود و قدرت کند که شفاعت او طعام دهد و خود را سازد و در حال
را پیوسته و خود را بر سر دارد و خدا را حمد و ثناء و حضرت موسی علیه السلام
و السلام که در بارگاه کسی بودین صفت شریف و خدای کریم را
چشم فرموده و کسی که در پیش او عصمت است همان ملک است و خداوند
مضیت خود را برده و فرقی میان او و دست خداوند نفع و سرور خود
بدانکه فری نیز در ملک است بنده است و هر کسی علیه السلام
اگر خدای کسی باشد که حکم فرموده و کسی حق کسی نیستی را از عصمت
برای من کند و اگر صفت را بدید برای من بگو و اگر کسی کند
حق من گوید و اگر خدای کسی باشد برای من جانور است بداند و یکی
از او برای من حضرت موسی علیه السلام گفت عبادت کرد خدای
کسی شایع حکم فرموده و موسی که چون غصبت میرای تو خود کند
و چون شود و خود را خود را و سخن و خدای موسی را هم برای من
باشد که هر دو را مضیت کرد از او هر دو را از آن و اگر متدبلی
را مضیتی کرد از آن با که دارد بداند که این بنده و دشمن من است
حقا حضرت موسی علیه السلام گفت عبادت مرا و الله اعلم
نمای بر آنچه در دست می آید و رضای حضرت در آن فرموده و موسی را

من در آنست که تو غریب را در دارد شاید شمس را برین و قمر را در شب و آری
و غریب در دنیا خواند و جواری را اجنبی کنی چون باری علی اقدام غنی
و بنابر نظر تو خواهی که تو غریب را در نظر تو عظیم مانند ابراهیم سرافراز
عزیز گردان و ترا اجنبی عاقبت بر آن نه حضرت زکی علیه الصلوٰه السلام گفت
باربسی گفت در خلق شهادت بود فرمود تا بجا بران نام شدگان خود را
تا بیک که برگزید شهادت او را بر شهادت و بنابر حضرت موسی علیه الصلوٰه
و السلام گفت باربسی گفت برین خلق گشت و فرمود اینم طعام او گشت
و کلام او گشت حضرت زکی علیه الصلوٰه السلام گفت باربسی برین مرد
تر بود که برین و اندک کار کرد و در روز دارد و از آن بگریزد
که از وی قبول کنم یا بکنم گفت باربسی برین مرد فرمود این
حضرت زکی خود را در باطنی گفت و گفت برین مرد است ازین
گفت باربسی که نام یک است مدعی از تو و تو فرمود این مرد
مردی مال و فضل و عتبار خود بر سر گفت باربسی حضرت زکی
عزیز تر بود از این با تو خود نمی گشت و خطبه صفای من
گفت باریت کلام دل صفای تر و نورانی تر فرمود دل صفای
ازین من تر شدگان از خوف جنت گفت باربسی کلام
دل حکم تر بود و صفای گفت کاران خود را از آن گفت

۱۷۵
گفتند که اینچنین بودیم که در این منزل از منازل حبس فاضل تر
حق تعالی و مورد طهره العرش از همه منازل بهتر وقت بایستد که در آن
منزله طایفه باشند و نمودار صفاست گفتند که در آنجا صفت
بماند و فرمود این طایفه باشند که چون سبکشان شد که در آن
صبر کنند و چون بختشان شود از آنجا که گویند و چون فرصتی باشد
را که گویند اما الله و اما الله و اما الله یا موسی بنون و طهره العرش اینها
اند گفتند که این می شود و بستی فرمود یا موسی از میان شما سوال
کن که اگر این از تو شنودانند من بزرگوارم گفتند که این می شود
بیا موسی که از آن منفعه کرد و نمودار صفاست گفتند که این می شود
طلبی عبادانی این بر عبادان معلوم است که اگر متوای شغلی بزرگوار
متوای در من این را بزرگوار چون را بزرگوار و بزرگوار و در آن
افکنم که در آنجا بود از آنجا و در آنجا این شغل و شغل از دل تو
بیرون برد که حق تعالی و صفاست که در آنجا و در آنجا
یا موسی ای اریدان احباب که من میگویم که با تو هم نشینی کنم
و از تو بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار
بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار

چاو رنگ جبرن یاد من کنی بد اکر من با تو غم نسیم با تو سی
بد اکر به هیچ چیز من عجبان تر دیک گوئی که برضا و رضا من
بهیج عمل کنی که حسانت ترا صیقل گرداند مندل بیکر محوط
عجبانت ای مونس تو اهل دنیا رفیع کنی و برین خط و چشم من
کردی و دس خود را بجهت من این من غرض نکردی کردی
رفت خود را بدس تو در نزد من ای مونس تو بر من با تو
خودش من را شکر بکنی باین رت باشد مونس من خود
را که زبان من را باندای مونس مونس مونس اگر اصل را من نیست
بنشین است و مال مال من و شما بندگان من من مال مونس بد
اگر خود بکنید نفع از من شما و اگر زبان بکنید خزان من یا
مونس من صفا صفت از من بکنید و اتم بکنی اینها و این
و نعمت و مال و جاه و جلال و عطا فرود بندگان خیر از من
بغرض من طلب بکنی بکنید و من بخواص من بکنید و من بکنید
را از دست من بکنید و من بکنید و من بکنید و من بکنید
بکنید اکر من را بکنید و من بکنید و من بکنید و من بکنید
صفا بکنید و من بکنید و من بکنید و من بکنید و من بکنید

۱۲۹
نکستند بلکه در این دو روح جدا است و هر یک از این دو روح
یا موسی پنج عهلی از برای من معتمد رسائی جوهر موسی
الصلوة و السلام گفت بر دو کلامی که از کلام او در روزگار
نصف عقل و شیع و محمد و نبیل و دیگر شیعیه ام و این است
از برای تو بگویم خداوند حق تعالی فرمود یا موسی اما از برای تو بر خانی
در روزگار است از برای تو و صوفیه هر که است از انبیا و شیع
و نبیل و صوفیه و شیخیه از برای تو و شیعیه علی که از برای من
گفته که ام است جوهر موسی گفت خداوند اعظم من بعد از کلام عمل ابراهیم
تو توانی در حق تعالی فرمود یا موسی ای الیه بی تو و با و با و با
عادت بی خداوند ای موسی مع دوستی را برای من دوست داشته
و بی دشمنی را برای من دشمنی گرفتی جوهر موسی علیه السلام
مخفای این کلام است فاصله بین این اعمال درستی است برای خداوند
و دشمنی است از برای او و بسیار خالی یا موسی بر چه داری از کار و نیال
میرفتی از برای تو و خود بخود از دین خود محذور
میگردد و اگر رسید حصول دینی نکردی و راهی با تو نیستی از
دینی با دین درستی یا موسی الهامت رفان یعنی خود را و دیگران

دستی که در این من غایب شد و حالت خود من در عصای من در
مقدور هر دو دانش و دروغ و از پیش العذر نفوذ کن که در دینی غایب
بود یا موسی مردم را فرستاد و آن نامی از تو شنود و با
خلق موافق میکنی تا من با تو بگویم و با بندگان من مسامحت
کنی تا من با تو مسامحت کنم و هیچ کسی را نکند و اگر در راه
بر غیور خلق نفوذ کنی تا من نیز برده بر غیور تو برستم و با طفل صغیر
بر مثال مرغی باشی که اگر گناه بکشد و در میان دارم و از او
دارم و هر که بخواهد بنویسد از محبت و با تو من مدائمه
بنویسد از حق که در حق طبیعتی می کشید و با تو طاعت می کشند
مگر منقذی و تو طاعت کنی که محبتی که طاعت منی و در کار که شود
کنی با صفای نورش کن و اگر با کسی محبت داری با تو محبت کن
که من با جنت هم بشی با قاضیان در اول آن که در کمالی عبادت
او را بنویسد که علم حق بگوید راه نفع تو را آن باشد و خواه هر
یا من که هم سعادتی از و بجزه بسیار بگو و بگو سعادتی
من نور و بعد از تو هر انصاف الهی و انصاف منی و علم الهی
الدان المصلح المصلح و در زبان خود را و در زبان من
بنویسند که هر که از او امر کرد مدایم ترا او کرد و بنویسد

[illegible]

فدا از سر و سینه علی علیه الصلوة والسلام و سر آدم و سر و کمر
مهر و کمر و سر و سینه علی علیه السلام از شکم های حیات و امان و فیض
سموات و نیابت ارضی و باین کلمات یا موسی یا موسی که
لا در کف نهاده و سوره طه بر زبان درازی و لا در کف دیگر از سر
بر کف طایق سموات ارضی را چنانکه صد که موسی علیه
الصلوة والسلام حق تعالی تعاقبات کرد که خداوند استخوانم
ادم را که ملا از بر برون اوداده است بمن گاهی با مادی سخن گفت
بگرم حق تعالی ادم را باین نور علی الصلوة والسلام فرستاد گفت موسی
بدر من ادم گفت اری گفت موسی که خدا تعالی ادم را خود در فرستاد
و را با کمال از آنست خود در ملک و امر سجده تو کرد نام ترا
سجود کرد و بد گفت اری گفت ترا چه چیز بران درستی که تا مار او بود
را از بهشت برون آوردن حضرت ادم علیه الصلوة والسلام گفت
من انت تو کیستی گفت من موسی سفیر نبی کریمم موسی که حق تعالی
از و رای حیات تو سخن گفت و بیان تو و بیان خود و موسی
در بیان شایسته و از حلق خود حضرت موسی علیه الصلوة والسلام گفت
اری حضرت ادم علیه الصلوة والسلام گفت در کمالی که خدا تعالی بنو

۱۲۸
حدای عالی بنو سوره چه باقی این معانی که ازین در وجود او کمال بود
بسیار از خلق من در روح المحفوظ است که کشته بود و باقی کثرت اری
فرمود پس چرا فلان میکنی در چیزی که وضو را منحل و عذر من از خلق
من باین سبقت باقی است و بر این جهت اوم بر روی علم الصلوة
عالم است گفت که من سیاهی عالی و صبی فرمود عیبی علم الصلوة
که ای موسی صلواتی را و ای کونکونای که بر خسته است در هم کشیدی
علم الصلوة السلام بتمام روح و تعالی باین مرد و در شکر بستان
مرد گفت یا نبی که را دل یاری نمی دید که این چند بار خسته است
پس در سر بیدار کشیده ام صباغ و نابود گردانم حضرت موسی علم الصلوة
و السلام در و دل این در و در حق تعالی موعود صی کرد اسد و باقی
که ای موسی رفیق دل این کوزه که بکشتی بود کوزه سفالین از خشت
سیر نظم و کلم من که بکشد نه قاضی که حید قدرت صوفی فریدم و صورتیکه در خانه
و من او من در صوفی کفایت با این دوزخ بیدارم و عیب است
و قلم حضرت موسی علم الصلوة السلام در تمام نهاد گفت ای موسی که از
کمال علم و قدرت و وارفتی در حدیث و در حدیثی عین نهایی زمان آمد
که ای موسی صفات کمال و عظمت و جلال با و عقل بشری در مانند موسی

[illegible]

۱۲۹
 بدو اندک و در یک خوشنای و بی قطره آب بنقاط کشته چنانکه فی اهل
 است میگوید و فی الزمان میگوید گفت موسی مدت ماهی که در آن
 بنده مومن باس تا خود را انداخته در دست او است ایده کمی فان منکم اللذراء
 قدم در آن سرکش بر سر دروغ این بویانی که چگونه نگاه میداد و فراموشی
 نورک اطمینان با موسی که سرخوای تا ششم رزاقی مادرانی لب جل در پیار و
 تا ضعیف آن بر تو مکتوب که چون لب جل در باب الله جبریل علیه السلام
 معجم آورد که ای موسی ع صابر در باران ع صابر در باران و قهر در بیدار
 سنگی طایر سر و دروی بهم دروی و گمانی فی موسی بنیان حق تعالی عصا
 بر این سنگ است که کافیه و آن درون آن سنگ که می بیدارند خود و ضعیف
 بر کای بر درون آن گرفته میگردان خود زده و نیم دیگر فان ای موسی این
 صحنه صحنه بی و در دانت او در درون این حجره چهار وجهی در
 خود در با صانع و جامع گردانم و روز نشی او سرور یک نام مومن خود را که
 نزدی و در آن و هم میگردانم بی اوری کی که ایدم یا موسی این را اوری و در
 اکنون آثار رحمت را بین مادر داری و میگردانم است نزدی و غوغا باقی
 طاعی فرستادم چه گفتم فوالله قول الله ای موسی صابر صابر در دوی
 خدای میکنند و لاف دروغ میزدند که می فراموشی رحمت ترا فرمود که راوی قد
 مکتوبی از من کوی بختیشتن محسن و او را بنام محسن مرد را ملک و مادر را کوی
 راوی که خدا تعالی میفرماید که صابر صابر است و محبت و عاقبت پیوار رانی در

[illegible]

[illegible]

با من نبردنی خند و دین کردی که لکنی فضل تقاضی کنایه کارها
عالم لا از من در می آید که هم لایان حجاز و بی می ابراهیم مکتوب از
از من مغز کنایه صوفی و انا السرح الراجحین صوفی علی الصلوة
والسلام گفت باریان نبردنی بوی کلام بود فرمود چون دعا
ترویج رسید با من مناجات کرد و گفت باریان بیدانی که اگر چه من یک
مساحی گشته ام و در ناخوشانی اگر اقامت اقامت و معصیت و ناخوشانی
مکرده بیدارم و بشو می رفعت معصیت بکنتم اول سوای منی
و دهم هم شوی بد و سوء و کوبه و سب و چندنی خواستم که عاصی شوم
بنت این شرم طالع طرب از طریق تحقیق و در می افتادم
که ناز میکنم جزا و جزا چون بدانی که لوط سکون بنا بر ناهای ملود که
گفت باریان بیدانی که من اگر چه ابرقاف معاصی می گویم و با ناهای
ام تمیزی بکنم ناهای محبت صالحان و عیسی ناهای دین بیدارم
و لکن باریان بیدانی که صالحان در دل من دوست باند از ناهای
ناکار روی صانع صانع کار می خودی و نبردنی صالحی
حاجتی درستی من کاران صالح را و کفایت بهات اول و بران
طالع بیدارم کردن تا کار او سخته گندی بکاران طالع نبردنی
و لکن گفت باریان بیدارم که بسوی من در ملک ریادت می شود و فایده

[illegible]

بی درختی بودی مکنی بی وحشی و بی طیری و در آن میان این
جای نشد و مرد را هیچ بیماری و دیار و شکری نیاید و پیر
سپاد و سر برنگین و ای کرد از دل بر می آورد و مکتوب و کفایت
عند راهی از غشی اگر نادان بر من بودی بر من رحم کنی به بیماری
من میام خودی و بر بدست خودی من بگرستی و اگر بدی ای جگر
بیماری من بیام خودی و در دگر شکستی و بخت من کردی و اگر
ال و عیان من بر بالین خودی بر فراغ من بگرستی و اگر اولاد
بر منی در عقب صیانه من اگر بیا کنی و از برای پدر نما بکار
از ریش خواستی و در خود حق خدای سبحانی اللهم اغفر لوالدینا
العزیز العقیق العاصی العالی المظفر و من بعدی الی خیر و من قبله
الی خیر و من بعده خرج من الدنیا الی من خلقی بعد الدنیا
خداوند را چون ملائکه دارد و پدر و اولاد و از برای خدا انداختی
باری خداوند از رحمت خود دور ندارد و میگرداند و از برای
این سوختی و ملائکه خدا صیغه مسووران است و بعضی
من چون این شماره این مقام باز شد و حق تعالی خود را
صورت و صورتی دیگر تصویر می و در غلمان جنت

چنانکه صورت اول در وی نوشته است که در صورت بدوین بر کمالین
 تنی و سرکارنا بر سر علی و بی تنید مراد از او در این میدادند و از طریق بیان
 تنی تمام حاصل که از دینی بر او است و بر کمالین فعلی و حاصل شد
 حق تعالی و صبی فرستاد موسی علیه السلام که ما موسی بنفیلد بدان بودیم
 در فلان موضع دوستی از دوستان من وفات یافت مرور آنکس و محبت نمودن بدوین
 سار کردار و مدفن کردنش چون موسی علیه السلام و این مدین معارفه آمد
 که از شهر افراس که بود مرده بود و در میان بر کمالین و بی تنید بدوین کرمان
 خود و از این به نفعی اگر فرمودی تا از شهر سر بردن کردم باین و سر وی آورد
 فرمودی که از افراس فرمودی همان چو باین آ و بکنی بدوین که کردم از کمالین
 وی بخاور نمودن باین کار کرد و رفتیم موضع صیاب تا که از ایند و بکنی بدوین
 جزای از دینی و کمالین و در فلان و در فلان کمالین و در فلان کمالین
 ما در فلان و در فلان و در فلان و در فلان و در فلان و در فلان و در فلان و در فلان
 عارفان و از این و از این و از این و از این و از این و از این و از این و از این
 بروی بکنید و بدوین که کمالین و از این و از این و از این و از این و از این و از این
 نفیست و در فلان و در فلان و در فلان و در فلان و در فلان و در فلان و در فلان و در فلان
 و بی از او بدوین صبی از افراس و جیسی از افراس و جیسی از افراس و جیسی از افراس
 بدوین و بدوین و بدوین و بدوین و بدوین و بدوین و بدوین و بدوین و بدوین و بدوین

که دروغ عشق و محبت بر جنبی معاند او بپوشد و آن را محبت و اسرار و لذت
از صحنه جزوی بگوید یا موسیقی غامضی روی او نفس نخلکس نزد من درویش
از روی طبع و از روی اخلاص و طریقه اخلاص از روی بزرگواران فی حق
موسیقی عذرا الصلوة والسلام بر آن است که نفس بخالی فرموده بود آن کوه
روی او کرد جوانی در کدواخته عبادت پستی بر روی او آهسته بخار کرد
من او را صغیر و ضعیف و خفیه کرد و اندک کرمان کوش و بهر وقت درم در آید
چشمهای بوی اسکان کشد و حیران و معشوق البتة و صورتی عذرا الصلوة
و السلام گفت در خون نظرم برده و دیار او محظوظ خاکست سبغ بر تپیدن
نقش او محظوظ کشت سبغ کشت سبغ البتة و سیدین و مولای و قطعی
فی البیادر از آنرا ما از دوست الدنیا حیا و ملک الحمد علی ما اعطانی
و ملک الشکر علی ما اسئلنی موسیقی عذرا الصلوة والسلام بر روی سلام
گرچه جواب گفت و عذرا الصلوة والسلام یا موسیقی بن عمران مهر موسیقی
مرا چگونه شناسنی گفت یا موسیقی اردام بنگار در رقص سوزایی
قدش یا بنگار در صاحب دارند و معرفت ملک از لوازم از حقیقت
از دست من بارود حضرت تو درون مقام انما سوزی دارند
سبغ معرفت از دست مهر موسیقی عذرا الصلوة والسلام گفت ای محرم تو

۱۱۳
ای محرم رفت ای مردم ندیم گریست چه شود اگر در مقام مناجات از
حضرت در کشتن ^{اللهم} گریست بر دفع این درد و گریست در خواندن تافعت
و عاقبت شریف کردی گفت ای موسی ملا شریف و دیگر از رشت جیزی
طلبم که رضای حضرت او در آن نباشد مرا اندر محال صدایرند تا زانم که رضای
وین در آنست حضرت موسی فرمود و ظاهر شریف بنیم بپوشانید بیل دارد
اگر شریف ابی باندناید حضرت موسی علیه الصلوٰه السلام رفت
دم ای بیچاره چون باز آمد در رویش خاکدان دینی میبرد و کرده بود
حضرت موسی گفت تا کاش از برای وین شریف کند چون باز آمد
دید که در آن در آن حرام در اصل ^{اولا} عدای خود کرده اند حضرت
موسی علیه الصلوٰه السلام تعجبیت اندوختند که همان بار نامی ویرا
در روزی سمیده مدفون شد و بعضی بی تعالی مناجات کرد
ای معالیه ز باد و تان چنانست که اولین اوده به عیاری بی
کوناگون میزد که درانی کوکوبت بود و طبع کرمان بی وفور
از سنگی سوزانی در وی خدشی را بغزشتی و همچنان شریف
معمول و اندکین از عالمش مدون میزد و بعد از آن ^{۴۴}

غذای روان بسیار گنجی کدام دوست با دوست این معانی
که تو نمکنی توانی اندر این موسی این بنویس از حاضری که بودی از قاضی
الکون و طلب اینی بجز ما که در این روز و شب اول طبعی که صف
کرد ایندم بعزت و جلالت که اگر از این لب خواستی تا ویرا از حوض کثر
سیر است که ایندی افای موسی بلبلان که کن تا حاجت از سر دیده است
برداریم تا به یقینی که اگر چه بظاهر نادانان این معنی میاطمین
مراتب بالین انعام میفرماید موسی علیه الصلوٰۃ والسلام که اینست
چون الودد در قیاس از نور شنید و بر سر تاجی از نور بهار و بهشت عصار
نور گرفته و در میان تیرین تکلفی است معنی که این بهار نور العظم
الفضل به از انفعول العالمون سل و یکدر در میان بنویس معنی که
مردی نزد حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام اظهار فقر و قافه تلاوت
خود نمود و در خواست کرد تا از حق تعالی برای وی رزق مسألت
نمود و خدای تعالی که موسی از برای وی رزق میخواست با آنکه
تفت خداوند از کرمی اندک طلبیدن فغالب است از اینست
این بفرموده بفرموده چون موسی علیه الصلوٰۃ والسلام این سوال کردی بحال

۱۶۴
خیال دوی از بنامان در اندان در ویس دریم درید فعل اول
از کد فیصل و کبر فاعل که او بند و موسی علیه الصلوة والسلام
ایمان عفو حق تعالی ساینده و باید که برای موسی از فاران نیز طلعه
و برجه در دنیا است از اینها است و باید که فیصل از کبر منافع الدنیا فیصل
لایم و عجب این که از هر دو شرف گردانند که بعد از حضرت موسی علیه الصلوة
والسلام در دنیا منافع در دنیا که موسی علیه الصلوة والسلام در دنیا
رسانی دارم اینجا معر و خدا در حضرت موسی علیه الصلوة والسلام با عید سلام می
بجای آورد تا به کمال دارد محبتی گفت سرور کار خود را از من
که من ابو سبب تو شوم و از تو در ری چشم میبارم و از تو در کمال
و بر کبر بنامان می از هر دو موسی علیه الصلوة والسلام چون این سخنان
از آن بیکاه رسید خاطر سار این معنی شد روی از آن می او بداند
با استقبال وی آمد و با موسی علیه الصلوة والسلام در حال فرود آمد و گفت با موسی
صغیر دارم و من هیچ جز از دنیا و دنیوی مالک شستم و خورندگان من
بنام سگدار است از تو در جوانی اندازم که از صاحبان چون فاعل نوی از
از حق تعالی برای من عفو صفت است و جای تا آخر باقی را بجا میآید

مکذبات و محرمات علیهم السلام از روی متعادل و متعادل
و در حق آنها و خوانی دیگر تیرا می گویند یا بنی الهی حاجات میروی ماول اینک
از حق عالی در خوانی تا مراد محبت و محبت مخصوص کرد از خوانی دیگر و علامه
کرد گفت در این نگاه اگر معطاف صورت خود را قیام دیدم و در بار خود را
تقدیر من این نمودم بر در کفار خود را بگوئی که چه صورت من می آید
و سبب انسانی که در صورت ساری و چون من صورت منی را از جلو
مختار گردانیدی من غیر نظر کردم که دیگر که در سبب خود کنم و در سبب
بزرگ بودا که در سبب علیهم السلام از صفات فارغ شد که است
مجبوری را به جهت صاف و در آن سبب که ظاهر کرد حق سبحانه و تعالی
فرمود که این سبب که است مجبوری را ادا کردی افشاشی که بود سبب را
صاف روی حایر مدار فرست می غدا که است و السلام گفت جز آنکه
و اما شری ما جوان بزرگان مولود ان شریف که این نوع بنده است
قدش معروض تو آنم کرد اند حق تعالی فرمود که چاره من است
رسالت می باید نمود حق تعالی علیهم السلام نمی شنید بی تو فرمود
حق تعالی و معنای سبب سوال و بی سبب که است و سبب که است
میفرماید که اگر از سبب من نمی خواهی من نمودن تو می خواهم و اگر

محرّم و اگر نواز حق استغاثه بخانه‌ای من از تو رسد و من تمام اگر رفت
مرا بخوانی من ترا بخوانم و اگر تو دردی من بخوانی من رویم ^{بخوانم}
تا هم خلافتی بداند که من نم و تو بعد از آنکه حضرت ^ع علیه الصلوه والسلام
مرا صحبت بخوانی بر سر راه بسته بود تا موسی جواب بیام وی صبی ارد
و چون موسی بیام ای حال و بعد در جواب محوئی تو بر بود محوئی استیابی ^{حاصل}
گفت معبود جناس ^{مستتر} که ترک کردن از فعل است و که جناس و فاعله که کند
و بدی و به نیکی برادر بدی ^{فی الحال} در زمره اهل ایمان محفوظ است و ایمان
چنان که استماع بحسب کلام با جانب مؤمن گفته ^ع حضرت موسی علیه الصلوه
و السلام و این وقت از وقت است و بعد بقول دیگر که این جواب از خلق
سفیر گفته با و موسی چرا آرام گرفته ^ع حضرت موسی علیه الصلوه والسلام
وی کرد تا با اولاد فاطمه کند از موسی علیه الصلوه والسلام که بر این ^ع موسی
از بحال مخفی است حق تعالی و طاعت نمود که یا موسی من بعد از این ^ع موسی
من و بعد محبتی در میان من ^ع عزیز بر که شراب محبت ^ع موسی علیه الصلوه والسلام
و او کنی گفت بر که محبت ^ع موسی علیه الصلوه والسلام که در از غیر فاطمه ^ع حضرت موسی علیه الصلوه والسلام
ده که فاعول وی ^ع بعد از گفت و مراد وی ^ع موسی علیه الصلوه والسلام که تو ^ع موسی
بطلان و ادبی رد و نامت صافیه که از فاطمه ^ع حضرت موسی علیه الصلوه والسلام

حدیث میگوید محبوب و حل و علاء بآن وادی روی آورد و صوفی علی الصلوة
والتسليم متراوی موافقت نمود و هر چند که رسیدند که بعضی صفا و ایضا متوقع
بود بیکبار شیری از آن وادی بیرون آمد بکمران چشم بر بالا عالم عدم
و شتر و موسی از آنجا کردند بازگشت حدیث شریف در آمد مکتوبه که در روز و در یک
خانه فرود آمد و بعضی را که در آن و عورت در در و اوار ملاک است بر سر تخت
این خانه آن پیرا که حالی باین همراه بودی روشنی بودی لا علیه الصلوة
جبر بر حریف میفرمود گفت خداوند از برای این بر عفت صافی طلبیم
مقبول دعوت آن ز طایفه ای این چه بود که با بر فقر و ابل و عیال و بی
بردی فرمودی با موسی از نافع صافی طلبیدی و نفع صافی در دار کرد
میفرمود که لا بد از این و این دار صفا مردم نافع صافی مرا این را
که در دست فریاد و اما آن جوان که از قبایح صورت و دو کلب شکل صف
شکایت میکرد ای موسی مروت و لایکی که بعد از آنکه اغراض بودی مانند حالت
منم و بغرض جانی که در دست میاید میارزیدم خواه میگویند کن خواه کنی
نکنه اندر دین که حرفی که آن حل و علاء در باره است همان بی اثر است
بسی بر نیت قیاس کن که در طوطا و وجود انسان و بی در باره
مستحق این است که نیت باشد آوردن اند که بنوا بر اصل تعهد
یا موسی اگر با که فاضل تر که میاید نیت و نمودن صورت و در

[illegible]

تو چرا تو نمودم معصوم را ز نو بودی اگر بکلی با تو ای جان تو کردم همچو سطرلاب
در بر منی داشت ترا عطف بیدید بحیدر صفای فرعون منی و معون تو سحر
محببت تو کردم منشی بر قسطی زدی و اول کشتی منی این خیانت تو کرد
سحر جان کردم که بر من عمل الشیطان کتوه طور آیدنی با شتابی منی
صبر و صبر بر ار سخی سوار سطر با تو در میان آوردم و این امانه عالم
در دادم که در کمال اندکی تعلیم هر کسی سوار برای کار منی و ترا از برای
خود فریدم که در اصل طاعت منی چون قدم بزرگ ستادی منی علم درای
وی نهایت بر آورده نود نه بر آورده بر آیدنی بر آورده نود نه
ترا بخت از طلب بردی و اینا موسی الکتاب و النوان آن زمان
که باین مناجات یزدی تو را بر انعم که شما بتمام خود باز روند
و این نعام را بخور علی الصلوة السلام باز گذارید که موسی بر عبود
و خالق غرور در میان نخواند و بد تو بیان قانع بودی که بدیده است
ای منی نداد و صفات خود بر تو جلوه دادم با موسی ابی انانیه
لله الله الله الله انما باره جوب شد کفرتی ای موسی صید منی
ظاهر کرد ایندم ای موسی صید منی بخت دید که از حد نبوی
در طایفه تو معیدم رسایندم و کون منی بنود ام علف از بکری

۱۸۴
چرا از دیگری میطلبی ای در این خطه نوارین تو آنست چنانکه ملاحظه
نمیکند و اگر کسی از تقاضای بقول این سده من ترا از کتب عدم موصوف عالم
وجود من آوردم قطعاً علم ملک شریف اول تجر طینت او پیدا شود و این
حرکت طینت او هم بسیار بعضی صفا بخا از روح خاص خود در تو رسیدم و حق
من روحی ترا سجود فرشتگان گردانند و سجد الملائکه کلمه حق چون صد مرتبه
ظهور آید فطره این شی را ساریه قدرت از این عبادت سرخ عاود فرستاد
افراشیم فاشمون انهم تجلوه من الخالقون باز خود عرق کشتن بر روی ترا
در کناره و کنایه عاود فرار دادم و بر شربت و شربت روز بروز در عبادت
تا حدی کمال رسیده و میل را از این بویه بجا آید بر کمال بعد از روزی
نوکرم و در روز تا نالرد و در خطبه تو بشود رساننده ام تو علم اینها را از
کتاب و کتب و دانش و مکتب فراوانی که روزی راه غیر او را
و ملاوت ابلیس با مشغول گشته و هم چون خودی را بخندم بلکه معبود
خود گردانیده باشم و این کتب بعد از کتب حقانی کتب کمالی که
زیر جانش نرو و هیچ و شام کنی که در دست جفت کاو و در
ملکی امیر و در نیا کنی و در نیا شدت آن بر فاقه زدی ارد روی تو
از عبود و ایم کنی و از صیاد میر نکردت آن بر کنی که کنایه و در نیا کنی

هر بار بار از آن بستر گریزی رزق کمر بندی و بر مرکب سلام کنی
معدن که ملک نقای میوسی علیه الصلوٰه والسلام و بود که با یوشی که
ترا از میان خلق بنوت برگردم و واجب است که نفس در تو
نویسم و بر عنوان من شود و در حق من نباشد بگویند گفت ای توانا
نرمی مرا از مکتوب علم تو آگاهی نیست گفت ای دوستی یاد داری که
هر سال از راه کرب و خوشبختی تو سفیدان شعب علیه الصلوٰه والسلام میگردی
ای بر خاله میروید و تو از نهای آن میرویدی هم خوانده شدی و هم دی
از او در باغی و او را بر رفتی و بقیع موافقتی و در بر رفتی و گفتن ای
بی زره رنجور شدی و مرا بر رنجور کردی با شش بشید خود کرد
از روی وی استودی و باز او را بسیار رزمه باز آوردی بهمان
مقدار بقیع را بقیع سوخت بپاراشتم و گویم حضرت خود خوانست که وقت
و گفت بر خلق شکی است از حق و بگویم بقیع که از حق
نبود اگر بقیع حضرت موسی علیه الصلوٰه والسلام گفتند از خدا تعالی که
کن تا آنکه رهای حضرت از سجده تعالی بآن مؤمن بود بشیر فرمایند
در کمال آن تمام تمام حضرت موسی علیه الصلوٰه والسلام گفت ای
وی کنونی رجه میگویند بدانکه ای موسی بر ملاکوی وقتی که

۱۶۱
و منی که شما از من راضی شوید اندر تمام نمود بستان از شما راضی گشتم
اندر جلیل ربوبیت تقدیر از و سبیل من راضی اله تعالی عنه که گفت
حضرت موسی علیه الصلوٰه والسلام بفرمودی ای دید مرفعی بپسیده مرفعی بپسیده
و نزدیک حضرت موسی علیه الصلوٰه والسلام اند و گفت السلام علیک حضرت موسی
گفت من انت گفت انا ابلیس حضرت موسی علیه الصلوٰه والسلام گفت دور
کردا و جدا یغالی ترا از من و ترا سده است میان نزدیکی و جدایی گفت
از رفاه خود رانده و رفیع محنت بر نامه معاد من کشیده و مرا رنجش
کرد و سوره انعام در حسن اول و دوست میدارم که نشدند که صریح می دانم
باید که اندک از تنگ بمرانم نواز از تو گفتان درگاه اوی آمده ام تا سلام
کنم گفت این مرفعی را بپسیده گفت و زندان ادم و یان بنو جیم حضرت موسی
علیه الصلوٰه والسلام گفت ای ابلیس تو بر بنی ادم کی و بر سر دعایت می باشی
گفت انگاه که روی و خود و خود کرد و خود بپسیدار و اندر عمل خود
و در چشم او بر سر آمد و گناه خویش را بر بنی کند حضرت موسی علیه الصلوٰه
والسلام گفت باغ از ایل شادی تو کی باشد گفت انگاه که روی نامی
باز من خلوت کند من تا اعوان جوشن جلدش و بنایکم و البان و افراض
نماند که نشان است و را فتنه گفت ای ابلیس اندکی کمی باشی گفت

در وقت یکی از این که می باشد از برای هر روز و فایده کثرت در کار
یکی از این که می باشد از برای هر روز و فایده کثرت در کار
و نهاده لا و عده نعمت داده است و اگر بگویم معفو من و غفر الله
بنو ابراهیم از برای هر روز و فایده کثرت در کار
کثیر است این که می باشد و بسیار است و یکی از این که می باشد
ترتیب مع کسی علیه الصلوة والسلام اندر دنیا و بعد از آن
لست عالمی با قبول این که می باشد و یکی از این که می باشد
حواس است در روزی آنچه خوانند برادر و اوراق فلقان مع رتبه
این که می باشد و فایده کثرت در کار
سوزی برادر وقت که می باشد و فایده کثرت در کار
نجم اندر این که می باشد و فایده کثرت در کار
کثیر است در این که می باشد و فایده کثرت در کار
برادر و فایده کثرت در کار
در این که می باشد و فایده کثرت در کار
نجم اندر این که می باشد و فایده کثرت در کار
این که می باشد و فایده کثرت در کار

۱۸۹
مقدم حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام یوحنا فی اسطی ان گیاره نمود
با نور نفا حاصل اند شکر ان تقدیم بر سید محمدی برین میر اندامان
در دیر اند موسی علیه الصلوٰۃ والسلام باز همان گیاره جدا کرده شاول نمود
برایت نزد گفت ای در میان بود و گیاره همان آن نیست سفا بود این
نوبت در دلفی ان گیاره بودی سخن در اردو ناکشت با کلمه ان
یوحنا خودی و این لایف بار خود و کورانی که صورت او سفا نفعالی او
کنند که او فایده کار از عین در عین و در عین از عین سفا در دست
نشد که در میان بی اگر اسل فخطی بود اند سرخید و عا کید و اجانب عی
اقد موسی علیه الصلوٰۃ والسلام وحی الکریم ان یوحنا که اگر تازه نفون
بر فایده کند و چندان عبادت کنند که شمار شفا خف کفو و ضیاع کنند
که بر فایده شفا از خواستن شربت کفو عظمه و شفا اجانب کلمه و بر کشته شفا رحم
نعم نادانکه مظلوم کرد در خود را در ادانگیند چون این مقام بشنید در
استر و مقام کو کشید و کوشش کند که در دین باره اند و خط از میان
مقدم حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام از شفا عا کید و شفا خف کفو
طایر کفو نوا اند که با موسی علیه السلام و موسی از دین میان مافویان
با یوسف شفا خف کفو و کوشش بروی بخار کردار و او در دین کن حضرت
موسی علیه الصلوٰۃ والسلام شفا عا کید و در ان مقام کوشش و ان بود

مغاری منکرند از آن مرد ای برسدیم هیچ وی هلالی درین محله
یا قوتیست تا بدین ان مقام تمام گفت فی یار کمال اگر گفتند که این
کنید گفت مرد فاسقی گفتا مغاری درین محله فوت شد از آن
خود در انداختیم که رویی نماز گذارم و برادر جایی گفتیم گفت مهر راه
بر این چاه نماز کنید و بر پیش و پشت کرده از جایش بگذرید و
دفع کرده از نو دفع کرده بعد از آن دفعی مغالی مشایخ است که در نزد
نوفز بوده که موافق گوایان تواند دروغ بگوید و مشکوئی گویای
دوستان است و مردم بجز این گوایان میدانند و آنکه بیا موسی که
من سدایم از قوی و مخور این مرد این شد اند بلکه از صدایی باز
نشاند و یکین در آن نزدیکی که بود و از طم ان بودین رفتیم
و شاه از وی و در نزد ایدم حضرت موسی علیه السلام گفت ای
این کار چه بود و ان طاعت که سبب مغفرت این شاه کرده کدام
بود گفت این موسی عمرو بر این مرقف و سوار بغایت
بود یکی دید در راه ستره زبانی از دکان بیرون آمد جایی
در آن موضع و دوی در سالی حاضر بود وی دستار از ستره
کرد و اندان چاه فرو گذاشت و باز ستره کرده کشید و در آن

برده آن آن شکفته تا آن شکست بر آب بند من محمد بنان
 او در و کاری ان یک شربت آب که دم کرمان شک داده بود و روی
 هفت گرم تفکیر که حضرت موسی علیه السلام بحسن تقالی صاف
 کرده گفت الهی انرا که در شربت عفت من خواهم کرد امروز در دنیای
 که من نمای جزیر علی علیه السلام و السلام و السلام و السلام و السلام و السلام
 بود و شربت موسی علیه السلام و السلام و السلام و السلام و السلام و السلام و السلام
 شغل عیاران گوشت بفرود رفت موسی علیه السلام از دور روی
 نگاه کرد حال وی نه برا طهارت و نه بدین غایت که شربت سدری
 گوشت بر داشت و روی ثانی بنار موسی علیه السلام مایه ای پاره
 بدو خانه آمد و گفت ان شربت بهمان میخواسی گفت عذرازه و حضرت
 موسی علیه السلام و السلام خانه در آورد و طعامی ترش کرد و نیلی
 داری او نموده انرا فرو گرفت و در آن ریشل پیرانی بود بغایت خوشه او را
 بیرون آورد و سرش روی داد و در آن طعام او را سیر کرد و باز در آن
 ریشل بنار ان عجزه ریان در دهان حرکت داد و او را باز بر صفت
 بر کشید انگاه سفره پیش آورد و با موسی علیه السلام و السلام و السلام و السلام و السلام و السلام و السلام
 حضرت موسی علیه السلام گفت ای جوان میخواسی که بگویند اس حال
 مرا اعظم عای جوان گفت این عجزه والا من او را از مال نبوی

چندان شکست میام از برای وی کنیز کی خرید و نایبی با تجارت کریم
وی نماید بفرم خود متصدی ابروی شد ام و او در رسل نهادم تا از مو و
صوفی مانند و بر لب بر تن و نعل و طعام و شراب مقصد وی بکنم و خود می
تجدد الصلوة السلام بعد از آن کفایت مهمات وی نموی او را در
در آن خود حرکت و در آن وقت میگویند که هر بار دعا میکند که نفوس
از برای آن و جعل کند حدیثی علیه الصلوة السلام یوم القیمه فی قبته
و در هر حرکت موی علیه الصلوة والسلام گفت ای جوان ترا این دعا
که من نموی و حق تعالی دعا ما در هر حق تو اجابت کرد و ملا بر این
چون صل علیه الصلوة والسلام از آن آناه که از اند و در بعضی انگشت
شمار این انگشتی دیگر لطیف است و در آن میگویند که هر وقت علیه الصلوة والسلام
ای یکی از او به خورشید من ثانی چون صل علیه الصلوة والسلام میباید که موی
در هر فصل باران مری و فصل است از جمله او بسیار هر موی میگوید
و بسیار از سبب جوانی دید خوب بوی کوسندی و بوی که و کونست سبب
او بجهت که بوی دامن ترا زود در دست و بی مهادی تا کونست و
کنیدی هر وقت موی گفت علیه الصلوة والسلام و این یکی باری
آن او بسیار است و بوی سلام کرد و بر در کان و بی نیست
حون بود و بوی کشید هر موی علیه الصلوة والسلام از در کان

۹۱
کمان و سپهر چو دلب تاب و درویش گشت ای غریب
رکان با شنیدی حق تویر با و اید شد است برادر من تر دل و فانی جوت
موسی علیه الصلوٰه السلام گفت او را در میان روز از نمودن ماضی و معاد و
در زینت منوال است جوت موسی علیه الصلوٰه السلام اجابت فرمود و گفت
و بی در اندر حصری دیدار کنند و ستاره و شمع بیاید و کوزه در کوزه
خبر دید و زنی فاشه نشسته خورشید را از آینه ان مروطه نامی قاضی
بپرسد و با یکدیگر تبادل کرد و آن گاه بر خوار گشت و سجده نمود و در
سرین بر خیزد و گفت ای اگر اس فرور خوارات بگذری ای اودی بی
که فادسپار تو بگذری آنگاه یک بار در سرخ بیان زن داد و گفت
ای سر بکنند خواسقانی بولب و حصان و در زین آتش بی باوی
صلح کن آن شب که در زین گذر آید از آن عذر ان کوزه جوت
موسی علیه الصلوٰه السلام گفت ای برادر تو از راه دور آمدی بگو
بیای بی و آن گاه سواره بنشیند و معابد و منوال بنشیند و بی
بر فراز ساری و اهرن و زاری کردی چه حکم ان علی الصلوٰه السلام
فرمود بر خیز و بنا او را در و اع کند و برود چون گفت ای حکم نام
رفتن کنی جایز نیست تا من حصرت بنشینم علی الصلوٰه السلام
تذکره درستی که من حکیم گفت من ارف و رفوا السلام که جان من

بر سر راه و الله بخیر تو تو در میان ما بین گفتند که ماه این آمد که
نیز یک این من دانستم که تو را در این اجل حلال این گفتند و این
تیم که هر که علی علیه السلام چنانچه بی یافت و او را در
که در اندک به یکم و هر اس جوان در شب تا بگوید خواند بود که او را
این در هر اس و ما در این با جانتان که هر که میگوید که
و در اصل الحفظ او را است که در میان موسی علیه السلام چنانچه بود که
در سن و خور که از این و با انواع ظلم و جور و غنا و نعمان و از این
نکاه ملک است بعضی روح وی اند عباره بحیرت نام از عالم نسل که
و مردم عرب و این است نام بودند و بشکند این در صفت و خود بخاری
من کردند بعد از این با بی وی که در و در این از این بی که اصل اعتقاد
جبرئیل از تر و حق تعالی در اندک است تا بگوید حق تعالی سلام میگوید که
که روشی از دوستان ما از دنیا نسل که در میان او و در نامه بی که اصل
اعتقاد او را از این به بیرون از این نسل که در میان او و در نامه بی که اصل
نبی که اصل او را از این به بیرون از این نسل که در میان او و در نامه بی که اصل
و هر که در این به بیرون از این نسل که در میان او و در نامه بی که اصل
از این به بیرون از این نسل که در میان او و در نامه بی که اصل
کردند بعد از این به بیرون از این نسل که در میان او و در نامه بی که اصل
حال این خاص بودند و هر که در این به بیرون از این نسل که در میان او و در نامه بی که اصل

که انبی این مرد و بیگانه نبوی و محو و بیدار اعلان در میان نبی
اسرائیل اقدام می نمودند و معاقران خویش را مانوراع ظلم و فساد و غیر
بجای محل منوط و نظر لطیف و فاضل اند که ای موسی از نسق و محو و
جذب انبیا مردم میگویند انادی که در توبه و انکار و در انجاء نام محمد
صلی الله علیه و آله و سلم محبت و محو و طهر الصلوة و در دل وی نور که ان
نام محمد و علیه الصلوة و السلام بر زبان حق و تالیف نام و کرامت و در دست محمد
علیه الصلوة و السلام گشای و در سلسله وی به بار بر دردم و در بار محمد
خود کرد استغفار ای اند محمد ۱۳ رتبه مرشدی را که پیش منابت و محو و علی الله
علیه و سلم و آورید و بیدار محبت و نور و او بران نام بار و حق او صلی الله علیه
علیه و سلم که در نبی اسرائیل مردی نبوی که هشتاد سال کاو و پند
نمود و درین دریا می کشد و او را بچراغ نیکاه رعد و عجب مغرور گدار
او از رعد مغرور شد و در میدان باغ مروان و در ان عابد کاو و درین
بنیاد است و از عبادت مستلزم در خود نشیمن است و در ان
اسکان که وقت باریت است و در خود راه عانی موسی علیه الصلوة
و السلام و ان اند که سلطان باغ و در انجاء مراد است از خود
نشیمن است و در انجا که بنیاد و در انجا که بنیاد و در انجا که بنیاد
در انجا که بنیاد و در انجا که بنیاد و در انجا که بنیاد و در انجا که بنیاد

صلواتی که بر آن نور فرستیدیم از شرق تا مغرب و از پیش تا پس او را بگویند
ترا خداست ایام تمامه یعنی خورشیدی درگاه عالمی شناسی از خفا
و در بودی اکنون که ترا خواستیم و بستر درگاه خود کردیم و از خود ترا
خدا کنیم بخت ابد در کس و بر کس که بشناسد حال عبادت کاو که در یک خط
ای صحت دینی بدین طریق مقبول صورت میگیرد یعنی موصوف که بشناسد
عبادت حق نیکی کرده باشد که داغ از پیشانی او نماند اگر چه خداوندی
صلوات و در نیاید رجعت الی الله نیز کان فی التفسیر و ارکان
معلم از خارج قدر الی تعالی اودا هم چنان نور و صفا اند که حضرت موسی
در صلوة السلام الواح بود از صفا و نور که با حق صلوات و صلوات
همان قوم آرد و محجی صفت الواح شعله ظاهر گردانند او را و
نور این واحدا و بواحد و عباد و معاصات که بر صفا و این نور صفا
بود بر آن خوانند و بپوشیم و انوار دعوت فرموده فی الواح
شریعت ان تعبدوا احکام ان انما بخت غطیم بود یعنی که انزل و قبول
ان احکام نشان اند که بخت و عصیان مستغفر انما فرمان فرم
و دعوت بر کسی صلوات السلام ازین جهت ملالتی غطیم و فی صلوة
محقرت صفا و فرمود حق تعالی خبر صلوات و صلوات و السلام و صلوات
تعالیمی از کوهها و سطی قلع که موازی مع کوهی از کوهها

۱۹۱
چون که ابراهیم علیه السلام از آن نبوت مقدر یافت ای خدا که من
معالی در قرآن از آن خبر باز دار و او اخذ ما فاعلم و زعمنا تو فاعلم بطور
و نیز فرمود و از سلف اجماع حقیق که باطل است و شر الهمی در شمس روی آن
بیدار آورد و در بای ارضای آن ظاهر کرد اندر هر کسی علیه الصلوة
و السلام هر چه در آن ارد و گوشت افروخته کرد خداوند تعالی قبول میکند
از این بلیات زمانی می رسند و الله این بود بر ما افتند و محال تر خدای
نزد چه در پیش روی ایشان و از سر این باب در چند اشعار موعظه
طوب و بدین که شد بهج و به مخلصی باشد نذرند پس از این عجز
مسکنت سجده در افتاد و او را کلام نورانی نام و حوریت قبول کردند و یکی
در خاطر خویش مندر اند که هرگاه که از ملائکه بر آن در و در
باز نمرود باشد و هم یکی روی بگوه نگاه میکردند و موصوف
سجده اقراره تفرغ می نمودند و تا با کفون پیوسته سجده بدین حال بجا
می آوردند از این پس بعد از شهادت و احکام از تعجب و تعظیم ملاحظه
بیشتر اند و باز چون کوه انداختن روی آن در صورت مجاز
موسیقی علیه الصلوة و السلام اندر و گفتند یا موسی سمعنا و اطعنا و ابولله
اجمل ما اطاعت السون منمن از تو است که جفت احکام حق

و اعمال فوق الطاقه خاصه تا در عهد انبیا و ائمه
و حضرت موسی علیه السلام دعا فرمود حق تعالی و گواهی که
نور منجم بران لیل است که است دعا می انجامد و لیل منجم
حکم باز آورده و بعد از آن حضرت موسی علیه السلام می پرسد اگر اهل
بخوانی عذر هر مرد و در حد و شرق اگر اراضی من است تا حدود
سویق و راهی اندلس است بر من رسم شد قال تعالی شاکر
و اورشاکا القوم الذین کانوا یتضعفون من راق اللذی و معاربه
استی تا کنون قضا و محبت من که است علی بنی اسرائیل حاضر و
و سر تا و کان یضع فوجون و قوت طمانی و یمنون ابو سره رضی الله
تعالی از حضرت علیه السلام صلی الله علیه و سلم روایت میکند که در آن
حضرت فرمود در خون حضرت موسی علیه السلام و السلام با خدای تعالی
سخن گفت بعد از آن صلی الله علیه و سلم قوت منیای برتر من و در
جنس من و سبب در یک بزرگ ملک از راه فرستادن من
و در اثنای توری و در منی و بی بی و در آن که در روی قوتی
مکرم و از برون و بی تفاوت من من و در بر روی
بکار که من و بکار است و در عبادت حال و بی عمر و در

و در آن وقت صیغون و روضه از کتب معتبره که در این کتاب است
و التوفیق و کراوات صندوق الشهاده و التوفیق و التوفیق
و السلام بدو ابرار و انواع و صفات صندوق الشهاده و التوفیق
و ریه شریف الدوله که ماه صفر بعد از این بهشت ابرار از عمر شریف
صورتی است که علیه الصلوة السلام فرغانه ربانی حل و کلا صندوق الشهاده
برای صندوق الواعظ و مشتمل بر کلمات عشره بعد صندوق الشهاده
شند و الواعظ و در اینجا شند و ربانی آن صندوق و غیره و طول
سی که در عرض ده که در این کتاب بهج که و بعد از این و تکمیل آن
بیمات صندوق و غیره و بر این بهج که علیه الصلوة السلام و غیره
توفیق کند و علیه الصلوة السلام و غیره و غیره و غیره
از طلعه امر صندوق و غیره و غیره و غیره و غیره
از کفایت بر او استند و مجموع الاله و ادواتی از طلعه و غیره
و صندوق و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره
الواعظ و الشهاده و غیره و غیره و غیره و غیره
و سایر توابع و الواجب است که در این کتاب و غیره

وایم دین و خفا و آزادی در اندرون ترا برده کجالی بیکل نور
کرده اند و هم چنین مقام و محل بحکایت و طعنه بر بعضی مؤلف
و چون از تمام سبب بقدر فراغت یافتند بوی سماع از اسباب تذکره
برای سماع و غیره بجز کثرت و بجا آوردن آن ابروی صافی در آمد و
و فرغ آن نور غیر تر رسید که هیچ امری را غیر موشی نداشت و عظیم
و السلام و حول و رفقه میسر نمی شد و نور اندرون نیز تمام از نور که برده
بود در دست و سیم از صورت علی علیه السلام نمی آید
و مورد باغبان گفتند و غیب مبارک صورت او در میان کف تاباند
ماه از زبان اهل قلم فنیام می نمودند و حدیث صحیح روایت می نمودند
نشان بعبود طالع شد صورت موسی در آن رو عیسی علیه السلام
طلب و امانت و طلاف و جوانان بخواص فرموده آن شریف
و جانب لاسل او بطن بعد طبع نمود که در آنجا و اناره و نادر
و بحر خور و تولیت و زبان و ابیاس و سلسله صورت احمی صاحب
و غیره و آنکس برای شناخت وی موضوع حق و عبادت نمی آید
و غیر بعضی استاد و موهب و محقق او داد و در آن و احم
که از آن و خور و سلسله و خور و فرزند آن صاحب و صاحب

۱۹۵
بیت و بعد از آن باز قولی عظیم که باوردن و التی از اسفل فرود
اند و فریادینا را بنام خود و بهود این در کمال عظیم کنند و قضایا
گویند چه بود که هر گاه استادی خلوت عالم درین روز و بعد از او
بفرستد ماه اول از سال اول در آن روز که در آن اجتماع عظیم نیز است
المقدس خواهد آمد و اول از آن که در آن اجتماع و صلوات که در آن عظیم
والسلام و زبان کردند و التی فرود آمدن بر همه فریادینا را عظیم که در آن
بنو اسرائیل در آن روز فرود آمدن و التی فرود آمدن و التی فرود آمدن
بکمال از عظیم است و تمام عظیم است و تمام عظیم است و تمام عظیم است
عظیم که در آن روز و التی فرود آمدن و التی فرود آمدن و التی فرود آمدن
و در آن روز و التی فرود آمدن و التی فرود آمدن و التی فرود آمدن
اول فریادینا می خورد و باو یک سیمین در آن روز و التی فرود آمدن
محرمه بر خود کنند و محمد شمس بعد از وصول از آن روز که در آن
التی فریادینا می خورد و باو یک سیمین در آن روز و التی فرود آمدن
بخط و در آن روز و التی فرود آمدن و التی فرود آمدن و التی فرود آمدن
طاع اندر نگارده باطن آن روزی را در آن زمان و التی فرود آمدن
در آن علی الصلوٰه السلام و مجموع بنی اسرائیل از آن روز که

[illegible]

در مواقعی که همراه یکدیگر بر روان برای روی و چون فو نیز در وقت
 مشهوری رخصتی باز در آن فو خطا نیست و از هم این سودا سودی
 آورده منبیت میسر کند از این علم توانا بود همراه برودن مرده
 نوادی در آورد و که نام آن دای مندرم بود چون میان دو سطر از
 اساطیر می آید اگر اهل رسیدند هم مانده شده بود تا عتی بار
 مشغول رفت برادران و فو منضم شده است
 و در علم بان کشف فرو گرفت و نگاه فریاد بر آورد و هم می
 و این سطر که قتل از آن بود بان سبط دیگر عداوت قدیمی
 داشتند حضورت یکدیگر بر خاکسود و فو علی علیه السلام
 رفع کردند و باینکه فاضل معلوم نمود حکم بیست و یک و در سبب
 سحر فاضل الرعالی علیه السلام بدان عمل می نمایند و در سبب
 که حکم فاضل که فاضل وی معلوم بودی و در میان دو دین و با
 دو مذهب باقی همان بود که در راه را میانی کردند و بهر کدام نزدیکتر
 بودی و بی آن قتل اهل آن فریه و جمع کردی و با سبب رعدی
 اگر فاضل وی معلوم شدی و قصاصی کردی و الله نگاه تو را آگاهان
 و بهر را پیاموردی و ما و سرفه و بچ کردی و آن نگاه نیز بهر سبب
 بر آن نوره بدو بهمادی و گویند میجوردی باین طریق که با بر

اسم النبی اسرائیل و ما قبله و ما بعده و ما قبله و ما بعده
سوکند که در نزد بیت ان معقول برایشان ایجاب کرد و در
میان از تعبیر فادری تعبیر کسی عبد الصلوة و السلام یعنی در هر
بعد از آنکه حضرت موسی علیه السلام این را می دانست و می
فرمود که در هر یک از این طریقه که می گویند در هر یک از این
فرموده است که در هر یک از این طریقه که می گویند در هر یک از این
و بی نمایند و بر او است و در هر یک از این طریقه که می گویند
بر او است این حکم است و در هر یک از این طریقه که می گویند
چون که در هر یک از این طریقه که می گویند در هر یک از این
قابل ظاهر شود در هر یک از این طریقه که می گویند در هر یک از این
باید که در هر یک از این طریقه که می گویند در هر یک از این
و قابل خود را در هر یک از این طریقه که می گویند در هر یک از این
یا هر یک از این طریقه که می گویند در هر یک از این طریقه که می گویند
بود و این امر از قضا و قدر و در هر یک از این طریقه که می گویند
چون که در هر یک از این طریقه که می گویند در هر یک از این
کما و ما قبله و ما بعده و ما قبله و ما بعده و ما قبله و ما بعده
بجای رسید که در هر یک از این طریقه که می گویند در هر یک از این
چون که در هر یک از این طریقه که می گویند در هر یک از این طریقه که می گویند

۱۹۲
بانی می نماید تا قانونی پیدا کنند که بر مایند و نه حوائج و در مکتب
در خورس که بگویند و در افغان کرده اند و در یکشنبه باشند و در وقت کار
سخت بزرگ بود و موضع نایاب که در وقت تولد تا بالنتون بیاید
شأن مکتوب شد و این حدیث از حدیث اعلیٰ علیها میگوید که اگر کسی
از اسل در استغفار اوصاف آن بزرگه میبایست بخوردی که مرقوم
فیم کردنی معصود و حصول می بگویند و چون این را میبایست
و اینجا بپای خود و لایم کار خود و سوار کردند تا این بدین صفت
بیاد کردند و بقیه علی بدین آوردند و بقیه و اموال و خیانت
بود که در این اسل مرد صالحی بود و مردی بگری میخوان
مرد کوب کرد و آن کوب را در هوا برد و با حق تعالی
مخاطبات کرد و گفت خداوند این کوب را با حق تعالی فرزند
من بپوشد و این کوب را من میباید بعد از آن مرد فوت
و آن کوب را در حرمی بپوشد و آن کودک خیر شد و بپوشد
باین کوب را بفرج جسمی آن کوب را در وی نشو و نموی و هیچ
س از وقت رفتن و آن فرزند از خیمه بیاید و بپوشد
بپوشد و فرغانه برادر بعد و بعد الحال ضایع بود و در آن در آن وقت
بپوشد آوردی و بپوشی و یک شخصه از بسای آن بپوشد پدر
لقد کردی و یک شخصه در بپوشد و مادر حرف بخوردی
و این را بپوشد و بپوشی و این را بپوشد و بپوشی

رجاء است حق تعالی و توفیق خدمت مایه و هرگز مایه را اخلاص
روزی این فرزند من و من بسند و پیشی اگر اسل که کاهوی بدین صفت
که است نه برینها که گوید بر من مایه را از حال طاعت که مایه
ایست از ترا کون است بدین صفت که از بدین میراث مانده
بشدن فرزند و هر روزی تو را در حق تعالی بشود و مایه
نظرت بر این کون از اشد بیادای بلندی برود و مایه
بجن خدای ابراهیم جل و علا که در پیش ای وجه سر نو اندکوی
بجن خدای ابراهیم جل و علا که در مطیع و مفاد کردی و مایه
ایجاد تو عابد او و کون است با صوفی بشیر از بعد از آنکه بشیر
نانی مایه و صفت او عمل خود آن کاهوی بدین و مایه
او در راه ابراهیم جل و علا که در پیش ای وجه سر نو اندکوی
اقد و وقت مریض شام و کاهوی در شام که بر دین سوار شدی
از من گرفته و من کاهوی در دین سوار شدی و مایه
که ام و عارفان مایه قوت به در دین سوار شدی و مایه
و مایه برین کاهوی در دین سوار شدی و مایه
که مایه برین کاهوی در دین سوار شدی و مایه
وقت که صوفی ای کاهوی در دین سوار شدی و مایه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تا آنست که علیه الصلوة السلام ازین واقعه اعتباری بگردند و در محض
نقد معاندند و از اسباب او امری را در نظر نگینند و تفسیر بدان کنند
فایده سوم آنکه تأییدت بر دایره محبت و الین معلوم شود و در حق تعالی
خداوند این دولت بیکر شایسته است تا بر ارباب بصیر و احباب
ذکا و مطننت محقق شود که مؤثر در آثار است و بسبب این امر که رسیدن
عرضه در برابر درگاه ممکن نیست که بولایت تواند بود و فی ثانی در حدیث
سجده تعالی است و ثانی آنکه اگر کسی بگوید که حق تعالی در اختیار خود
بدرگاه برقرار است و این سوال از او نیست اول آنکه فرض بر این است
این یک نوع نیست و نموده از این احرازان و صفت باین امور کنند و
دوم بر این امر بعد از عمل بعضی از اعمال می نمودند و محبت او در قلوب است
بعد از آنکه در این قلوب عمل و بعد از آن بجا می آورند و عمل و بعد از آن
بعد از آنکه افراد بنویسند و در حق تعالی قلوب را با این طرح محبت
این را می دانند تا حقیقت این ظاهر که در قلوب و بعد از آن محبت عمل در قلوب
این را معلوم که در حق تعالی است و بعد از آن که با این با این هم محبت
سازد و در اصل حق تعالی که قادر بر این صفات بود که در دایره بر این
مران بنشیند و بعد از آن علم بجهت است از آنکه در این محبت است

در الحاکم گفت که وی بود و از دهب بن سینه روایت می کند
رحم الله تعالی که جامع مدعی بدست بر بنی اسرائیل بر مرکب سحر روان شد
و در اوج اوردن عظم مرور پس اندازان از ده گزبان باز داشت
و در دوم باز باو شاه زن بر سر آمد و درون اند فلبی راه بروی گفت
مرا حقیقت موهب در سیم کوری عظم طریق دی مسدود گردانید باز داشت
جامع بر مرکب سوار شد هر چند سعی کرد و مرکب وی از رفتار باز ماند
و فلان وی سوزان مرکب رخ موهب گفت ای ملعون برو و تا وی سحر
و گفت که در بنی اسرائیل است و مرا از زبانی بار میدارد و اسیر تو شد
باز داشت و از فرساید شد بر سر آمد و دعا اقدام موهب و سوار شد
سبحان الله رحمنی الله تعالی عمر که جامع مرکب گفت که تدبیر در اوج
صلوات الله است که جمعی از زبان کما که حسن و جمال اراسته باشند
بر نور همراه در میان شد آن فرستید که در میان آن بر جوانان
بسیار اند و از عیال دور ماند یکدیگر نفوا حس می شد که در تروث است

حق تعالی این را لعونیت میگرداند و سائرین سخن فساد انگیزند
امیر زمان حاضر شد و از ششمین محارب بحیره رشتی را اسیر فرستادند
از قید سمعون باری بعباد و محول بعبودیت نمودن هم زانی و هم زانیه
برگزیدند از خیمه میروان آورد و میان بنی اسرائیل نهادی کردند که هر که باین
عمل ناپسندیدند اقدام نمایند باین عقوبت منفذ کردند و آن خواهرش را از
میان قوما میروان کردند بسوی زنا و در میان آنکه بسوی علم الصلوة السلام
و بایستادند تا بخت برادر در آن العذاب بملکیت ابعاد و باقی از
سایران بگردان نمایند و بخت برادر باقی از سر بلع می خوردند
و در اوج عرفان از بروی میروان میگردید و در آن وقت مستعار از
سوس الا از ایمان جاری گردانید و خلعت ایمان از ایشان
مسلوب و ضد آری بر چه گاه انشائی از انار قناری ظهور کنند
در صدر از مظاهر ظاهر گردد و همه را بطایفه بیک از غایت طاعت
بملا و خندان آفتند و معجزات چون از لطف الهی و الوار رحمت
صلی الله علیه و آله و سلم در آستانه رسیده و باریا حج بدار

۲۰۱
برای هم تبدیل گرداند مستند به کسی که چون خطاب نماید گوئی بر او
و مستند علی ایضا هم صوره از این که در کشت از غامی استنهای بدی این
حرارت مستند و فکر اخلاص و احکام و احکام است مستند و این
از این بعد اما چون خطاب به طوبی هم استنهای به کشت خصل مراندند
و خود را در این وقت استی حمل و عله در آورند تا که از این خطاب خود را
بودن نام هر کسی که بر کشت استنهای گویم اید در این جمع با خود را دارند
بنا بر کمال در صوامع و ادایا لطایف و عبادت معارف و در ادایا
و کشت و مراد است برادر و از علوم و معارف بهره کامل و حفظ خصل
را در لودیت تا غیر از کشت که گویند بر کاه و بی با با و علم و بی با با
بدنی و اطاعت و این ازین علم و کشت استنهای تبدیل کشت و معارف
معارف و متعل کشت و از معالی استانی غاری کسره با جلق کسان
بمنزل کشت تا حق تعالی و مورد **فصل کمال الکلیات** در ادایا
احکام که در این کتاب صورت بلغی و احکام کثیف و نیز وضورت
اول و در این کتب و این استنهای استنهای که با معارف علمی تبدیل
مناظر صفات کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال
هر چند صفات و با انواع کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال

عمره خود برود چون در راه برداری بنده این مرد را عمل خود و صفت خود
فروگذار و درم خنثی که تعالی بایم لا اله الا الله و ما اعلم و علم
لغزنی که در اندیشه خود صفت وی یار سوز و در نهاد وی طبعی
موجود بود که برینای مردار فرو آورد و از کمال دین عینی باین
خیر فقیه کشت که در نفق منکر کفیل الکلب و یکرا که خنده و داشت
سک صفتی که بنده نیست بر خصال فصاحت و دماغ خردت و ملذذ
استان خداوندی خود است سوال و محاببت و ایمنی و انشال اینها
اما یک صفت تا بنده است که هم صفت حسنه لا یغفر الله الذنوب
و با وجود این اهلان مردی که نفس انسانی تبار و غریب از ان است و چون
نویسی علیه الصلوة والسلام و آن در بار غریب و وی در صدد از ان
احضرت در آید و صفت این همه کمال بر نشان است از ساقی
و در و بنیاد که بنده کشته بطور دهن اندی که بنده نشاند
و در معنای که بنی اسرائیل باین مخصوص بگوید اندک است علیه نویسی
علیه الصلوة والسلام قال الله تعالی یا بنی اسرائیل اذکرو نعمتی الیه
علیکم و اگر چه این نعمت زیاد است از هر و تعداد و لیکن اینی در

[illegible]

گروانند حق تعالی از برای این که طاعت در مورد از اسباب و در
تأثیر آن بر طاعت است و در مورد از رفع تکلیف و از جهت طاعت در عین
الصلوة والسلام حکایت آغاز کردند گفتند که در مورد دوم
آنکه چون طعام می خورند حضرت کلمه از بعد از الصلوة والسلام حق تعالی سنان
گفت خداوند این سبب را از جهت آنکه طعام می خورند و حق تعالی
از برای این است که و سبب در تعالی من معسران را و اصل
نکود درجه از آنکه که چیزی بر مثال جمع که هر چه را می خورند
بدین می اند و طعام آن بر مثال نشسته بود و خوار می کنند و در آن
که شکر می خورد و در آنکه که می خورد و در آنکه که نان شکر بود
سری می خورد و در آنکه که غسل بود و در آنکه که در وضو آن
ظاهر میگفت و آن را از آن تاویل می کردند و می خورد و می خورد
که چیزی بود بر مثال رت غلیظی و بر قول این متن بر
این بود می اند بر مثال هر وقت که بر وضو نشسته و
هر آدمی را بر در صاعی از آن نور ساطع بودند و در آن
از برای در وید و خور و نور بوده بودند پس باز آغاز کرد و با

[illegible]

از حضرت سیدنا ابی طالب صلی الله علیه و سلم روایت میکنند که در روز
پولادیند که از انجیل کم نمیرد طعام و کم نمیرد اللحم و الاطعمه و کم نمیرد
یعنی اگر اصل خلقت و زبان تکراری و دوزخه از آن طعام نیز از آن میسر است
طعامی نماند و بدوی نشدی و هیچ کوششی ناکوار و نهانی نشستی و
و نکره و این طعام فایز کنند عوسی عده اهلوه السلام رجوع عوف
لشکلی لکایت اعان کردید نمندی موسی و رین بلایان ابی انک
خواند بود و در دول ان بیولان و در حق تعالی نمودن
کرد اندک طلب و در حق تعالی که بر اهل انجیل و انجیل و انجیل
شکرت و علمای در حق تعالی ان شکرت و ان شکرت و ان شکرت
رضی الله تعالی عنه که ان شکرت و ان شکرت و ان شکرت
معجزه ظهور اندی فاما انز علی بر اند که ان حیر مخصوص بود و
مران الی الله تعالی و این عیال که گوید رضی الله تعالی عنهما که
بود ضعیف و مریم مریم سر آدمی با بر حق تعالی ان شکرت
در آن و نماند و مریم مریم مریم مریم مریم مریم مریم مریم
شکرت ادوی اب بقدر سعادت بیرون ادوی و ابورق

و ابو زور و مکتوبه روحه الهی که بران سنگ دوازده سوره از یوسف و
الی حو سکوار نامزد صیقلی از اسباط انجیل و یهودی و محاسبان سبط و ان
شکی نام بران سنگی که دوازده سوره از یوسف و یهودی و محاسبان سبط و ان
سعد بن جبر مکتوبه روحه الهی که بران سنگ دوازده سوره از یوسف و
در وقت غسل نمودن خانه بران سنگ بنام یوسف و ان سنگ دوازده سوره از یوسف و
جامه بر دوش راه فرار سبکی گرفت و سبکی بران یوسف که بنی اسرائیل را علیه الصلوة
والسلام علیه و آله منسوب کنند و ان صورت از ان صفت بر او بود روحی تعالی حو
که بر اوست اظهار کرد اندان سنگی که حرکت در او زمانه بران یوسف که بنی اسرائیل را علیه الصلوة
ان صورت از ان صفت بران یوسف که حرکت در او زمانه بران یوسف که بنی اسرائیل را علیه الصلوة
حقیر را و جبرئیل علیه الصلوة والسلام گفت تا یوسفی حق تعالی را بگوید
ای صفت سنگ بر او که در ان سنگ صفت صفت خواهم نمود و ترا عجل ما قوس
حوار داد و محمد بن العباس بنی رجب علیه الصلوة والسلام مکتوبه روحه الهی که بران سنگ
علیه الصلوة والسلام بعد از سوره یان سنگ بنام یوسف و ان سنگ دوازده سوره از یوسف و
صفت موسی علیه الصلوة والسلام مستولی گشته بعضا ان سنگ
ادب نموده و خاکه دوازده سوره بر او بر روی برید و دوازده سوره بر او

بیدارید و از هر موضعی ضربی سبب آن مرضه بدو اندویش
 و از هر جنبه از آن زمان استیانتها جاری می شود و هر سطحی از جوف آن استیانت
 ساز می شود و قدیم کل آن سر شرم بعد از آن که طعام در آن می خورد و منها
 گشت باز از آغاز جنگ بیداری کرده موسی علیه الصلوٰه السلام گفت بروید
 که هم با خود آن میماند است و نور بود برش چگونه خواهد بود باز موسی علیه الصلوٰه
 والسلام بحسب تعالی صوم فرموده دعای ایشان است دعا مخصوص تعالی
 این بزرگوار است و صوم فایده های که در آنست بر ایشان باقی نماند است
 گفته شد و بوسیدن کفایت تمام می شود و در ایام و مرضی شهر و اعوان
 و در و باطراوت تر می گشت و از اول آن که از غایت می شود و بعد
 با حاشه می آمدند و حاشه در حضور و حشد ایشان می بالید و در
 زخمستان و تابستان از کربلا و کربلا حیات ایشان می نمود و از تعالی
 تعجل فایز و حکیم مایرید اما که از طریق و از از آن ارباب حیات
 قوله تعالی و لا یسعی بوسی نوره فلفا احرب بعضا الحمر اید و کون

معنی بگویند بر وجه کوشش و کوشش بر آسمان این سخن ناخوش
است یعنی در ظاهر و باطن بر خود از افراد اولاد تمام و فعل اخلاق میوه میوه
خلاق جل و علاه از دوزخ و اوراک کتیم نظر انواع و باطنی بی اقصا
ببینی جلوه معنی که در وقت ظهور این علمه الصلوة است و اندک از علی و علاه
سوی ارض و حکمت بر شکر صواب هم زدنا از برای نبی اگر اهلان میگویند
و در کار دارا چشم حواس و شش و طایفه همه و دوزخ باطنه پدید آید اما دوزخ
چشم بر شش مایه و سامعه و شامه و ذائقه و لامه و باطنه حس بر شکر و دوزخ
و حیال و حافظه و منفرد و مذکر و سبب معجزات از جسم اهراب از جسم
اک بر دانستند و سموات از سامعه و سموات از شامه و مددگار از
ذائقه و طمیع و از لامه و ملفوظات از باطنه و صور محسوسات
از حس شکر و معانی هر سه از دوزخ و حفظ آن صور از حیال و محفوظ
این معانی جزیره از حافظه و زینت صور با معانی و ضرورت آن از
مذکر از این منفرد از مذکر و اما ساجد باطنه آن کیمی

ایرا غفلان ارواح و عقول از مهر عالم غیب یافتند
عشق به مقام غالب آوردند محض سال حدوث این بلاد
وصال از فوی مرده باز التماس در حقیقت بوار سکون
غم از رگ غمت و میوه عفت باز ماند نسکلی قراق
حکایتی ایشان لا در باقی است اسبق سیرت ای ایشان
بوقت روی موسیقی او آوردند که این موسیقی را
وصال در ره بار معرفت جاری و طایر صفا بر سر کرم
موسی عشق غصه کفر بر جسد او بر سر کرم که جلاله کرم
نیز تا قدرت یافتند این عشق این حال و عله کرم
لله الله را بر سر کرم با بر سر کرم از دوازده

شرح دل سهیل بعد از حیات دل معرب نفس خوف
 رجا محبت رضا ربه نقی للهم و در این کتب نفس افان
 و لوامه و علمه و مطهره و عقل و دل و روح نباتی و حیوانی و
 انسانی و ملکوتی و قدسی و سرخشی بر یک از حقیقت پاریزی
 بر کفتر قد علم کل را از این مضمون نفس افان ای محبت کردار
 نفس لوامه ای بتا بعد بر در این نفس و مطهره ای طاعت
 بر در این عقل ای قدرت بر در این دل ای محبت کردار
 روح حیوانی ای غریب کردار روح انسانی ای بصورت کردار
 روح ملکوتی ای متانت بر در این روح قدسی ای شایسته
 بر در این سرخشی بر در این وحدت بر در این
 و انکه بعد از ظهور انعم ابد و دنیای این همه دلال بر احوال از جسم

سار دل به عشق طرب و کرب وصال می رسد
و ظاهر و باطن را سیرات زلال وصال مکرر انداختن
نارنج چشم بر درو از لای جان مالدی تعاقب شیرین
با یک ساری و از حسن و جابجایی که در آن یافتند هر
که دانی ثواب بی نیای از دروای صفت ازین
چشم که بر زنده و بنام اوردیم تمام و با وجود خود گیر
از ضلالت و دوری و محض امکان تمام بار زنی
معه معنی همه چشم دل بر زاب زنی است
غیر اهل دل و مقام زنی است در میان طلب و شکر

بیم در کشتن هم مشربیم ^{۲۰۷} این طشت شکلی بنام زاب
خوبی بر لب این خیمه ای دارد که کوزه خیمه است
در پای نشان می درج شده میانه این نشان ظاهر خیمه است
یک کوزه غرق کشت از چهل دروی صد و پنجاه کوزه ای
از آن از آب سوئی این جوهر شایسته مرغ ابی کی
ز آب این کوزه یک کوزه است که مرغ خانه
طاهر است که می جوهر می در آن بود و طاهر بود
از آن جوهر می در آن بر سر این آب و در آن جوهر
نیم کوزه از آن جوهر می در آن جوهر می در آن جوهر می
من خیمه می در آن جوهر می در آن جوهر می در آن جوهر می

قطعه گویا بخردار و اعیان کی توان کردن ز دریا
افزاین آنگاه مستوفی در بر وجه کوس می ایستد
منمود و بعد از آنکه از جامع برخواست عازر ملک علیه السلام

و السلام فرمود عازر علیه السلام

بدانکه در کیفیت وفات عازر علیه السلام
و السلام روایات مختلفه منقول رسیده است
انچه در عازر علیه السلام نقلی از حضرت علی علیه السلام
است آنست که در روزی وحی الهی صلی و علی

حل و عقد موسی علیه الصلوٰۃ والسلام نازل
 شد که وفات یارون علیه الصلوٰۃ والسلام
 نزدیک است و بعد از ترخیص این قضیه
 ادوی خواند عفو حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام
 بر نارت که او را اندوختن اران دستور آن
 بعد که یارون بر نارت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام
 السلام بر صباغ و شب بکاه می اندزد و چون

این واقعه بر حذف عادت لای

معفو بنی اسرائیل گفتند الحمد لله

که گرفتار و سلطنت بدی منقطع شد و

سبب العار حال مرایان را منقطع

میوف بهدیران اوان مونس و اودان

علیهما الصلوة والسلام همراه گشته

۲۰۹
شفیع کوہ شو یک نوم

نوحہ نمودند و سردا بیتہ مستی

و شیری کہ فرزندان کارون بودند

عند الصلوٰۃ والسلام نیز ابان

ہمراہ بودند و سردا بیتہ عارض

که چون بگو و در انبار پیر بوضع رسیدند
که هوای طهارت عظیم بود داشت و در آن
جا خانه بی تلفوت دیدند و بخت بلند
که فرشته‌های معشای بر آن محبت
گشود بودند در آن خانه بنام
بودند و در خنجر عجیب که در جهان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

لغفناه

[illegible]

[illegible]

ملفوظ

[illegible]

[illegible]

۱۲۷

[illegible]

[illegible]

پس از این امتحان محفل مرتبه

ست میگردانند تا تقوی بر تو صلح و علی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جہاد اور ان کی تحریک کے لئے جو اہل عین والہ بن کر تھے ان کی طرف سے خیر و برکت کا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

علاء
والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

و متوالی باشد و هر خلق را در
نظامی آن زمان تازنده باشی پس در هر حال از کفنه باشی نه یعنی در کبریا
بر او را در اقصای خلقت بر او را در خود از کبریا یعنی بر او را در خود و در کبریا
در این معاد را کن که خدای عز و جل است بهشت و در کبریا یعنی در کبریا
خود می نماند و در این معاد را کن که خدای عز و جل است بهشت و در کبریا
که هر طاعتی هم بهشت و هر گناهی هم کفر است و در کبریا یعنی در کبریا
پایان کفر و در این معاد را کن که خدای عز و جل است بهشت و در کبریا
است و در این معاد را کن که خدای عز و جل است بهشت و در کبریا
خوار و اراد از وی باشد و در این معاد را کن که خدای عز و جل است بهشت و در کبریا
ایضا علی بن ابی طالب و در این معاد را کن که خدای عز و جل است بهشت و در کبریا
عطا شود و در این معاد را کن که خدای عز و جل است بهشت و در کبریا
که در این معاد را کن که خدای عز و جل است بهشت و در کبریا
که در این معاد را کن که خدای عز و جل است بهشت و در کبریا
اصطلاحی است و در این معاد را کن که خدای عز و جل است بهشت و در کبریا
معمود رسیده و در این معاد را کن که خدای عز و جل است بهشت و در کبریا
ظن نیست و در این معاد را کن که خدای عز و جل است بهشت و در کبریا
چگونه محو میگردد و در این معاد را کن که خدای عز و جل است بهشت و در کبریا
استقامت است و در این معاد را کن که خدای عز و جل است بهشت و در کبریا
می رسد و در این معاد را کن که خدای عز و جل است بهشت و در کبریا
را از حق تعالی اعلا صلاواته علیه و در این معاد را کن که خدای عز و جل است بهشت و در کبریا
کسی را که در این معاد را کن که خدای عز و جل است بهشت و در کبریا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در کتب معتبره تمام خود را از زمان بر داشت و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری
و تمام خود را با نظر بر طریقت خود را توفیق حاصل کرد و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری
مخاری را در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری
در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری
خط خیم بود و تا از راه ارضی بخیر نموده آن را در صحرای خود در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری
وی طبع خیر و در حال آن که در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری
الدین صبیحی احمد از سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری
نظمی که در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری
سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری
حاجت این بزرگوار حضرت و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری
حال این متغیر نموده و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری
و کم که در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری
عقل مغلوب از سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری
از سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری
باید که از سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری
از سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری
قارون پسر حضرت موسی بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری
عنه و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری
مذکور شد و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری
محمد بن احمد است و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری
و الله اعلم و فتاوه مکتوبه در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری
صورت و قرار است و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری
اطمینان و اتفاق بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در مقام اول نظر نسبت بود و در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

۴۲۴
مکمل شب محراب و نذر که سخی

میگفت که یوسف از خون صحر

موسی علیه الصلوٰه والسلام بی گناه

است و مار معالی او را مقصد صدف

نور صفحای دار و لاجرم دیگر دراز

معجز خدای یوسف علیه الصلوٰه والسلام

نبیام موه او را اطلاق فرمودند بدانکه

در اوقات حضرت موسی علیه الصلوه

والسلام روایات دیگر نیز در ردیف است

صیغ این روایات کمال بحال است از انبیا

قام منکس رفیع سحران مایه رت موسی

معالی اعلم تفصیل بوضع بن نون علم

الصلوه والسلام بعد از اوقات موسی علیه

الصلوه والسلام مرسوم در حدیث است

اروی برسد کیفیت و حد الموه
 باطنی اله و مود و حد کو سفندی که در اوست
 بولست و گویند که روح پنج سالگی
 تر از روح مبارک صورت نوحه و در اصله
 و اسلم فرض بگویند تا وجود آن
 مرارت نوحه خیز قیاس تا رسید
 تا احوال دیگران بران قیاس معلوم شود

مصلح بر کفای مدرک اوست
 چون اندن برای آن که بر سر
 اردمای آن حکومتهای نوین
 که بر اردمای باشد شکو
 جان برو خواهد که بر اردوی
 ز فو کند که با این جا
 درین جهت آمده اند
 بعد از این که چون بر
 درین و صداران شدند که

۲۲۸
برگرفت این آئینی شد

روز و فرزند جوان و

رو روز هم هستند عرافان کور روند ای

عمران عتفاک بابو سیدیم کرد خاک بابو

ازین سر ضیال کاروان غنایان علم بر

آسمان رزن قد و قوی اربابی با تمام بزر

الغیر الرزق الموعود علی الصلوة والسلام و اضمحلت

سعود الرزق الی اوصفی برگشته و عی نه الی الدوا

العین و ان اللان اسئل الله سبحانه و تعالی المستوفی

لیا و لی و عظمی کتابی بدی الحامد و رضی من

قول و عمل و اعتقاد فی العاقبة و کما رزقنا

في الدنيا والآخرة برحمته الوافيه وعنايه الكافيه
وانا العبد الفقير المحتاج اليه الغني بغيره تعالى
معكم المكي صتم له بالخبر والحدوث
الدينين واللاهات بالشمس والحمد
له اولادنا وظهر ادياننا فاصدا
ومصلينا ومسلما في غنى وصغر قسم الرجب
والظفر سنة اربع وسبعين من الهجرة النبوية
علم الصلوات والسلام

229

۲۲۹

خاتم شد ساریج نادر دهم بستان اعظم
 سال این در مورد ابر کسی
 سالیان کنار بکار بود و قسریه میگوید
 نعم بدو شاد و شایسته بود که با هر دو از نادر کردار
 بسیار داشت و در کار هر دو مشغول و فرزند کار
 عبد الرحمان کار بود و در صبح از هر دو فرزند و در هر دو

عام به او یکی نواز طواف نیندازد
 حتی که خندشی اگر تو کسی قایل شوی

KHUNDA B KIM - C. LIBRARY
P. 111a
Prog. No. 5766 (Old Series)
Date 21-8-1955
Sec. Manuscript